

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوفصلنامه

یافته‌های علوم قرآنی

سال سوم ❁ شماره ششم ❁ خزان و زمستان ۱۴۰۲

صاحب امتیاز: دانشگاه بین‌المللی المصطفی (ص) - افغانستان

مدیر مسئول: دکتر سید عبدالحمید ثابت

سرمدیر: دکتر سید عزت الله احمدی

دبیر تخصصی و ویراستار: زکریا فصیحی

طراح جلد و صفحه‌آرا: سید مهدی موسوی

هیئت تحریریه: احمد ذبیح افشاگر، احمد فکور افشاگر، سرور حسینی، سید عبدالله حسینی، سید عزت الله

احمدی، سید محمد داود علوی، عبدالعلی عادلی، محمد کریم امیری، محمدنبی امینی

دوفصلنامه «یافته‌های علوم قرآنی»، آماده دریافت و نشر مقالات صاحب‌نظران و نویسندگان است.

محتوای مقالات، بازتاب آرای نویسندگان بوده و لزوماً بیانگر رویکرد دوفصلنامه «یافته‌های علوم قرآنی» نیست.

دوفصلنامه «یافته‌های علوم قرآنی»، پس از دریافت مقالات، برای رد، پذیرش و ویرایش آن‌ها آزاد است.

آدرس: کابل، دهبوری، چهارراهی شهید، دانشگاه بین‌المللی المصطفی (ص)، آمریت نشرات

تلفن: ۰۷۸۹۰۱۷۸۱۵

آدرس سامانه: <http://qs.miu.edu.af>

ایمیل: qs.chiefeditor@miu.edu.af

قیمت: ۱۵۰ افغانی

شیوه‌نامه تنظیم مقاله علمی

ویژگی‌های مقاله علمی

۱. مقاله علمی دارای چکیده، کلیدواژه، مقدمه، ارجاع‌دهی، نتیجه‌گیری و منابع معتبر است.
۲. مقاله علمی باید روشمند، مستند، تحلیلی، برخوردار از ساختار منطقی دارای انسجام محتوا و قلم روان باشد.
۳. فایل مقاله در قالب «word» ارائه گردد و حجم آن کمتر از ۴۰۰۰ کلمه و بیشتر از ۷۰۰۰ کلمه نباشد.

راهنمای تنظیم شکلی مقاله علمی

۱. قلم و فونت مقالات ارسالی باید از شیوه زیر تبعیت کند:
 - ✓ عنوان مقاله: با فونت B Nazanin 16 و بولد (پررنگ) (Heading 1) با این فونت تعریف شود)، مؤلف یا مؤلفان با فونت B Nazanin 12 پررنگ (Heading 3) با این فونت تعریف شود).
 - ✓ در پاورقی همان صفحه اول این اطلاعات باید ذکر شود: عنوان وظیفه مؤلف اول با ذکر وابستگی به دانشگاه محل تحصیل یا محل کار، شماره تماس و ایمیل (B Nazanin 10).
 - ✓ اگر مقاله دو مؤلف یا بیشتر دارد: عنوان وظیفه مؤلف دوم با ذکر وابستگی به دانشگاه محل تحصیل یا محل کار، شماره تماس و ایمیل.
۲. در متن اصلی تیتورها و عناوین با فونت‌های زیر مشخص گردد:
 - ✓ تیتور اصلی با فونت B Nazanin 14 و بولد (پررنگ) (Heading 2) با این فونت تعریف شود)
 - ✓ تیتور فرعی با فونت B Nazanin 12 و بولد (پررنگ) (Heading 3) با این فونت تعریف شود)
 - ✓ متن مقاله با فونت B Nazanin 13 معمولی تایپ شده باشد. (Normal) با این فونت تعریف شود)

راهنمای تنظیم ساختاری مقاله علمی

۱. چکیده: عنوان چکیده با فونت B Nazanin 11 پررنگ. متن چکیده بین ۲۵۰ تا ۳۰۰ کلمه و با فونت B Nazanin 11 معمولی. چکیده باید موضوع و هدف مقاله را به اختصار بیان کند. به روش و مهمترین یافته‌های تحقیق اشاره کند. در چکیده باید از جملات کامل خبری با افعال سوم شخص معلوم در زمان گذشته استفاده شود. از علائم اختصاری پرهیز شود. ذکر سابقه و اهمیت موضوع در این قسمت لازم نیست.
۲. واژگان کلیدی: حداقل ۵ و حداکثر ۷ واژه که به صورت ایتالیک (مورب) نوشته و با کامه از هم جدا شده باشند و در یک خط قرار گیرند. واژگان کلیدی باید با فونت (B Nazanin 10) ایتالیک باشند.
۳. مقدمه: به ترتیب به بیان مسئله، سوال‌ها (و در مواردی به فرضیه)، پیشینه، ضرورت، هدف و ارائه تصویر کلی از ساختار مقاله، می‌پردازد.
۴. بدنه مقاله: متنی است، دارای ساختار منطقی و متشکل از عناوین اصلی و فرعی و برخوردار از انسجام محتوایی که در آن، مدعا، استدلال، شواهد، تحلیل، استنتاج و مانند آن، آورده می‌شوند.
۵. نتیجه‌گیری: نتیجه متنی است که به دستاوردهای تحقیق که عبارتند از پاسخ به سوال‌های اصلی و فرعی و وضعیت فرضیه که اثبات یارده گردیده، به صورت مختصر و به دور از عبارت پردازی، آورده می‌شود.
۶. ارجاع‌دهی در متن باید به صورت داخل متنی به شیوه APA باشد. مثال: (توحیدی، ۱۴۰۰، ص ۵۴)
۷. منابع و مآخذ در پایان مقاله به شیوه APA ذکر شوند. مثال: توحیدی، محمدعلی، (۱۴۰۰)، تاریخ اسلام (۱)، کابل: انتشارات المصطفی (ص)

فهرست

- پیام ریاست نمایندگی جامعه المصطفی^(ص) العالمیه در افغانستان..... ۱
- سخن سردبیر..... ۳
- مفهوم شناسی تربیت عاطفی در قرآن..... ۵
غلامحسین ناطقی
- بررسی مؤلفه‌های صبر در آیات و روایات و پذیرش در رویکرد درمانی ACT..... ۳۹
امان‌الله الهی
عباس جوانشیر
- واکاوی رعایت حقوق والدین و آثار تربیتی-معنوی آن در جامعه از منظر قرآن و صحیفه سجادیه..... ۶۱
عوضعلی میرزایی
- تبیین و بررسی راهکارهای امنیت اجتماعی زنان از منظر قرآن و روایات..... ۸۱
ملکه یعقوبی
سرور حسینی
- ویژگی‌های دوران جوانی و مدیریت درست آن‌ها از منظر قرآن، روایات و علوم تربیتی..... ۱۰۵
محمد کریم امیری
- بازخوانی گونه‌ها، عوامل و پیامدهای شرک از منظر قرآن کریم..... ۱۲۵
عذرا صامدی
احمد ذبیح افشاگر

پیام ریاست نمایندگی جامعه المصطفی (ص) العالمیه در افغانستان

پیشرفت بشر در زمینه‌های علم، فرهنگ، اخلاق و معنویت، مرهون تلاش‌ها و پژوهش‌های خستگی‌ناپذیر عالمان، اندیشمندان و نویسندگانی است که عمر پربرکت خود را وقف پژوهش و کشف رازهای هستی نموده‌اند؛ همان‌ها که ارزش والای حقیقت‌جویی و گوهر تقوا و فضیلت را هرگز به متاع و مقام زودگذر دنیا نفروخته‌اند. به همین جهت است که عالمان و اصحاب قلم در مکتب اسلام، ارج و منزلتی ویژه دارند و از دانشمندان و صاحبان اندیشه، با بهترین تجلیل‌ها و تمجیدها یاد می‌شود. در باب اهمیت قلم و اندیشه همین بس که در آموزه‌های اسلامی، مداد علما برتر از خون شهیدان و تکریم اندیشمندان، به‌عنوان وارثان انبیای الهی، در حکم احترام گذاشتن به خداوند و پیامبر قلمداد شده است؛ زیرا حیات برتر انسانی در تفکر اسلامی، درگرو اندیشه و ایمان است. لذا فرزاندانی که با اندیشه و قلم خود مشعل دانش و معرفت را فرا راه انسان‌ها برمی‌افروزند، حق عظیمی بر عهده بشریت دارند و شایسته‌ترین ستایش‌ها و قدردانی‌ها هستند.

بدون تردید گسترش علم از زمره اساسی‌ترین عوامل رشد، انکشاف و ترقی جامعه است و رشد علمی از طریق آموزش و پژوهش به دست می‌آید. آموزش و پژوهش به‌مثابه بال‌های ترقی و اوج‌گیری یک جامعه است که با بهره‌گیری از آن دو، می‌توان به تعالی و شکوفایی مادی و معنوی رسید. جامعه علمی و آکادمیک افغانستان در سال‌های اخیر گام‌های نسبتاً خوبی در عرصه‌های آموزش برداشته است؛ اما به نظر می‌رسد که پژوهش هنوز در این کشور جایگاه مناسبش را نیافته و کمتر مورد اقبال بوده است. این در حالی است که رسیدن به پیشرفت مادی و معنوی، درگرو «آموزش و پژوهش» توأمان است.

امروزه یکی از ابزارهای مؤثر برای توسعه آموزش پژوهش‌محور، انتشار مجلات علمی است. به همین دلیل نشریات دانشگاهی به‌بخش جدایی‌ناپذیری از ساختار دانشگاه‌ها و مؤسسات تحصیلاتی عالی تبدیل شده است. گروه‌های علمی دانشگاهی برای پیشبرد مقاصد آموزشی و پژوهشی خود و به‌منظور توسعه

دانش بشری، نشریه‌های علمی پژوهشی را تأسیس کرده و یافته‌های پژوهشی با گزارش‌های آموزشی اعضای هیئت علمی خود را در آن منتشر می‌کنند تا به دست دیگر دانش‌دوستان نیز برسد.

نمایندگی جامعة المصطفی^(ص) در افغانستان همواره نسبت به توسعه علم و پژوهش همراه با معنویت، اهتمام داشته است. این دانشگاه با هدف تولید و ترویج علوم مرتبط با حوزه‌های علوم اسلامی و انسانی و به منظور ارتقای ظرفیت‌های علمی-پژوهشی اعضای گروه‌های آموزشی، بهبود مهارت‌های پژوهشی اساتید و دانشجویان، تقویت مبادله یافته‌های علمی و تحقیقاتی بین مراکز آکادمیک، ایجاد وحدت رویه در فرایند چاپ و نشر مجلات علمی، واحد نشریات را در مرکز پژوهشی دانشگاه ایجاد کرده است. با توجه به اهمیت و ضرورت پژوهش و با عنایت به این که یکی از مهم‌ترین رسالت‌های هر نهاد آموزشی و دانشگاهی، اهتمام به تحقیقات بنیادی و پژوهش‌های کاربردی است، گسترش کمی و کیفی فعالیت‌های پژوهشی و نشراتی، به‌ویژه در حوزه مجلات علمی، مدنظر قرار گرفت. پس از فراهم شدن زیرساخت‌های لازم، مانند خرید سامانه جامع مدیریت نشریات علمی «سیناوب»، دوازده مجله علمی تخصصی ایجاد شد که مرتب به‌صورت دو فصلنامه در قالب چاپ فیزیکی و الکترونیکی منتشر می‌شود. سامانه مدیریت نشریات علمی «سیناوب» برای نظم بخشیدن و تسهیل چرخش مقاله و اطلاعات پیرامون آن در سامانه تولید نشریات علمی و دانشگاهی طراحی شده است و در نقش یک منشی پیگیر و فعال، تمامی امور مربوط به فرایند انتشار نشریات علمی را انجام می‌دهد و این امکان را فراهم می‌کند که نظریات و آثار علمی نویسندگان افغانستانی در سطح جهان در دسترس علاقه‌مندان و اصحاب علم و اندیشه قرار بگیرد.

لازم می‌دانم از تمام همکاران و نویسندگانی که زمینه تحقق این مهم را فراهم کرده و بستر بسط معارف را گسترانده‌اند، قدردانی کنم و برای همه عزیزان توفیقات روزافزون الهی، استدعا نمایم.

سخن نخست

کارآمدترین شاخصه قرآن کریم نسبت به انسان، هدایتگری آن است. «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (اسراء: ۹) هدایت به راهی که خود قرآن می‌پسندد و نامش صراط مستقیم «فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (آل عمران: ۱۰۱) و راه رشد و شکوفایی «أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ (غافر: ۳۸)» است؛ اما این راهنمایی و هدایتگری، هرگز به معنای اجبار انسان نیست، بلکه قرآن در کمال خیرخواهی انسان، می‌گوید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان: ۳) ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر و پذیرا باشد خواه ناسپاس و روی گردان».

زندگی موردپسند قرآن، برمدار معنویت دینی و جهان‌بینی الهی می‌چرخد. لذا شاخص‌ها، ابزارها و لوازم خاص خود را دارد و البته آثار و برکات تربیتی و معنوی خود را. زندگی انسان امروزی، در عین فراهم بودن بستر آسایش و رفاه، در بُعد شخصی غرق اضطراب است و انسان‌ها دنبال آرامش سرگردانند و در بُعد اجتماعی پر از منفعت‌طلبی و حق‌کشی و دیگرآزاری. هرچند هیچ‌کدام این دو بعد، به اندازه رسوایی‌های بُعد سیاسی در سطح کشورهای قدرت‌طلب و سلطه‌جو نیست. چه اینکه خوی قدرتمندان مستکبر، از انسانیت تغییر یافته و بسیاری از قدرت‌های استبدادی برای اثبات برتری نظامی یا سلطه سیاسی خود، از هیچ جنایتی در حق ملت‌های دیگر دریغ ندارند و انگار از گرفتن جان انسان‌های بی‌گناه و مظلوم، لذت می‌برند. نمونه این نوع رفتارهای وحشیانه در نوار غزه جریان دارد و دنیا هم شاهد آن است؛ اما کسی برای توقف آن جنایت ضد انسانی، دستی دراز نمی‌کند.

اگر زندگی قرآن‌محور در جوامع انسانی جریان پیدا کند و برای همه مردم باب شود، بسیاری از کژتابی‌های سیاسی هم تعدیل می‌شود چه رسد به تئنگناهای زندگی شخصی افراد؛ زیرا این نوع زندگی بر پایه عدل و قسط استوار است و از هرگونه افراط و تفریط در تمام زوایای نظری و عملی زندگی، مبرا است. در زندگی قرآن‌محور، انسان‌ها محترمند و حقوق آنان و قوانین الهی هم همین‌طور، کسی به جای کسی

دیگر مجازات نمی‌شود: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (انعام: ۱۶۴) و همه پاسخگوی مسئولیت و رفتار خود هستند؛ زیرا می‌دانند که «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ». (مدثر: ۳۸) قرآن باوران اگر با یک چشم به زندگی دنیوی خود می‌نگرند، با چشم دیگر زندگی اخروی خود را رصد می‌کنند؛ زیرا باور کرده‌اند که پایه‌های زندگی جاوید اخروی را باید در همین عالم و بر اساس باورها و کنش‌ها و واکنش‌های خود استوار کنند. لذا همیشه در محضر خداوند متعال و آموزه‌های زندگی‌ساز قرآن کریم، غرق آرامش و شادی معنوی هستند؛ زیرا باور کرده‌اند که هر کس از معنویت قرآن محور و یاد خداوند روی برتافت، روی آرامش را هم نخواهد دید؛ «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا»؛ (طه: ۱۲۴)

بخش اصلی تلاش دست‌اندرکاران دوفصلنامه «یافته‌های علوم قرآنی»، معرفی این نوع زندگی به جامعه مخاطب است؛ زیرا امید دارند که بستر تربیت نسل نو بر اساس بینش قرآنی فراهم شود، آموزه‌های دل‌نشین و زندگی‌ساز قرآن در جامعه جاری و فراگیر شود و همه شیرینی معنویت قرآنی را در زندگی خود بچشند. از تمام نویسندگان و همکاران علمی که در این شماره همکاری کرده‌اند، کمال امتنان را داریم و از خداوند منان برایشان توفیق افزون‌تر خواستاریم. قابل ذکر اینکه این نشریه با رویکرد قرآنی در حوزه علوم قرآن و آموزه‌های معنوی قرآنی، پذیرای مقالات همه نویسندگان محترم در شماره‌های بعدی خود است. بنابراین محققان ارجمند با استفاده از صفحه راهنمای تدوین و ارسال مقاله، می‌توانند مقالات خود را از طریق سامانه اختصاصی این نشریه، ارسال نمایند و در گسترش آموزه‌های قرآنی، سهم بگیرند.

زکریا فصیحی

مفهوم‌شناسی تربیت عاطفی در قرآن

غلامحسین ناطقی^۱

چکیده

عواطف به‌عنوان یکی از ابعاد وجودی انسان، نقش مهمی در زندگی آدمی دارد؛ زیرا از مهم‌ترین محرک‌های انسان برای عمل به‌حساب می‌آید. این مقاله در صدد بررسی مفهوم عواطف و تربیت عاطفی از دیدگاه قرآن است. نویسنده با طرح این سؤال که «آیا قرآن به عواطف و تربیت عاطفی آدمی توجه کرده است یا نه؟ اگر جواب مثبت است؛ کدام واژگان و کلمات عهده‌دار تبیین تربیت عاطفی است؟» به سراغ قرآن رفته و با استفاده از روش تحقیق توصیفی-تحلیلی تلاش کرده تا پاسخی برای سؤال بالا بیابد. پس از تحقیق و تفحص به این نتیجه رسیده است که مجموعه‌ای از کلمات قرآنی عهده‌دار تبیین مفهوم عاطفه و تربیت عاطفی در قرآن است و هرکدام زاویه‌ای از زوایای مصادیق تربیت عاطفی را تبیین می‌کند؛ به‌عنوان نمونه کلماتی مانند محبت، رحمت، رأفت،... درصدد تبیین عاطفه محبت، کلماتی مانند فرح، سرور،... درصدد تشریح عاطفه شادی، کلماتی مانند خوف، خشیت،... درصدد بیان عاطفه ترس و کلمات مانند رجاء، یأس، قنوط... درصدد تفهیم عاطفه امید و ناامید است. این واژگان از منظر مفهومی به دودسته قابل تقسیم است؛ عواطف مثبت یا پسندیده و عواطف منفی یا ناپسند.

کلیدواژه‌ها: تربیت عاطفه، محبت، رجاء، خوف، فرح، خشیت، مفهوم‌شناسی

۱. گروه قرآن و علوم تربیتی، مجتمع آموزش عالی قرآن و حدیث، جامعه المصطفی العالمیه، بامیان، افغانستان.

ایمیل: nateqi96@gmail.com

مقدمه

یکی از ابعاد وجودی انسان عواطف است که نقش اساسی در زندگی آدمی دارد و از مهم‌ترین محرک‌های انسان برای عمل به حساب می‌آید. سؤالی که اینجا مطرح می‌شود، این است که قرآن کریم به‌عنوان آخرین کتاب آسمانی که برای تربیت و هدایت انسان‌ها نازل شده، چه دیدگاهی نسبت به عواطف آدمی و تربیت عاطفی دارد و در قرآن کدام واژه یا واژگان بیانگر این بُعد از ابعاد تربیتی انسان است؟ اولین قدم برای دستیابی به جواب سؤال بالا و تبیین دیدگاه قرآن در ارتباط با عواطف و تربیت عاطفی، شناسایی و تبیین واژگان و کلماتی است که به نحوی از انحاء به عواطف و تربیت عاطفی اشاره دارد. در مقاله حاضر تلاش شده است که به مفهوم‌شناسی تربیت عاطفی در قرآن کریم پرداخته شود.

۱. عاطفه

قبل از ورود به بحث اصلی یعنی بررسی واژگان و کلمات بیانگر عواطف و تربیت عاطفی در قرآن کریم، لازم است که عاطفه و مفهوم تربیت عاطفی تبیین گردیده و مفهوم آن روشن شود.

۱-۱. عاطفه در لغت

عاطفه، در فارسی به معنای محبت، مهربانی، عطوفت، (انوری، ۱۳۸۱، ۵: ۴۹۴۷) مهر، خویشی و قرابت آمده است. (دهخدا، ۱۳۷۷، ۱۰: ۱۵۶۶۵) جمع عاطفه، عواطف است و آن را مهربانی‌ها، عطوفت‌ها، احسان‌ها، نعمت‌ها و شفقت‌ها معنا کرده‌اند. (همان، ۱۱: ۱۶۴۲۶)

۱-۲. عاطفه در اصطلاح

اندیشمندان مسلمان و روان‌شناسان غربی در باب تعریف اصطلاحی عواطف و احساسات، دیدگاه واحدی ندارند و تعاریف گوناگونی را در باب عواطف ارائه داده‌اند؛ منشأ تفاوت دیدگاه‌ها جزئی‌نگری صاحب‌نظران است و اینکه هرکدام به زاویه خاصی از عواطف توجه نموده و از زوایای دیگر آن، غفلت ورزیده است که



اینجا تنها تعریف موردنظر آورده می‌شود. از نگاه نویسندگان این نوشتار، عاطفه عبارت است از استعداد ذاتی و درونی که توجه انسان را از خود به غیر، معطوف ساخته و با تأثیرپذیری از عوامل درونی یا بیرونی به صورت مطلوب یا نامطلوب بروز می‌یابد و در ابعاد گوناگون زندگی آدمی، نقش اساسی دارد.

۳-۱. تربیت عاطفی

تربیت عاطفی از منظر این نوشتار عبارت است از فراهم‌سازی شرایط مناسب و با استفاده از عوامل و روش‌های مؤثر و برنامه‌ریزی شده از سوی عوامل تأثیرگذار بر تربیت، به منظور شکوفاسازی استعداد عاطفی مربی (انسان) و کمک به رشد عواطف مثبت و کاهش عواطف منفی، در یک فرایند مستمر و تدریجی.

۲. مفاهیم مرتبط با تربیت عاطفی در قرآن

در قرآن کریم، ریشه عطف تنها یک بار به کار رفته است: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّثِيرٍ ثَانِي عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ؛ و برخی از مردم، بدون کدام علم، هدایت و کتاب روشنگری، درباره خدا مجادله می‌نمایند و با تکبر و بی‌اعتنایی تمام، تلاش می‌کنند (انسان‌ها را) از راه خدا منحرف و گمراه سازند». (حج: ۸-۹)

در این آیه شریفه به معنای اعراض و برتری‌جویی است. در قرآن کریم، تربیت عاطفی با عبارات و کلمات دیگر، مطرح شده و واژگان متعددی، بیانگر تربیت عاطفی و ابعاد مختلف آن در قرآن کریم است. در این نوشتار تعدادی از این واژگان مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۲. رحم

در منابع لغوی برای رحم (فتح اول و کسر دوم)، معانی چون عطوفت، خویشاوندان و رحم زن بیان شده است. (راغب، ۱۳۸۳: ۳۴۷؛ ابن منظور، ۱۹۸۸، ۵: ۱۷۳) ابن منظور، در ذیل واژه مورد بحث می‌گوید: «رحمت به معنای رقت، تعاطف و مهربانی است. وقتی گفته می‌شود: تَرَأَاهُمُ الْقَوْمُ؛ یعنی بعضی از اقوام نسبت به بعض دیگر

مهربانی کردند». (ابن منظور، همان) ابن فارس، می‌نویسد: «رحم، اصل واحدی است که بر رقت قلب، عطوفت و مهربانی دلالت دارد. (ابن فارس، ۱۴۲۲: ۴۲۵) راغب اصفهانی می‌گوید: «رحمت، رقتی است که احسان را نسبت به شخص مرحوم اقتضا می‌کند. این واژه گاهی فقط در مهربانی و گاهی فقط در احسان به کار می‌رود؛ مثل «رحم الله فلانا»؛ خداوند فلانی را رحمت کند و چون خدا، با این صفت وصف شود، مراد از آن فقط احسان است، نه رقت قلب. به همین دلیل، روایت شده است: «رحمت از خدا انعام و تفضل و از آدمیان رقت قلب و تعاطف است». (راغب، ۱۳۸۳: ۳۴۷؛ ابن منظور، ۱۹۶۶، ۵: ۱۷۴)

واژه رحمت و مشتقات آن، در قرآن کریم فراوان آمده است. تنها واژگان رحمان و رحیم که از صفات خداوند متعال است، ۳۹۶ بار در قرآن به کار رفته است. (ر.ک. قرشی، ۱۳۷۸، ۳: ۷۳ و ۷۵) این واژه در قرآن کریم نیز به همان معنای لغوی خود استعمال شده است. در سوره بلد خدای متعال می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ؛ سپس از کسانی بوده باشند که ایمان آورده‌اند و یکدیگر را به صبر و تعاطف و مهربانی توصیه می‌کنند». (بلد: ۱۷) در این آیه خداوند متعال می‌فرماید، مؤمنان واقعی کسانی هستند که همدیگر را نسبت به مهرورزی توصیه می‌نمایند.

درباره پیامبر اکرم^(ص) می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ؛ به یقین فرستاده‌ای از خود شما به سویتان آمده که رنج‌های شما بر او سخت است، اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است». (توبه: ۲۸)

از این آیه به دست می‌آید که پیامبر اکرم^(ص) به عنوان یک انسان رشد یافته، نهایت عطوفت و مهربانی را نسبت به مؤمنین داشته است. در این دو آیه شریفه، واژه رحمت به معنای عطوفت و مهربانی به کار رفته است. این واژه در قرآن به معنای رحم زن و خویشاوندان نیز آمده است. (ر.ک. انفال: ۷۵؛ رعد: ۸)

۲-۲. رأفت

لغت‌شناسان لغت عرب، رأفت را به معنای رحمت (راغب، ۱۳۸۳: ۳۷۳) و رحمت



شدید دانسته‌اند. (جوهری، ۱۴۱۸، ۲: ۱۰۴۴) این ماده، در قرآن کریم ۱۳ مرتبه به کار رفته است؛ دو مورد به صورت «رَأْفَةً» و یازده مورد به صورت «رَوْوْفٌ». از این یازده مورد، دو بار تنها و نه بار توأم با رحیم استعمال شده است.

خدای متعال در توصیف پیامبر اکرم^(ص) می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ؛ به یقین، فرستاده‌ای از خود شما به طرفتان آمده است که رنجهای شما بر او دشوار است؛ و علاقه شدیدی به هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رؤوف و مهربان است». (توبه: ۱۲۸) در سوره نور، آمده است: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ؛ هر کدام از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت و مهربانی (نامطلوب) نسبت به آن دو، مانع اجرای حکم الهی گردد». (نور: ۲) در توصیف خدای متعال آمده است: «إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَوْوْفٌ رَّحِيمٌ؛ پروردگارتان رؤوف و رحیم است (که این وسایل حیات را در اختیارتان قرار داده)». (نحل: ۷) باز در وصف خداوند آمده است: «أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَوْوْفٌ رَّحِيمٌ؛ یا به طور تدریجی، با هشدارهای خوف‌انگیز آنان را گرفتار سازد؟ چراکه پروردگار شما، رؤوف و رحیم است». (نحل: ۴۷)

چنانکه ملاحظه می‌کنید، واژه رحمت در این آیات در همان، معنای لغوی یعنی رحمت و مهربانی استعمال شده است و یکی از واژگانی است که با تربیت عاطفی ارتباط دارد.

۳-۲. حنان

حنان از ریشه «حنن» به معنای رحمت، (فراهیدی، ۱۴۰۸، ۳: ۲۹) عاطفه و شفقت (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۳: ۳۶۶) است. این واژه در قرآن کریم فقط یک بار آمده است: «وَحَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا؛ و رحمت و محبتی از ناحیه خود به او بخشیدیم و پاکی (دل و جان) و او پرهیزگار بود». (مریم: ۱۳)

اکثر مفسران با توجه به کتب لغت، آن را به رحمت و شفقت تفسیر کرده‌اند و برخی آن را به معنای محبت دانسته‌اند. (طوسی، بی‌تا، ۷: ۱۱۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۶:

۷۸۲) هنگامی که بنده از سوی خدای متعال به این صفت متصف می‌شود، بدین معنا است که قلب او خاشع و جوارح وی خاضع گشته و خشیت، رحمت و محبت او در راه خدا و برای خدا خواهد بود. (مصطفوی، ۱۳۷۴، ۲: ۲۹۸). لذا این واژه به معنای محبت و یثره نسبت به دیگر انسان‌ها است.

۴-۲. محبت

محبت از ریشه «حَبَّ»، نقیض «بغض» به معنای مودّت، دوست داشتن، (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۳: ۶) کشش شدید (فراهیدی، ۱۴۰۸، ۳: ۳۱) و افراط در محبت است. (راغب، ۱۳۸۳: ۲۱۴) حُبّ به معنای محبت و حِبّ (با کسره) به معنای حبیب و محبوب به کار رفته است. (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۳: ۶) حُبّ، (به فتح اول) مطلق دانه. مفرد آن حَبّه است. (قرشی، ۱۳۷۸، ۲: ۹۵)

در قرآن کریم، این ماده ۹۵ مرتبه آمده است (واعظ زاده خراسانی، ۱۳۸۸، ۱۰: ۵۳۳) و فعل ثلاثی این کلمه مطلقاً به کار نرفته است و همه از باب افعال (احَبَّ یَحِبُّ) و از باب استفعال و تفعیل (استَحَبَّ - حَبَّب) استعمال شده است، ولی مصدر ثلاثی آن، بارها آمده (قرشی، همان: ۹۳) و یکی از مهم‌ترین کلیدواژه‌های تربیت عاطفی در قرآن کریم تلقی می‌شود.

قرآن می‌فرماید: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» و در راه خدا بخشش کنید و (با ترک بخشش)، خود را به دست خود، به هلاکت نیندازید و احسان نمایید چرا که خداوند متعال، احسان کنندگان را دوست می‌دارد. (بقره: ۱۹۵) «هَآأَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لِقُوكُمْ؛ شما کسانی هستید که آن‌ها را دوست می‌دارید؛ امّا آن‌ها شما را دوست ندارند، در حالی که شما به همه کتاب‌های آسمانی ایمان دارید». (آل عمران: ۱۹)

در باره مذمت برخی از انسان‌ها آمده است: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ؛ برخی از مردم، برای خود معبودهایی غیر از خداوند برمی‌گزینند و آن‌ها را مثل خدا دوست می‌دارند؛ امّا کسانی که ایمان آورده‌اند، عشقشان به خدا، شدیدتر است». (بقره: ۱۶۵)



در این آیات و ده‌ها آیه دیگر، این واژه در معنای مطلق دوست داشتن (پسندیده، یا ناپسند، خداوند و آدمی) به کار رفته است. منتها وقتی این واژه درباره انسان به کار برده می‌شود، به معنای انفعال نفسانی است که چون ثبات یافت، فعلیت می‌یابد؛ (طالقانی، ۱۳۶۲، ۵: ۸۳) اما در مورد خداوند، محبت حالت نفسانی نیست، بلکه از صفات فعلی او است که به صورت احسان نسبت به عبد ظهور می‌یابد.

۵-۲. الف

الف از ریشه «الف» به معنای پیمان بستن، گردهم آمدن، متحد شدن، کامل شدن، انس گرفتن، وصل شدن، (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱: ۱۸۰ و قرشی، ۱۳۷۸، ۱: ۹۲) ضمیمه شدن چیزی به چیزی دیگر، (ابن فارس، ۱۴۲۲: ۷) و انس و محبت است. (فیومی، ۱۴۱۴: ۱۸) وقتی گفته می‌شود «أَلَفْتُ الشَّيْءَ وَأَلَفْتُ فُلَانًا»؛ یعنی با او انس گرفتم. وقتی گفته می‌شود «أَلَفْتُ بَيْنَهُمْ تَأْلِيفًا»؛ یعنی بعد از جدایی، آن‌ها را جمع نموده و اجزای آن چیز را با هم وصل کردم. (ابن منظور، همان) «المؤلف»؛ یعنی مجموعه‌ای که از اجزای گوناگون گردهم آمده‌اند. (راغب، ۱۳۸۳: ۸۱)

این واژه در قرآن کریم نیز در همین معانی به کار رفته است؛ در آیه شریفه «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَرْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ» (نور: ۴۳) الف به معنای اتصال و پیوند است. در آیه شریفه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» (توبه: ۶۲) تألیف قلب به معنای جلب محبت است. در دو آیه شریفه «وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» (آل عمران: ۱۰۳) و «لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ»، (انفال: ۶۳) نیز الف به معنای محبت و دوستی است. (کاشانی، ۱۳۳۶، ۲: ۲۸۷)

می‌توان نتیجه گرفت که الف، هم در معنای پیوند و ضمیمه شدن بین دو چیز اعم از انسان و غیر انسان و هم در معنای محبت و دوستی به کار می‌رود، ولی همواره محبت بین دو انسان، الف آن دورا در پی دارد؛ به این معنا که الف از پیامدهای محبت است و انس و نزدیکی محب و محبوب را به دنبال دارد.

۶-۲. خُلة

خُلة (بضمّ اوّل) از ریشه خلل، به معنای مودّت، دوستی، محبت (قرشی، ۱۳۷۸، ۱: ۲۹۶) است و خُلة به معنای نیاز و احتیاج است و خلل به معنای فاصله و گشادگی بین دو چیز. (فراهیدی، ۱۴۰۸، ۴: ۱۴۰ و فیومی، ۱۴۱۴: ۱۸۰) برخی از لغت شناسان، خلیل را نیز از همین ریشه دانسته و آن را به دوست و دوستی معنا کرده‌اند. (فیومی، همان)

در این‌که خُلة و خلیل چرا به معنای دوستی است، راغب یکی از وجوه سه‌گانه را دلیل آن دانسته است: الف. دوستی و مودت در وسط نفس قرار دارد. ب. دوستی و مودّت، نفس را می‌شکافد و در آن اثر می‌گذارد. ج. احتیاج به دوستی زیاد است و رفع حاجت دوست خود می‌کند. (راغب، ۱۳۸۳: ۲۹۱) برخی دیگر، وجه چهارمی را نیز بر آن افزوده‌اند و آن اینکه خلیل، دوست همرازی است که در درون و اسرار دوستش نفوذ دارد. (مصطفوی، ۱۳۷۴، ۳: ۱۱۴)

خلل و مشتقات آن ۱۳ مرتبه در ۱۱ سورة قرآن (واعظ زاده خراسانی، ۱۳۸۸، ۱۷: ۶۸۷) به کار رفته است. خداوند متعال می‌فرماید در روز قیامت برخی از انسان‌ها اظهار ندامت نموده می‌گویند: «يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا»؛ وای بر من! کاش فلان را به‌عنوان دوست و رفیق خود انتخاب نکرده بودم». (فرقان، ۲۸) درباره روز قیامت می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی قرار داده‌ایم، ببخشید پیش از آنکه روزی بیاید که در آن، نه خرید و فروش وجود دارد و نه دوستی (ورفاقت‌های مادی نفعی می‌بخشد) و نه شفاعت». (بقره: ۲۵۴)

به‌هرحال این واژه در قرآن کریم در همان معنای لغوی خود یعنی دوستی و رفاقت استعمال شده است و بیانگر یکی از مصادیق تربیت عاطفی است.

۷-۲. لین

لین به معنای نرمی و لطافت و ضد خشونت (ابن منظور، ۱۹۸۸، م، ۱۲: ۳۸۱ و ابن فارس، ۱۴۲۲، ق، ۹۱۰) و ضد سختی (مصطفوی، ۱۳۷۴، ۱۰: ۲۸۰) است. این واژه هم درباره اجسام و امور مادی به کار می‌رود و هم امور معنوی. (همان، ۲۷۹) البته



راغب استعمال این لفظ را در معانی و خُلق و خوی از باب استعاره دانسته است، نه حقیقت. (راغب، ۱۳۸۳: ۷۵۲) به نظر می‌آید که این برداشت راغب با کاربرد این واژه در قرآن هماهنگی ندارد؛ زیرا این واژه در قرآن هم درباره اجسام و امور مادی به کار رفته است، مثل آیه شریفه سوره مبارکه سبأ: «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ؛ و ما به داوود از طرف خویش برتری دادیم و به کوه و پرندگان دستور دادیم که ای کوه‌ها و ای پرندگان! با او هم‌صدا شوید و همراه او تسبیح خدا گوید! و آهن را برایش نرم نمودیم». (سبأ: ۱۰)

این ریشه درباره امور معنوی هم استعمال شده است. مثل این آیه: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ؛ به (خاطر) رحمت الهی، در مقابل آن‌ها (مردم) نرم (و مهربان) گردیدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند. پس آن‌ها را ببخش و برای آن‌ها استغفار کن». (آل عمران: ۱۵۹)

این ریشه در قرآن کریم، به معنای نخل و درخت خرما نیز استعمال شده است: «مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا؛ هر درخت باارزش درخت را قطع کردید یا همان‌طور رهایش نمودید». (حشر: ۵) در این آیه شریفه، لینه به معنای درخت خرما آمده و آن را به خاطر نرمی میوه‌اش لینه نامیده‌اند». (ر.ک: قرشی، ۱۳۷۸، ۶: ۲۲۳)

۸-۲. ود

ارباب لغت، ود را به محبت، دوست داشتن و آرزو نمودن معنا کرده‌اند. (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱۳: ۲۴۷ و ۲۴۸) راغب می‌نویسد: «ود به معنای محبت چیزی و آرزوی بودن آن، است و در هردو معنا استعمال می‌شود، چراکه هر آرزویی محبت را در خود دارد به خاطر اینکه انسان، هرآنچه را که دوست دارد، تحقق آن را آرزو می‌کند». (راغب، ۱۳۸۳: ۸۶۰)

نویسنده التحقیق می‌گوید: «اصل این ماده به معنای تمایل به چیزی است و این معنا، مرتبه ضعیف‌تر و عمومی‌تری از محبت است، چراکه محبت در مواردی



استعمال می‌شود که تمایل شدید وجود داشته باشد و این تمایل بر اساسی طبیعت و حکمت باشد. به همین دلیل، ماده ودد در آرزو و تمنی نیز استعمال می‌شود». (مصطفوی، ۱۳۷۴: ۱۳؛ ۶۴ و ۶۵)

این واژه در قرآن کریم به معنای محبت و آرزو نمودن به کار رفته است؛ خدای متعال در سوره مبارکه بقره می‌فرماید: «مَا يَوْذُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛ (بقره، ۱۰۵) کسانی که از اهل کتاب کافر شده‌اند و (نیز) مشرکان، دوست ندارند که از طرف پروردگار شما، خیر و برکتی بر شما نازل شود؛ و حال آنکه خدای متعال، رحمت خویش را به هر کس بخواهد، اختصاص می‌دهد؛ و خداوند، صاحب فضل بزرگ است.

خدای متعال در سوره مبارکه مریم، درباره مؤمنانی که عمل صالح انجام می‌دهند، می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا؛ قطعاً کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام داده‌اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل‌ها قرار می‌دهد». (مریم: ۹۶) خداوند در این آیه شریفه مودت را به‌عنوان وعده جمیلی از ناحیه خویش معرفی می‌کند و می‌فرماید به‌زودی برای کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند، مودتی در دل‌ها قرار می‌دهد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۴: ۱۱۳)

در سوره مبارکه بقره آمده است: «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُّدُونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ»؛ (بقره: ۱۰۹) بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد - که در وجود آن‌ها ریشه دوانده - آرزو می‌کردند شما را بعد از اسلام و ایمان، به حال کفر بازگردانند با اینکه حق برای آن‌ها کاملاً روشن شده است.

در جای دیگر از قرآن آمده است: «رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ؛ کافران (هنگامی که آثار شوم اعمال خود را ببینند)، چه بسا آرزو می‌کنند که‌ای کاش مسلمان بودند». (حجر: ۲)



مفسران وَدَّ وِیوَدُّ را در دو آیه اخیر، به معنای آرزو کردن دانسته‌اند. علامه طباطبایی درباره آیه دوم می‌فرماید: «مراد از «یوَدَّ» در آیه آرزو کردن است؛ زیرا کلمات «لو» و «کانوا» دلالت دارند بر اینکه «یود» به معنای آرزو است؛ یعنی اینکه آرزو می‌کنند ای کاش در گذشته اسلام می‌آوردند، نه اینکه ای کاش امروز دارای اسلام و ایمان باشند». (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۲: ۹۷)

در قرآن کریم، این صفت، گاه به خدا و گاه به بندگان خدا نسبت داده شده است. در دو آیه از قرآن (بروج: ۱۴ و هود: ۹۰) صفت ودود به خداوند نسبت داده شده که اشعار بر این دارد که دارنده این صفت، خود را در برابر افراد مورد مودّت، متعهد می‌داند تا حال آنان را مراعات نموده، از ایشان تفقد کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۹: ۲۱۲)

بعضی در باب نسبت مودّت به محبت، گفته‌اند نسبت مودّت به محبت مانند نسبت خضوع به خشوع است؛ زیرا به حالتی خضوع می‌گویند که در مقام عمل اثرش مشخص باشد، برخلاف خشوع که به معنای نوعی تأثر نفسانی است که از مشاهده عظمت و کبریایی در دل پدید می‌آید. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۶: ۱۶۶) بنابراین مودّت یعنی اظهار علاقه به صورتی که طرف مقابل متوجه این محبت و علاقه شود و نوعی تأثیر متقابل در وی بگذارد. این اثرپذیری از مشاهده نیاز طرف مقابل به وجود می‌آید و سبب می‌شود که طرف دیگر نیاز او را برطرف سازد و این امر پیوسته به صورت یک کنش و واکنش متقابل میان دو طرف ادامه یابد. (قرطبی، ۱۳۶۵، ۱۴: ۱۷؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ۳: ۴۷۲)

۹-۲. رجاء

رجاء در مقابل یأس و به آرزو، (ابن فارس، ۱۴۲۲: ۴۲۴) گمان به وقوع چیزی که موجب خوشحالی باشد (راغب، ۱۳۸۳: ۳۴۶) و توقع خیری که حصولش ممکن باشد، (مصطفوی، ۱۳۷۴، ۴: ۷۰) معنا شد است. از مراجعه و دقت به کتاب‌های لغت و بررسی این ماده در منابع به دست می‌آید که این ماده، دارای دو ریشه است؛ یکی رجا که به معنای انتها و کناره چاه. دیگری رجاء که نقیض یأس و به معنای آرزو

و امید است. (واعظ زاده خراسانی، ۱۳۸۸، ۲۳: ۶۹۱) مورد بحث ما در اینجا ریشه دوم آن است، نه ریشه اول.

این ماده در قرآن کریم، ۲۸ مرتبه آمده است (همان، ۶۲۷) که در ذیل برخی از آیاتی که این ریشه در آن‌ها آمده است، آورده می‌شود:

«إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ»؛ (فاطر، ۲۵) کسانی که کتاب خدا را تلاوت می‌کنند و نماز را اقامه می‌کنند و از آنچه رزق آنان داده‌ایم، به صورت پنهان و آشکار می‌بخشند، تجارتی (پرسود و) بدون ضرر و خالی از کساد را امید دارند.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا»؛ افرادی را که آنان می‌خوانند، خودشان وسیله‌ای (برای تقرب) به پروردگارشان می‌جویند، وسیله‌ای هر چه نزدیک‌تر و به رحمت او امیدوارند و از عذاب او می‌ترسند؛ چراکه عذاب پروردگارت، همواره در خور پرهیز و وحشت است». (اسراء: ۵۷)

در این آیات و آیات شریفه دیگری که این ریشه در آن‌ها آمده است، این واژه در همان معنای لغوی خود به کار رفته است و بیانگر یکی از مصادیق عواطف آمدی یعنی امید است.

۱۰-۲. فرح

لغت‌شناسان لغت عرب، فرح را نقیض حزن (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱۰: ۲۱۱) و به معنای شادی یا شادی همراه با تکبر دانسته‌اند؛ فیومی می‌گوید: «فرح در معنای تکبر و خرسندی و شادی به کار می‌رود». (فیومی، ۱۴۱۴: ۴۶۶) شرتونی در اقرب الموارد می‌نویسد: «سرور و حبور در شادی ممدوح به کار می‌رود، ولی فرح در شادی مذموم که موجب تکبر است. سرور و حبور از تفکر ناشی است و فرح از قوه شهوت». (شرتونی، ۱۱۹۹۲، ۱: ۵۱۱) راغب می‌گوید: «فَرَح عبارت است از انشراح صدر و بسط خاطری که به وسیله لذت زودگذر ایجاد شده است». (راغب، ۱۳۸۳: ۶۲۸) آنگاه آیاتی از قرآن کریم را به عنوان دلیل بر ادعای خویش می‌آورد که



از آن جمله این آیه است: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ؛ این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده‌اید، تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است، دل بسته و شادمان نباشید و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد». (حدید: ۲۳)

این واژه در قرآن کریم، هم به معنای شادی‌های مذموم که منبث از نیروی شهوانی و لذات و توأم با خودپسندی است، آمده و هم در شادی‌های ممدوح به کار رفته است؛ از جمله آیاتی که این ماده در آن‌ها به معنای شادی مذموم آمده است، آیات زیر است:

درباره قارون و قومش آمده است: «إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ؛ (به یاد آورید) زمانی را که قومش به او گفتند: این قدر شادی مکن، قطعاً خداوند شادی کنندگان [مغرور] را دوست نمی‌دارد». (قصص: ۷۶) «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يَحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ گمان مکن افرادی که از اعمال (زشت) خود خوشحال می‌شوند و دوست دارند در برابر کار (نیکی) که انجام نداده‌اند، مورد ستایش قرار گیرند، از عذاب (الهی) برکنارند! (بلکه) برای آن‌ها، عذاب دردناکی است». (آل عمران: ۱۸۸) «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ؛ (آری)، هنگامی که (اندرزها سودی نبخشید و) آنچه را به آن‌ها یادآوری شده بود فراموش کردند، درهای همه چیز (از نعمت‌ها) را به روی آن‌ها گشودیم؛ تا (کاملاً) خوشحال شدند (و دل به آن بستند)؛ ناگهان آن‌ها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم)؛ در این هنگام، همگی مأیوس شدند». (انعام: ۴۴)

در تعداد دیگری از آیات، فرح و مشتقات آن به معنای شادی ممدوح و پسندیده به کار رفته است که از آن جمله آیات زیر است:

«فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ آن‌ها به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوش حال می‌باشند». (آل عمران: ۱۷۰) «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ؛ بگو به خاطر فضل



خداوند متعال و رحمت او باید خوشحال شوند؛ چرا که این، از تمام آنچه جمع کرده‌اند، بهتر است». (یونس: ۵۸) «فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ؛ در مدت چند سال همه امور از آن خدای متعال است چه قبل و چه بعد (از این) و در آن روز، مؤمنان خوشحال خواهند گردید». (روم: ۴)

از مجموع آیات به دست می‌آید که واژه فرح در قرآن کریم، هم در معنایی مثبت و پسندیده استعمال شده است و هم در معنای منفی و ناپسند.

۱۱-۲. سرور

سرور به معنای شادی درونی و قلبی است؛ به طوری که معنای «سر» در آن لحاظ شده است. (راغب، ۱۳۸۳: ۴۰۴) این ریشه در قرآن کریم هم به همین معانی استعمال شده است. در قرآن آمده است: «فَوَقَّاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا؛ پس خداوند آن‌ها را از شر آن روز حفظ نمود و آن‌ها را ملاقات می‌کند؛ درحالی که غرق شادی و سرور هستند». (انسان: ۱۱) «وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا؛ و خوشحال به سوی اهل و عیالش برمی‌گردد». (انشقاق: ۹) «إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا؛ چراکه او در میان اهلش دائماً (از کفر و گناه خود) مسرور بود». (انشقاق: ۱۳)

از این آیات استفاده می‌شود که این واژه در قرآن کریم هم به معنای شادی مثبت و پسندیده استعمال گردیده است و هم به معنای شادی منفی و نامطلوب؛ سرور در دو آیه اول به معنای شادی مطلوب است؛ اما آیه سوم اشاره به شادی‌های ناپسند و نامطلوب دارد که یکی از عوامل ورود افراد به جهنم دانسته شده است.

۱۲-۲. خوف

لغت‌شناسان لغت عرب، خوف را به توقع مکروهی که از طریق علامت مظنون و یا معلوم به دست آمده (راغب، ۱۳۸۳: ۳۰۳) و اندوهی که از طریق احتمال وقوع مکروه به فرد ملحق می‌شود، (مصطفوی، ۱۳۷۴: ۳: ۱۳۹) معنا نموده‌اند. خوف متضاد امن است و در امور دنیوی و اخروی به کار می‌رود. (راغب، همان)

خوف و مشتقات آن حدود ۸۷ مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است. از جمله آیاتی که ریشه خوف در آن‌ها آمده، آیات زیر است:



۱. «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ؛ واما کسی که از مقام پروردگارش بترسد و نفس را از هوی نهی نماید، قطعاً بهشت جایگاه او است». (نازعات: ۴۰ و ۴۱)

۲. «وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ؛ و اگر زنی، از طغیان و سرکشی یا اعراض شوهرش بیم داشته باشد، مانعی ندارد با هم صلح کنند و صلح، بهتر است». (نساء: ۱۲۸)

۳. دربارهٔ سرگذشت یوسف^(ع) از قول یعقوب آمده است: «قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ؛ (پدر) گفت: از اینکه او را با خود ببرید، من غمگین می شوم؛ و می ترسم اینکه او را گرگ بخورد و شما از او غافل باشید». (یوسف: ۱۳)

۴. دربارهٔ داستان حضرت موسی^(ع) آمده است: «قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَىٰ؛ (موسی و هارون) گفتند: پروردگارا! از این می ترسیم که بر ما پیشی گیرد (و قبل از بیان حق، ما را آزار دهد)؛ یا طغیان کند و نپذیرد» فرمود: نترسید، من با شما هستم؛ (همه چیز را) می شنوم و می بینم». (طه: ۴۵ و ۴۶)

از مجموع آیات فوق و آیات دیگری که مادهٔ خوف در آنها به کار رفته است، به دست می آید که این ریشه در قرآن کریم، هم در امور دنیوی به کار رفته و هم اخروی، هم در معنای مثبت و پسندیده مورد استفاده قرار گرفته و هم معنای منفی و ناپسند. بنابراین در قرآن هم خوف دنیوی داریم و هم خوف اخروی، هم خوف ممدوح داریم و هم خوف مذموم.

۱۳-۲. حُزْن و حَزَن

لغت شناسان، حُزْن (به ضم حاء و سکون زاء) و حَزَن (به فتح حاء و زاء) را اندوه و اندوه شدید، معنا کرده اند. (طریحی، ۱۹۸۵، ۶: ۲۳۲ و قرشی، ۱۳۷۸، ۲: ۱۲۷) این ریشه در اصل به معنای سختی زمین، زمین سخت و ناهمواری زمین است. از آنجا که غم و اندوه، روح انسان را ناهموار و خشن می سازد، این تعبیر در این معنا به کار

رفته است. (راغب، ۱۳۸۳: ۲۳۱) حزن بر اثر وقوع امری ناخوشایند یا از دست رفتن

امری مطلوب و خوشایند حاصل می‌شود. (جرجانی، ۱۴۱۸: ۱۰۰)

در قرآن کریم، حزن و مشتقات آن ۴۲ بار به کار رفته که از مجموع آن‌ها عدم مطلوبیت حزن و اندوه استنباط می‌گردد. حزن در اکثر این آیات، نامطلوب تلقی شده و پرهیز از آن در دستور کار آیات قرار گرفته است. در ذیل به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

۱. خدای متعال به رسول اکرم (ص) را خطاب می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يَسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَقْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ...» ای فرستاده (خدا)! کسانی که در مسیر کفر عجله می‌کنند و با زبان می‌گویند ایمان آوردیم، در حالی که دل آن‌ها ایمان نیاورده، تو را غمگین ن سازند». (مائده: ۴۱)

۲. باز فرموده است: «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ؛ ما می‌دانیم که سخنان آن‌ها تو را غمگین می‌سازد، ولی (غم مخور! و بدان که) آن‌ها تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه ظالمان، آیات خدا را انکار می‌نمایند». (انعام: ۳۳)

۳. هم چنین فرمود: «وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنُكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ؛ و کسی که کافر شود، کفر او تو را غمگین ن سازد؛ بازگشت همه آنان به سوی ما است و ما آن‌ها را از اعمالی که انجام داده‌اند (و نتایج شوم آن) آگاه خواهیم کرد، خداوند به آنچه درون سینه‌ها است، آگاه است». (لقمان: ۲۳)

۱۴-۲. اسی

اسی به معنای حزن و اندوه است. (راغب، ۱۳۸۳: ۷۳ و طریحی، ۱۹۸۵: ۱، ۲۷) اسی و مشتقات آن سه مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است:

۱. درباره بنی اسرائیل آمده است: «قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ؛ خداوند (به موسی) فرمود: این سرزمین (مقدس) تا چهل سال بر آن‌ها ممنوع است (و به آن نخواهند رسید)؛ پیوسته در زمین سرگردان خواهند بود و درباره (سرنوشت) این جمعیت گنه‌کار، غمگین مباش».

۲. بازهم خطاب به رسول اکرم (ص) آمده است: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ؛ ای اهل کتاب! شما هیچ آیین صحیحی ندارید، مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه را از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است، برپا دارید، ولی آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده، (نه تنها مایه بیداری آن‌ها نمی‌گردد، بلکه) بر طغیان و کفر بسیاری از آن‌ها می‌افزاید.

بنابراین از این قوم کافر، (و مخالفت آن‌ها)، غمگین مباش». (مائده: ۶۸)

۳. خداوند می‌فرماید: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يَحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ؛ این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده‌اید، تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است، دل بسته و شادمان نباشید و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد». (حدید: ۲۳)

واژه مورد بحث در این آیات شریفه به معنای حزن و اندوه است.

۱۵-۲. غم

ارباب لغت، غم و غَمَّة را به پوشاندن و کرب و اندوه (طریحی، ۱۹۸۵، ۶: ۱۲۸؛ ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱۰: ۱۲۷) معنا کرده‌اند. راغب می‌نویسد: «غم به معنای پوشاندن است و آبر را از آن جهت غمام گویند که آفتاب و آسمان را می‌پوشاند». (راغب، ۱۳۸۳: ۶۱۳) ابن منظور می‌نویسد: (غم مفرد غُموم است و غَم و غَمَّة به معنای کرب و اندوه است). (ابن منظور، همان) قرشی می‌گوید: «حزن و اندوه را از آن جهت، غم گویند که سرور و حلم را می‌پوشاند و مستور می‌کند». (قرشی، ۱۳۷۸، ۵: ۱۲۱) این ریشه، ۱۰ مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است که در ذیل به برخی از آن‌ها پرداخته می‌شود:

۱. درباره حضرت یونس آمده است: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ؛ ما دعای او را به اجابت رساندیم و از آن اندوه نجاتش دادیم و این گونه مؤمنان را هم نجات می‌دهیم». (انبیاء: ۸۸)



۲. درباره حضرت موسی (ع) آمده است: «وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا؛ و تویکی (از فرعونیان) را کشتی؛ اما ما تو را از اندوه نجات دادیم و بارها تو را آزمودیم». (طه: ۴۰)

۳. در داستان حضرت نوح و قوم ایشان آمده است: «وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ؛ سرگذشت نوح را بر آن‌ها بخوان، در آن هنگام که به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر تذکرات من نسبت به آیات الهی، بر شما سنگین (و غیر قابل تحمل) است، (هرکار از دستتان ساخته است بکنید.) من بر خدا توکل کرده‌ام. فکر خود و قدرت معبودهایتان را جمع کنید، سپس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند؛ (تمام جوانب کارتان را بنگرید)؛ سپس به حیات من پایان دهید و (لحظه‌ای) مهلتم ندهید». (یونس: ۷۱)

۴. درباره قوم موسی (ع) می‌فرماید: «وَوَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛ و ابر را بر سر آن‌ها سایبان ساختیم و بر آن‌ها «مَن» و «سَلْوَى» فرستادیم؛ (و به آنان گفتیم) از روزی‌های پاکیزه‌ای که به شما داده‌ایم، بخورید (و شکر خدا را بجا آورید. آن‌ها نافرمانی و ستم کردند؛ ولی) به ما ستم نکردند، بلکه به خودشان ستم می‌نمودند». (اعراف: ۶۱)

چنانکه که پیداست این واژه در قرآن کریم، هم به معنای اندوه آمده است و هم به معنای پوشاندن و هم به معنای ابر؛ در دو آیه اول، غم به معنای اندوه و حزن است و غُمَّه در سوره یونس به معنای پوشاندن و غمام در آیه اخیر به معنای ابر است. نکته دیگری که از این آیات به دست می‌آید این است که این واژه هم در معنای حسی به کار رفته است و هم معنای غیر حسی.

۱۶-۲. خشیت

خشیت در نزد اهل لغت به معنای خوف و ترس است. (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۴: ۱۰۵ و طریحی، ۱۹۸۵، ۱: ۱۲۲) و برخی آن را به معنای ترس شدید گرفته‌اند. (قرشی،



۱۳۷۸، ۲: ۲۵۱) خشیت در اصطلاح قرآنی به معنای ترس همراه با تعظیم است. از همین جهت در بسیاری از آیات، خشیت به عالمان اختصاص داده شده است. (راغب، ۱۳۸۳: ۲۸۳) مانند آیه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ؛ از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می ترسند». (فاطر: ۲۸) این ریشه ۴۸ بار در قرآن به کار رفته است، از جمله خداوند متعال می فرماید:

۱. «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ؛ می بینی افرادی را که در قلب هایشان بیماری است، می گویند می ترسیم اینکه حادثه ای برای ما برسد». (مائده: ۵۲)

۲. درباره ویژگی های صاحبان اندیشه می فرماید: «وَالَّذِينَ ... وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ؛ و آن های ... که و از پروردگارشان می ترسند؛ و از بدی حساب (روز قیامت) بیمناک می باشند». (رعد: ۲۱)

۳. خطاب به مسلمانان می فرماید: «الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ؛ کسانی که کافرند، امروز از (زوال) دین شما، مأیوس شدند. بنابراین از آنان نترسید و از (مخالفت) من بترسید». (مانده: ۳)

در این آیات واژه خشیت هم در خشیت ممدوح به کار رفته است و هم در خشیت مذموم؛ «نَخْشَى» در آیه اول و «تَخْشَوْ» در آیه سوم، در خشیت مذموم به کار رفته است، اما «يَخْشَوْنَ» در آیه دوم و «اَخْشَوْنَ» در آیه سوم در معنای خشیت ممدوح به کار رفته است.

۱۷-۲. اسف

لغت شناسان اسف را به معنای اندوه، (طریحی، ۱۹۸۵، ۵: ۲۳) اندوه همراه با غضب، (راغب، ۱۳۸۳: ۷۵) مبالغه در اندوه و غضب (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱: ۱۲۴) دانسته اند. نویسنده العین می گوید: «أسف گاهی به معنای حزن است و گاهی به معنای غضب؛ اگر امر ناپسندی از سوی کسی که در مقام پایین تر از فرد قرار دارد، به فرد برسد، أسف به صورت غضب و خشم بروز می کند، ولی اگر امر ناپسند از سوی فردی که در مقام بالاتر از او است یا هم سطح او است، به او برسد، به صورت اندوه

ظاهر می‌شود». (فراهِیدی، ۱۴۰۸، ۷: ۳۱۱) راغب نیز با اشاره به همین نکته، منشأ اُسف را حس انتقام می‌داند. (راغب، همان) مصطفوی می‌نویسد: «اصل این کلمه به معنای افسوس و اندوهی است که به خاطر از دست دادن چیزی به فرد رسیده است. غضب و امثال آن از قرائن فهمیده می‌شود و از معانی مجازی کلمه است». (ر.ک. مصطفوی، ۱۳۷۴، ۱: ۸۶)

واژه اُسف و مشتقات آن در قرآن کریم، ۵ مرتبه آمده است. (واعظ زاده خراسانی، ۱۳۸۸، ۲: ۳۰۷) این ریشه در قرآن کریم، هم در معنای اندوه به کار رفته و هم در معنای غضب که در ذیل آورده می‌شود:

۱. در داستان حضرت موسی^(ع) می‌خوانیم: «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا؛ و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت». (اعراف: ۱۵۰)
۲. باز درباره آن حضرت آمده است: «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًا...؛ موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و گفت: ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده نیکویی به شما نداد». (طه: ۸۶)
۳. در داستان فرعون و فرعونیان می‌خوانیم: «فَلَمَّا أَسْفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ؛ اما هنگامی که ما را به خشم آوردند، از آن‌ها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم». (زخرف: ۵۵)

در دو آیه اول، «اُسف» به معنای اندوه و اندوهگین است در آیه سوم به معنای خشم و غضب.

۱۸-۲. بَرّ

بَرّ از ریشه «برر»، ضِدَّ عُقُوق (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱: ۳۷۱) به معنای خیر، فضیلت، (فیومی، ۱۴۱۴: ۴۳) توسّع در احسان، پیوند، بهشت، حَجّ، (فیروزآبادی، ۱۴۱۲، ۱: ۶۹۵) صدق، طاعت، (ابن منظور، همان، ۳۷۰) صلۀ رحم، خیر دنیا و آخرت، شفقت و مهربانی، احسان، (زبیدی، بی تا، ۱: ۱۵۱) لطف و ترحّم دانسته شده است. به نظر می‌رسد معنای اصلی بَرّ حُسن عمل در قبال دیگران باشد. این معنا به حسب موارد استعمال، اختلاف پیدا می‌کند؛ بَرّ از جانب خداوند نسبت به بنده‌اش، احسان



به آن‌ها و گذشت از خطاهای آن‌ها است. برّ از جانب بنده، نسبت به خداوند، به معنای اطاعت و امتثال اوامر و نواهی او است و برّ از انسان‌ها نسبت به یکدیگر، به معنای ادای وظایف و رفتار نیکو و محبت‌آمیز نسبت به یکدیگر است. (مصطفوی، ۱۳۷۴، ۱: ۲۴۹)

برّ و مشتقات آن، بارها در قرآن کریم به کار رفته است. از جمله در آیات زیر:

۱. «اتَّامِرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنَسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ آیا مردم را به نیکی امر می‌کنید؛ اما خودتان را فراموش می‌کنید در حالی که کتاب (آسمانی) را تلاوت می‌کنید، آیا نمی‌اندیشید». (بقره: ۴۴)

۲. «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ؛ نیکی، این نیست که (هنگام نماز)، روی خود را به‌سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا و روز آخرت و ملائکه و کتاب (آسمانی) و انبیاء، ایمان آورده و مال (خود) را با همه علاقه‌ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان و سائلان و بردگان می‌دهند و اقامه نماز می‌کنند و زکات را می‌پردازند». (بقره: ۱۷۷)

۳. «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ؛ هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی‌رسید مگر اینکه از آنچه دوست می‌دارید، (در راه خدا) انفاق کنید و آنچه انفاق می‌کنید، خداوند از آن آگاه است». (آل عمران: ۹۲)

از مجموع آیاتی که واژه برّ و مشتقات آن در آنان به کار رفته است، شاید بتوان استنباط کرد که معنای اصلی این واژه، حسن عمل در قبال دیگری است و آنچه در آیات به‌عنوان معنای بر بیان شده است، بیان مصادیق این واژه است و تعریف به مصداق شده است.

۱۹-۲. کظم

کظم (بر وزن فلس) به نگه‌داری، (ابن فارس، ۱۴۲۲: ۸۹۵) حبس چیزی در سینه،

(مصطفوی، ۱۳۷۴، ۶: ۱۱۳) مجرای تنفس، فروبردن خشم، اندوهناک و بند آمدن نفس معنا شده است. «كظم الرجل غيظه»؛ یعنی مرد خشمش را در سینه نگه داشت و فروبرد. (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱۲: ۲۱۹) «كظم فلان» یعنی نفس او بند آمد و ساکت شد. (راغب، ۱۳۸۳: ۷۱۲) «رجل مكظوم»؛ یعنی فرد اندوهگین.

این ماده در قرآن به معنای فروبردن خشم و اندوهگین استعمال شده است، از جمله:

۱. در توصیف پرهیزکاران می‌فرماید: «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَنْفُقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»؛ و سرعت برای رسیدن به آمرزش و مغفرت پروردگارتان بگیرید و بهشتی که وسعت آن، به قدر آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده شده است. همان‌ها که در توانگری و تنگدستی، انفاق می‌کنند و خشم خود را فرومی‌برند و خطاکاران مردم را می‌بخشند». (آل عمران: ۱۳۳-۱۳۴)

۲. درباره اعراب زمان بعثت می‌فرماید: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ»؛ در هرگاه به یکی از آن‌ها بشارت دهند که دختری نصیب تو شده، صورتش (از ناراحتی) سیاه می‌شود و به شدت خشمگین می‌گردد». (نحل: ۵۸) کظیم در این آیه به معنای اندوهگین و غضبناک است. (قرشی، ۱۳۷۸، ۶: ۱۱۳) از ظاهر آیه به دست می‌آید که این نوع خشم از منظر قرآن ناپسند است.

۳. خطاب به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ»؛ پس صبر کن و منتظر حکم پروردگارت باش و مانند صاحب ماهی [یونس] مباش؛ وقتی خدا را ندا داد و اندوهگین بود». (قلم: ۴۸)

۲۰-۲. غیظ

غیظ به معنای خشم، (ابن سیده، ۱۴۱۲، ۶: ۱۰) خشم شدید و حرارتی که انسان آن را از فوران و جوشش خون قلبش می‌فهمد و درمی‌یابد، (راغب، ۱۳۸۳: ۶۱۹) اندوهی که از دیگری به فرد رسیده است (ابن فارس، ۱۴۲۲، ق، ۷۸۰) و خشم شدیدی که فرد در قلب خویش پنهان ساخته، (مصطفوی، ۱۳۷۴، ۶: ۲۹۹) معنا کرده‌اند.



واژه غیظ و مشتقات آن در قرآن کریم، ۱۱ بار به کار رفته است؛ از جمله:

۱. «... أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَنْقُوتُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ؛ بهشت برای متقین آماده شده است؛ همان‌هایی که در زمان دارایی و ناداری، انفاق می‌کنند و خشم خود را فرومی‌برند و خطاکاران از مردم را می‌بخشند».
(آل عمران، ۱۳۳-۱۳۴)

در این آیه کلمه غیظ بعد از واژه کظم آمده و کظم غیظ، یکی از شاخصه‌های رشد و سعادت انسان‌ها دانسته شده است.

۲. «هَآأَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ؛ شما کسانی هستید که آن‌ها را دوست می‌دارید؛ اما آن‌ها شما را دوست ندارند، درحالی‌که شما به همه کتاب‌های آسمانی ایمان دارید (و آن‌ها به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند). هنگامی‌که شما را ملاقات می‌کنند، (به‌دروغ) می‌گویند: ایمان آورده‌ایم؛ اما وقتی تنها می‌شوند، از شدت خشم بر شما، سرانگشتان خود را به دندان می‌گزند. بگو با همین خشمی که دارید بمیرید، خدا از (اسرار) درون سینه‌ها آگاه است».
(آل عمران: ۱۱۹)

چنانکه ملاحظه می‌شود در این آیه و بقیه آیاتی که این ریشه در آن‌ها استعمال شده است، به معنای خشم است و خشم یکی از مصادیق عواطف آدمی است.

۲-۲۱. سَخَط

سَخَطٌ وَ سَخَطٌ، ضد رضا و به معنای خشم، کراهت، عدم رضایت (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۶: ۲۰۳-۲۰۴) و غضب شدیدی که مقتضی عقوبت باشد، (راغب، ۱۳۸۳: ۲۰۴) دانسته شده است.

سَخَط و مشتقات آن چهار مرتبه در قرآن کریم در موارد ذیل به کار رفته است:

۱. «أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَا أَوْاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ؛ آیا کسی که از رضای خدا پیروی کرده، همانند کسی است که به خشم و غضب خدا بازگشته است؟ و جایگاه او جهنم و پایان کار او بسیار بد است».
(آل عمران: ۱۶۲)

۲. «تَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِبَشَرٍ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ؛ بسیاری از آن‌ها را می‌بینی که کافران را دوست می‌دارند (و با آن‌ها طرح دوستی می‌ریزند)؛ نفس (سرکش) آن‌ها، چه بد اعمالی از پیش برای (معاد) آن‌ها فرستاد که نتیجه آن، خشم خداوند بود و در عذاب (الهی) جاودانه خواهند ماند». (مائده: ۸۰)

۳. «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ؛ این به خاطر آن است که آن‌ها از آنچه خداوند را به خشم می‌آورد، پیروی کردند و آنچه را موجب خشنودی او است کراهت داشتند. از این رو (خداوند) اعمالشان را نابود کرد». (محمد: ۲۸)

۵. «وَمِنْهُمْ مَّنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ؛ و در میان آن‌ها کسانی هستند که در (تقسیم) غنایم به تو خرده می‌گیرند؛ اگر از آن (غنایم، سهمی) به آن‌ها داده شود، راضی می‌شوند؛ و اگر داده نشود، خشم می‌گیرند) خواه حق آن‌ها باشد یا نه». (توبه: ۹)

در سه آیه اول، سخط به خداوند نسبت داده شده و در آیه اخیر به انسان. خشم خداوند به معنای نزول عذاب است. (راغب، ۱۳۸۳: ۴۰۳)

۲۲-۲. غضب

غضب به خشم و غلیان خون قلب برای انتقام معنا شده است. (راغب، ۱۳۸۳: ۶۰۸) واژه غضب و مشتقات آن ۲۴ مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است؛ از جمله در آیات ذیل:

۱. «بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ؛ آن‌ها در برابر بهای بدی، خود را فروختند که به ناروا به آیاتی که خدا فرستاده بود، کافر شدند و معترض بودند، چرا خداوند به فضل خویش، بر هر کس از بندگان بخواند، آیات خود را نازل می‌کند؟! از این رو به خشمی بعد از خشمی (از سوی خدا) گرفتار شدند و برای کافران مجازاتی خوارکننده است». (بقره: ۹۰)



۲. «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي؛ وَهنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و گفت پس از من، بد جانشینانی برایم بودید». (اعراف: ۱۵۱)

۳. «كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَن يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ؛ بخورید از روزی‌های پاکیزه‌ای که به شما داده‌ایم و در آن طغیان نکنید که غضب من بر شما وارد شود و هر کس غضب من بر او وارد شود، سقوط می‌کند». (طه: ۸۱)

۴. «وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ؛ همان کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می‌ورزند و هنگامی که خشمگین شوند، عفو می‌کنند». (شوری: ۳۷)

بر اساس آیات غضب در قرآن، گاهی به خداوند و گاهی به انسان‌ها نسبت داده شده است. وقتی غضب به خداوند نسبت داده می‌شود، به معنای اراده انتقام از گناهکاران است. (طریحی، ۱۹۸۵، ۲: ۱۳۳) چرا که غضب، حالتی است که در اثر عوامل مخصوصی به انسان عارض می‌شود و آن توأم با تأثیر و تغییر حالت است، حال آنکه می‌دانیم که ذات باری تعالی ثابت و نامتغیر است. (ر.ک. قریشی، ۱۳۷۸، ۵: ۱۰۳؛ ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱: ۶۴۹)

۲-۲۳. بغض

ارباب لغت آن را به کینه، کینه شدید (طریحی، ۱۹۸۵، ۴: ۱۹۷) و تنفر نفس از چیزی که از آن بیزار است، معنا کرده‌اند. (راغب، ۱۳۸۳: ۱۳۶) از این ریشه تنها کلمه «الْبَغْضَاء» در پنج آیه از قرآن کریم، در همان معنای لغوی؛ یعنی کینه، دشمنی و عدم علاقه و محبت به کار رفته است؛ مانند آیات شریفه ذیل:

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! محرم اسراری از غیر خود، انتخاب نکنید. آن‌ها از هرگونه شرّ و فساد دربارۀ شما، کوتاهی نمی‌کنند. آن‌ها دوست دارند شما



در رنج و زحمت باشید. (نشانه‌های) دشمنی از دهان (و کلام) شان آشکار شده و آنچه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند، از آن مهم‌تر است. ما آیات (وراه‌های پیشگیری از شرّ آن‌ها) را برای شما بیان کردیم اگر اندیشه کنید». (آل عمران: ۱۱۳)

۲. «وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يَنْبَغُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ؛ و از کسانی که ادّعای نصرانیت (و یاری مسیح) داشتند (نیز) پیمان گرفتیم، ولی آن‌ها قسمت مهمی را از آنچه به آنان تذکر داده شده بود، فراموش کردند. از این‌رو در میان آن‌ها تا دامنۀ قیامت، عداوت و دشمنی افکندیم و خداوند، (در قیامت) آن‌ها را از آنچه انجام می‌دادند (و نتایج آن)، آگاه خواهد ساخت». (مائده: ۱۴)

۳. «يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنتَهُونَ؛ شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. آیا (با این همه زیان و فساد و با این نهی اکید)، خودداری خواهید کرد؟» (مائده: ۹۱)

۲۴-۲. اشفاق

شفق و اِشفاق در عربی، به معنای خوف، (طریحی، ۱۹۸۵، ۵: ۱۹۳) ترسی که از شدت نُصح ناشی شده (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۷: ۱۵۵) و عنایتی آمیخته با محبت و احترام است. (راغب، ۱۳۸۳: ۴۵۸) مشفق و شفیق به معنای نصیحت کننده‌ای که برای صلاح مخاطبش بسیار علاقه‌مند است، آمده. (ابن منظور، همان)

در قرآن کریم نیز در آیات مختلف همواره «شفقت» به ترس همراه با محبت اطلاق می‌شود که هر وقت با حرف «من» متعدی شود، معنای ترس در آن روشن‌تر از محبت است و اگر با حرف «فی» متعدی شود، معنای عنایت و محبت در آن روشن‌تر است. (راغب، همان، ۴۵۹؛ ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۹: ۱۵)

خدای متعال در سوره مبارکه طور (آیه: ۲۶) درباره احوالات بهشتیان می‌فرماید: «إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ»؛ یعنی ما در دنیا نسبت به خانواده خود شفقت داشتیم؛ هم آنان را دوست می‌داشتیم و هم از اینکه مبادا گرفتار مهالک شوند می‌ترسیدیم و به



همین منظور نصیحت و دعوت به‌سوی حق را از ایشان دریغ نمی‌کردیم. (طباطبایی، همان). درباره حضرت موسی و هارون^(ع) آمده است: «الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ»؛ همانان که از پروردگارشان در نهان می‌ترسند و از قیامت بیم دارند». (انبیاء: ۴۹) مشفقون در این آیه با حرف «من» متعدی شده و به معنای خوف و ترس است.

۲۵-۲. رهب

رَهْبَةٌ و رُهْب، در لغت عرب، به معنای ترس، (طریحی، ۱۹۸۵، ۲: ۷۵) فزع (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱: ۴۳۷) و ترس همراه با دوری جستن و اضطراب است. (راغب، ۱۳۸۳: ۳۶۶) «رَهَبَ الشَّيْءَ» یعنی آن چیز را ترسانند. (ابن منظور، همان)

رهب و مشتقات آن ۱۲ مرتبه در قرآن کریم به‌کار رفته است؛ از جمله آیات ذیل:

۱. درباره حضرت زکریا^(ع) آمده است: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ؛ ما هم دعای او را پذیرفتیم و یحیی را به او بخشیدیم؛ و همسرش را (که نازا بود) برایش آماده (بارداری) کردیم؛ چراکه آنان (خاندانی بودند که) همواره در کارهای خیر به‌سرعت اقدام می‌کردند؛ و در حال بیم و امید ما را می‌خواندند؛ و پیوسته برای ما (خاضع و) خاشع بودند». (انبیاء: ۹۰)

۲. درباره حضرت موسی^(ع) آمده است: «اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ يَصْفَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَأَضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ؛ دستت را در گریبان خود فرو ببر، وقتی خارج می‌شود، سفید و درخشانده است بدون عیب و نقص و دست‌هایت را بر سینه‌ات بگذار تا ترس و وحشت از تو دور شود. این دو [عصا و ید بیضا] برهان روشن از پروردگارت به‌سوی فرعون و اطرافیان او است که آنان قوم فاسقی هستند». (قصص: ۳۲)

۳. درباره منافقان می‌فرماید: «لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ؛ وحشت از شما در دل‌های آن‌ها بیش از ترس از خدا است؛ این به خاطر آن است که آن‌ها گروهی نادانند». (حشر: ۱۳)

۴. خطاب به مسلمانان آمده است: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ؛ هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها [دشمنان]، آماده‌سازید و اسب‌های ورزیده تا به‌وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید». (انفال: ۶۰)

از آیات فوق و سایر آیاتی که واژه رهب در آنها به‌کار رفته، به دست می‌آید که این ریشه در قرآن کریم به معنای خوف و ترس به‌کاررفته است و یکی از واژگانی است که در تربیت عاطفی باید موردتوجه و دقت قرار گیرد.

۲۶-۲. وجل

وَجَلَّ به معنای ترس، (طریحی، ۱۹۸۵، ۵: ۴۹۰) فزع، (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱۵: ۲۲۳) ترسان و خائف، (قریشی، ۱۳۷۸، ۷: ۱۸۳) بی‌قراری و نگرانی باطنی که موجب سلب اطمینان نفس و پایین آمدن اعتماد آن می‌گردد، (مصطفوی، ۱۳۷۴، ۱۳: ۴۲) آمده است.

این ریشه در قرآن کریم پنج مرتبه آمده و همه آن به معنای ترس و ترسیدن است. آیاتی که این ریشه در آنها آمده است، در ذیل آورده می‌شود:

۱. «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ؛ و آن‌ها که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج می‌دهند و باین حال، دل‌هایشان هراسناک است از اینکه سرانجام به‌سوی پروردگارشان باز می‌گردند». (مؤمنون: ۶۰)

۲. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ؛ مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد و وقتی آیات او بر آنها خوانده می‌شود، ایمانشان افزون‌تر می‌گردد و تنها بر پروردگارشان توکل دارند». (انفال: ۲)

۳. «إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ؛ هنگامی که بر او وارد شدند و سلام کردند؛ (ابراهیم) گفت ما از شما بیمناکیم.

گفتند نترس، ما تو را به پسری دانا بشارت می‌دهیم». (حجر: ۵۲-۵۳)

۴. «الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمُ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ



وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»؛ همان‌ها که چون نام خدا برده می‌شود، دل‌هایشان پر از خوف (پروردگار) می‌گردد و شکیبایان در برابر مصیبت‌هایی که به آنان می‌رسد و آن‌ها که نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند». (حج: ۳۵)

۵. «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ؛ و آن‌ها که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج می‌دهند و باین حال، دل‌هایشان هراسناک است از اینکه سرانجام به‌سوی پروردگارشان بازمی‌گردند». (مؤمنون: ۶۰)

۲۷-۲. یأس

یأس ضد رجاء و به معنای ناامیدی است. (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱۵: ۴۳۱؛ طریحی، ۱۹۸۵، ۴: ۱۲۵) راغب آن را به انتفاء طمع معنا کرده است. (راغب، ۱۳۸۳: ۸۹۲) این ریشه در قرآن کریم، نیز در همین معنا استعمال شده است. آیات ذیل از جمله آیاتی است که این ریشه در آن‌ها آمده است:

۱. قرآن در داستان حضرت یوسف^(ع) می‌فرماید: «فَلَمَّا اسْتِیَاسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا؛ وقتی که (برادران) از او مایوس شدند، به گوشه‌ای رفتند و با هم به نجوا پرداختند». (یوسف: ۸۰)

۲. «يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يَوْسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ؛ ای فرزندانم! بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا مایوس نشوید که تنها کافران از رحمت خدا مایوس می‌شوند». (یوسف: ۸۷)

۳. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَیْسُوا مِنَ الْآخِرَةِ کَمَا یَیْسُ الْکُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با قومی که مورد غضب و خشم خداوند قرار گرفته، دوستی نکنید؛ به تحقیق آنان از آخرت ناامیدند، چنانکه کفار از کسانی که در قبرها دفن شده‌اند، ناامیدند». (ممتحنه: ۱۳)

این ماده در قرآن در همان معنای لغوی؛ یعنی ناامیدی به کار رفته است و با یکی از مصادیق تربیت عاطفی، یعنی امید و ناامیدی ارتباط دارد. لذا سزاوار است که در

اینجا مورد بررسی قرار گیرد.

۲۸-۲. قنوط

قنوط به ضمّ اول را به ناامیدی، (طریحی، ۱۹۸۵، ۴: ۲۷۰؛ فراهیدی، ۱۴۰۸، ۵: ۱۰۵) ناامیدی از خیر، (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱۱: ۳۱۹، قرشی، ۱۳۷۸، ۶: ۴۲) ناامیدی از رحمت خدا، (راغب، ۱۳۸۳: ۶۸۵) ناامیدی شدید (مصطفوی، ۱۳۷۴، ۹: ۳۲۵) معنا و تفسیر است. به نظر می‌آید اصل این ماده به معنای ناامیدی باشد و دلیلی بر تقیید آن به خیر یا رحمت وجود ندارد. (ر.ک: همان) این واژه نیز در قرآن در موارد ذیل آمده است:

۱. در توصیف خدای متعال آمده است: «وَهُوَ الَّذِي يَنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا...؛ او کسی است که باران را بعد از اینکه مأیوس شدند، نازل می‌کند». (شوری: ۲۸)

۲. «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا؛ بگو ای بندگان من بر خود اسراف نموده‌اید. از رحمت خدا مأیوس نگردید، قطعاً خداوند همه گناهان را می‌بخشدم». (زمر: ۵۳)

۳. «لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُوسِسْ قَنُوطٌ؛ هیچ‌وقت انسان از طلب خیر و نیکی خسته نمی‌شود و اگر بدی به او رسد، بسیار مأیوس و ناامید می‌شود». (فصلت: ۴۹)

۲۹-۲. ایلاس

ایلاس رایأس، (فیومی، ۱۴۱۴: ۶۱؛ ابن فارس، ۱۴۲۲: ۱۳۶) انکسار و اندوه، سکوت ناشی از غم، قطع امید از چیزی، ندامت، حیرت، (طریحی، ۱۹۸۵، م. ۴: ۵۴) سکوت، ناامیدی شدیدی که از سوء عمل فرد برخاسته و موجب اندوه و گرفتاری او گردیده، (مصطفوی، ۱۳۷۴، ۱: ۳۳۰) اندوهی که از شدت سختی عارض شده، (راغب، ۱۳۸۳: ۱۴۳) معنا کرده‌اند.

این ماده در قرآن کریم، پنج مرتبه در موارد ذیل به کار رفته است:

۱. «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِّنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ؛ و قطعاً پیش از آنکه بر آنان



نازل شود مایوس بودند». (روم: ۴۹)

۲. «فَلَمَّا سَوَوْا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ؛ وقتی (اندرزها سودی نبخشید و) آنچه را به آنها یادآوری شده بود فراموش کردند، درهای همه چیز (از نعمت‌ها) را به روی آنها گشودیم تا (کاملاً) خوشحال شدند (و دل به آن بستند). ناگهان آنها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم)؛ در این هنگام، همگی مایوس شدند». (انعام: ۴۴)
۳. «حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ؛ تا زمانی که دری از عذاب شدید به روی آنان بگشاییم، ناگهان به کلی مایوس گردند». (مؤمنون: ۷۷)
۴. «لَا يَفْتَرُّ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ؛ هرگز عذاب آنان تخفیف نمی‌یابد و در آنجا از همه چیز مایوسند». (زخرف: ۷۵)

۵. «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ؛ آن روز که قیامت برپا می‌شود، مجرمان در نومیدی و غم و اندوه فرو می‌روند». (روم: ۱۲)

ظاهر این آیات، بامعنای یأس و ناامیدی سازگارتر است و به همین دلیل می‌توان استظهار کرد که معنای اصلی ابلاس، یأس و ناامیدی است (ر.ک. قرشی، ۱۳۷۸، ۱: ۲۲۵) و معنای دیگری که برای ابلاس بیان شده از پیامدهای این معنا است، نه معنای اصلی آن.

نتیجه‌گیری

مجموع واژگان قرآنی که در این نوشتار مورد بحث و بررسی قرار گرفت، به نحوی از انحاء به عواطف انسانی اشاره دارد و هرکدام درصدد تبیین زاویه‌ای از زوایای مفهوم عاطفه و تربیت عاطفی در قرآن کریم و یا درصدد تبیین مصادیقی از مصادیق آن است؛ تعدادی درصدد تبیین عاطفه محبت، بخشی درصدد تشریح عاطفه امید، جمعی درصدد بیان عاطفه ترس، بعضی درصدد توصیف عاطفه غضب و خشم و تعدادی درصدد تفهیم عاطفه شادی و غم در قرآن کریم است. این واژگان از نظر مفهومی به دودسته قابل تقسیم است؛ الف. عواطف مثبت یا پسندیده. ب. عواطف منفی یا

ناپسند.

مقصود از عواطف مثبت، گرایش‌ها و احساسات خوب و مثبتی است که فرد در وجود خود می‌یابد و زمینه‌ساز برقراری ارتباط سازگارانه و شفقت‌آمیز با دیگران می‌گردد و مطلوب شرع و عقل نیز است. مراد از عواطف منفی، گرایش‌ها و حالاتی است که نارضایتی را به دنبال دارد و زمینه‌ساز عدم برقراری ارتباط مثبت و احیاناً صدور گفتار یا رفتار نامطلوب از فرد نسبت به دیگری می‌گردد و از منظر شرع و عقل سلیم، مطلوب تلقی نمی‌شود. گرچه بسیاری، تلاش کرده‌اند که از این زاویه واژگان دال بر عواطف در قرآن کریم را به دودسته متمایز تقسیم کنند و بگویند برخی کلمات مانند رحمت، رأفت، حنان، محبت، الفت،... بر عواطف مثبت و برخی کلمات مانند خوف، حزن، اسی، اسف، غیظ، سخط، غضب، بغض... بر عواطف منفی دلالت دارد، ولی این تقسیم‌بندی اصولی به نظر نمی‌رسد و مبتنی بر معیاری که تمام این واژگان را پوشش بدهد، نیست؛ زیرا مفهوم تعدادی از واژگان دال بر عاطفه در قرآن، هم بر عاطفه مثبت دلالت دارد و هم بر عاطفی منفی؛ به عنوان مثال محبت، هم در معنای پسندیده و مطلوب به کار رفته است و هم در معنای ناپسند و نامطلوب. همچنین است واژگان خوف، خشیت...؛ اما در هر صورت قرآن کریم، بر شکوفایی و تقویت عواطف مثبت تأکید دارد و بر هدایت و تعدیل عواطف منفی در راستای رشد و تعالی انسان دستور می‌دهد.



فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن سیده، ابوالحسن علی بن اسماعیل، (۱۴۲۱ ق)، *المحکم و المحيط الاعظم*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲. ابن فارس، ابوالحسن احمد، (۱۴۲۲ ق)، *معجم مقاییس اللغة*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۹۸۸ م)، *لسان العرب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴. الازهری، ابومنصور محمد بن احمد، (۱۴۲۲ ق)، *معجم تهذیب اللغة*، (تحقیق: ریاض زکی قاسم)، بیروت: دارالمعرفة.
۵. انوری، حسن، (۱۳۸۱)، *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران: نشر سخن.
۶. جرجانی، علی بن محمد، *التعریفات*، (۱۴۱۸ ق)، تحقیق ابراهیم الایاری، بیروت: دارالکتب العربیة.
۷. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۱۸ ق)، *الصحاح*، بیروت: دار الفکر.
۸. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، *لغت نامه دهخدا*، تهران: دانشگاه تهران.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۳۸۳)، *الفاظ القرآن الکریم*، (تحقیق: صفوان عدنان داوودی)، قم: ذوی القربی.
۱۰. شرتونی، سعید الخوری، (۱۹۹۲ م)، *اقرب الموارد*، بیروت: مکتبة لبنان.
۱۱. طالقانی، سید محمود، (۱۳۶۲)، *پرتوی از قرآن*، تهران: شرکت انتشار.
۱۲. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۲۲ ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: مؤسسة الاعلمی.
۱۳. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۴۱۵)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: مؤسسة الاعلمی.
۱۴. طریحی، فخرالدین، (۱۹۸۵ م)، *مجمع البحرین*، بیروت: دار و مکتبة الهلال.



۱۵. طوسی، محمد بن حسن، (بی‌تا)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۱۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۸ق)، *العین*، بیروت: مؤسسة الاعلمی.
۱۷. فیومی، احمد بن محمد، (۱۴۱۴ق)، *المصباح المنیر*، قم: منشورات دار الهجرة.
۱۸. قرشی، سید علی اکبر، (۱۳۷۸)، *قاموس قرآن*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۱۹. محمدی ری‌شهری، محمد، (۱۳۸۵)، *دانش‌نامه عقاید اسلامی*، قم: دارالحديث.
۲۰. مصطفوی، حسن، (۱۳۷۴)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۳)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۲. واعظ‌زاده خراسانی، محمد و همکاران، (۱۳۸۸)، *المعجم فی فقه لغة القرآن و سربلاغته*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های قرآنی.

بررسی مؤلفه‌های صبر در آیات و روایات و پذیرش

در رویکرد درمانی ACT

امان‌الله الهی^۱

عباس جوانشیر^۲

چکیده

صبر در آموزه‌های اسلامی و «پذیرش» در رویکرد درمانی مبتنی بر پذیرش و تعهد (ACT) درواقع انسان را به یک مدل رفتاری و سبک زندگی مخصوص هدایت می‌کند. در این پژوهش با روش تحلیلی-توصیفی مقایسه تطبیقی بین مؤلفه‌های «صبر» به‌عنوان یکی از مفاهیم اخلاقی اسلام و مؤلفه‌های «پذیرش» در رویکرد درمانی مبتنی بر پذیرش و تعهد (ACT) به‌عنوان یکی از مفاهیم روانشناسی انجام شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اشتراک «صبر» و «پذیرش» در رویکرد درمانی مبتنی بر پذیرش و تعهد (ACT) در این است که هر دو رویکرد «پذیرش موقعیت ناخوشایندی که انسان در آن قرار می‌گیرد» به‌عنوان یک اصل مطرح است و در هر دو رویکرد تأکید می‌شود که «شکایت کردن»، «بی‌تابی نمودن» و «تلاش برای تغییر»، هیچ تأثیری در تغییر وضعیت و تبدیل آن از ناخوشایند به خوشایند نخواهد داشت. تمایز «صبر» و «پذیرش» در رویکرد درمانی مبتنی بر پذیرش و تعهد (ACT) در این است که پشتوانه و مبنای پذیرش در درمان مبتنی بر پذیرش و تعهد، یافته‌های علوم تجربی است و باور به خداوند حکیم و نظام هدفمند او نقشی ندارد. در مقابل پشتوانه و مبنای پذیرش در رویکرد صبر، توحید و معاد باوری است.

کلیدواژه‌ها: صبر، اکت، پذیرش، موقعیت ناخوشایند، توحید باوری، معاد باوری

۱. گروه علوم تربیتی و روانشناسی، جامعه المصطفی العالمیه، سرپل، افغانستان.

۲. گروه علوم تربیتی و روانشناسی، جامعه المصطفی العالمیه، خراسان، ایران.

مقدمه

انسان در برخورد با دیگران نیازمند صبر و شکیبایی است و این امر آسیب‌های روانی را پیشگیری می‌کند. اگر انسان در شرایط ناگوار و سخت قرار گرفت، معمولاً آن شرایط خود را بر او تحمیل کرده است، چه بسا عنان از کف بدهد و راه نابردباری ببیماید. در این صورت، شرایط خارجی بر فرد غالب شده و خود را بر او می‌افکند و آدمی را به انفعال وامی‌دارد. صبر و شکیبایی مکانیسم قدرتمندی است که موجب می‌شود انسان بر خویشتن غلبه کند، عنان خویش را از کف ندهد، مسیر صحیح را تشخیص دهد و خود را با راه صواب هماهنگ نماید. لذا بردباری رمز غلبه بر خویشتن و آرامش است. از دیدگاه روان تحلیل‌گرانی که نخستین بار مسئله «خودمهارگری» را مطرح کردند، افرادی که بتوانند دو گزینه پرخاشگری و جنسی را کنترل کنند، افراد «خودمهارگر» تلقی می‌شدند.

آنچه امروزه بیش از پیش اهمیت یافته است، مقایسه تطبیقی مفاهیم اخلاقی در دین اسلام با مفاهیم روان‌شناسی است که می‌توان در فرایند این نوع تطبیق‌ها از یافته‌های جدید روان‌شناسی که مورد تأیید آموزه‌های اسلامی است، استفاده نمود و مواردی که موردی را تأیید آموزه‌های اسلامی نیست نقد و طرد کرد. ازجمله موضوعاتی که در روانشناسی نزدیک به مفهوم صبر است، موضوع «پذیرش» در رویکرد درمان مبتنی بر تعهد و پذیرش یا به اختصار ACT است. ACT مخلوطی از ۴ رویکرد توجه آگاهی، پذیرش، تعهد و تغییر رفتار است و هدف کلی آن درنهایت رسیدن به انعطاف‌پذیری روانی است. در این پژوهش سعی شده که ابتدا مفاهیم کلیدی مانند «صبر» و واژه‌های مرتبط با آن و مفاهیم رویکرد درمانی پذیرش و تعهد (ACT) را توضیح داده شود، سپس مؤلفه‌های «صبر» و پذیرش در رویکرد درمانی پذیرش و تعهد (ACT) را بررسی نماییم و درنهایت یافته‌های این دو رویکرد را با هم مقایسه کنیم.



۱. مفهوم شناسی

۱-۱. صبر

صبر از مهم‌ترین کلیدواژه‌های این پژوهش است که ابتدا دیدگاه واژه‌شناسان را درباره این واژه بیان می‌کنیم، سپس تعریف‌های اصطلاحی را بررسی خواهیم کرد.

الصَّبْرُ نَقِيضُ الْجَزَعِ؛ صبر نقطه مقابل جزع و بی‌تابی است. (فراهیدی، ۱۴۱۰، ۷: ۱۱۵) أَصْلُ الصَّبْرِ الْحَبْسُ؛ اصل صبر به معنای حبس است. (ازهری، بی‌تا، ۱۲: ۱۲۱) الصاد و الباء و الراء أصول ثلاثة: الأول الحبس و الثاني أعالی الشیء و الثالث جنسٌ من الحجارة؛ ریشه صاد، باء و راء دارای اشتراک لفظی در سه معنا است. معنای اول حبس و خودداری کردن از چیزی، معنای دوم بالای و حد اعلای چیزی و معنای سوم چیزی سفت و سخت مانند سنگ است. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۳: ۳۲۹) الصَّبْرُ الإمساك فی ضيق، يقال صَبَرْتُ الدَّابَّةَ حَبْسَتْهَا بِلا علف؛ صبر به معنای خویشتن‌داری در سختی و تنگنا است. گفته می‌شود حیوان را بدون علوفه و خوراک نگه داشته و حبس کردم. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۷۴)

وجه مشترک در همه این معانی لغوی همان «حبس و در تنگنا و محدودیت قرار دادن نفس»، «مقاومت در برابر ناملایمات» و «استقامت، پایداری و ثبات قدم» است. در اصطلاح، تعریف‌های متعددی از صبر ارائه شده است. در ادامه چند نمونه ذکر می‌شود:

۱. الصبر و هو حبس النفس عن مطاوعة الهوى و مقاومتها إياه؛ صبر به معنای حفظ

نفس از اطاعت هوی و مقاومتش در برابر آن است. (آملی، ۱۴۲۲، ۲: ۴۸۷)

۲. مطلق صبر، عبارت است از مقاومت کردن نفس با هوا و هوس خود و ثبات قوه

عاقله. (نراقی، ۱۳۷۸: ۸۱۴)

۳. صبر یعنی پای افشردن بر دشواری در راه حق. (فیض کاشانی، ۱۳۸۵: ۸۲)

۴. الصبر حبس النفس عن الجزع عند المكروه و هو يمنع الباطن عن الاضطراب و

اللسان عن الشكاية والأعضاء عن الحركات غير المعتادة؛ صبر حفظ نفس از بی‌تابی

کردن در مواجهه با امور ناخوشایند است و صبر درون را از اضطراب و زبان را از

شکایت و اعضا را از حرکات غیرعادی منع می‌کند. (مجلسی، ۱۴۰۳، ۶۸: ۶۸)

۵. صبر یعنی ثبات و آرامش نفس در سختی‌ها و بلاها و مصائب و پایداری و مقاومت در برابر آن‌ها. (نراقی، بی‌تا، ۳: ۲۸۰)

۶. صبر یعنی تحمل کردن سختی‌ها و دشواری‌ها و پرهیز از جزع و بی‌تابی. (پسندیده، ۱۳۹۰: ۱۸۹)

۷. صبر به معنای حفظ آرامش و طمأنینه در برابر دشواری‌ها و مهار مستمر نفس از بی‌تاب شدن است. (امیری و همکاران، ۱۳۸۸، ۶۶: ۷۷)

در جمع‌بندی این تعریف‌ها گفتنی است که صبر به همان معنای لغوی، «حبس نفس» تأکید کرده‌اند. در برخی دیگر از آن‌ها از مفهوم «مقاومت» یا «پایداری» در تعریف صبر استفاده شده است که در چنین مواردی هم می‌توان گفت که منافاتی با مفهوم حبس نفس ندارند؛ زیرا لازمه حبس نفس، نوعی مقاومت است. شخصی که نفس خود را در حالتی خاص حبس می‌کند، در حقیقت سعی دارد، در برابر عواملی که باعث خروج آن می‌شوند، مقاومت کند و چه بسا به همین اعتبار مفهوم پایداری با مقاومت در تعریف صبر اخذ شده است. در مجموع، به نظر می‌رسد ماهیت مشترک صبر در همه این تعریف‌ها «نگهداری و حبس نفس در حالتی خاص» است. (همان)

نکته دیگر در تعریف‌های اصطلاحی متعلق حبس و تبیین این حالت خاص است که امور متعددی ذکر شده است. برخی متعلق صبر را امور ناخوشایند بیان کرده‌اند که منظور همان دشواری‌هایی است که فرد در راه تقوای نفس به آن دچار می‌شود؛ عده‌ای هم متعلق صبر را حالتی در مقابل هوی و هوس دانسته‌اند. به نظر می‌رسد اگر متعلق صبر، حفظ در حالت مقتضای عقل و شرع یا حالتی در مقابل هوی و هوس دانسته شود، احتمال دارد با معنای تقوا یا خودمهارگری خلط شود. از این رو مناسب‌تر این است که همانند برخی از تعریف‌های اصطلاحی، قید «دشواری» یا «امور ناخوشایند» در تعریف صبر اخذ شود. با توجه به نکات و تعریف‌های ارائه شده به نظر می‌رسد که تعریف هفتم می‌تواند جامع‌تر و مناسب‌تر باشد. بر این



اساس صبر عبارت است از «حفظ طمأنینه در برابر دشواری‌ها و مهار مستمر نفس از بی‌تاب شدن» این تعریف، علاوه بر این‌که متضمن معنای لغوی صبر (حس و ثبات) است، با بیشتر تعریف‌های اصطلاحی که ذکر شد - نیز سازگار است.

۱-۲. مفاهیم رویکرد اکت

۱-۲-۱. پذیرش

واژه پذیرش (Acceptance) در فرهنگ لغات فارسی فرمان‌برداری، قبول و تقبل معنا شده است. (دهخدا، ۱۳۷۷، ۴: ۴۷۳۶) در اصطلاح روانشناسی معانی تسلیم نشدن، استقامت سرسختانه، تحمل کردن و خم به ابرو نیاوردن (پائول و فرانک، ۱۳۹۵: ۱۹) و تمایل به آنچه شخص تجربه می‌کند آمده است. (باخ و ج. موران، ۱۳۹۰: ۲۱)

۱-۲-۲. تعهد

واژه تعهد (Commitmen) در فرهنگ لغات فارسی، عهده‌دار شدن، عهد کردن و عهد و پیمان بستن، (عمید، ۱۳۷۶، ۱: ۶۱۲) به گردن گرفتن کاری، عهد بستن، تیمار داشتن و غم‌خواری، معنا شده است. (معین، ۱۳۸۸: ۵۹۱) تعهد و پابندی در بنیادی‌ترین سطح آن، اجرای رفتاری است که به‌راستی همسوبا ارزش‌های فرد است، نه فقط قول دادن یا توافق کردن بر سر اجرای آن. (فلکسمن، ۱۳۹۵: ۵۸) به عبارت دیگر می‌توان گفت که تعهد، ملزم و متعهد کردن خود در مسیر دستیابی به آنچه برای فرد ارزشمند و از قبل هدف‌گذاری شده، می‌باشد. (کیانپور: ۱۳۹۸)

۱-۲-۳. درمان مبتنی بر پذیرش و تعهد

درمان مبتنی بر تعهد و پذیرش حاصلی از موج سوم روان‌درمانی است که توسط استیون هیز (Steven Hayes) و همکارانش در سال ۱۹۸۲ معرفی شد. واژه ACT در واقع برگرفته شده از واژه‌های ذیل است:

(Accept): A: پذیرش افکار و احساسات و بودن زندگی در زمان حال.

(Choose): C: انتخاب اولویت‌ها و حرکتی هدفمند به‌سوی ارزش‌ها.

(Take Action): T: عمل کردن و با قدم‌های استوار به‌پیش رفتن.

رویکرد درمانی مبتنی بر تعهد و پذیرش به دنبال ایجاد یک زندگی غنی و پرمعنا در حالی است که فرد، رنج ناگزیر موجود در آن را می‌پذیرد و برای زندگی با آن آماده و متعهد می‌شود. (هریس، ۱۳۹۵: ۲۴ - ۲۵) هنگامی که فرد تصمیم می‌گیرد خود را برای ساختن زندگی مطلوب آماده کند، با انواع موانع مانند افکار، تصورات، احساسات، حس‌های بدنی، تکانه‌ها و خاطرات به شکل تجربه‌های درونی ناخواسته و نامطلوب روبرو خواهد شد. (همان)

۲. مؤلفه‌های صبر در آیات و روایات

مؤلفه واژه عربی و به معنای ترکیب شده است، تألیف که هم‌ریشه با مؤلفه است به معنای وصل کردن بعضی از قسمت‌های یک شیء به بعضی دیگر است، تألیف کتاب از همین ریشه است. (ابن منظور، ۹: ۱۰) معنای اصطلاحی مؤلفه با معنای لغوی آن ارتباط وثیقی دارد. مراد از واژه مؤلفه‌ها، اجزای اصلی تشکیل دهنده و قوام دهنده آن هستند. (میان محله، ۱۳۹۵: ۹)

۱-۲. توحید باوری

بهترین منبع برای توحید باوری و شناخت خداوند حکیم، قرآن کریم است که خداوند سبحان خود را در آن برای بشر معرفی کرده است. ذهن و اندیشه انسان محدود است و قادر به شناخت خداوند متعال نیست؛ زیرا خداوند حدودمرزی ندارد و در طبقه‌بندی‌های ذهن بگنجد. حتی دقیق‌ترین توصیف‌های اندیشه بشر از خداوند، ساخته و مخلوق ذهن خود بشر است و نمی‌تواند حکایت‌گر خالق هستی باشد؛ چنانکه در روایت می‌خوانیم: «وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ؛ ما بندگان را یارای شناخت ذات تو نیست». (مجلسی، ۱۴۰۳، ۶۸: ۲۳)

بنابراین خداشناسی انسان باید بر اساس همان ویژگی‌ها و اوصافی باشد که پروردگار متعال در قرآن کریم خود را با آن معرفی نموده است. اگر بینش و نگرش انسان نسبت به خالق هستی، همان‌گونه که خودش را در آخرین کتاب آسمانی معرفی نموده، شکل بگیرد، تأثیر عمیقی بر گرایش‌ها و کنش‌های او خواهد داشت.



صفات خداوند متعال، گسترده‌اند و هرکدام، بُعدی از ابعاد توحید را نشان می‌دهند. در ادامه به چند نمونه از اوصافی که شناخت آن‌ها نقش مهمی در صبر دارد، اشاره می‌کنیم:

الف. رحمانیت خداوند متعال: توجه به رحمانیت خداوند سبحان می‌تواند انسان هنگام مواجهه با امور ناخوشایند یاری کند. رحمان از مهم‌ترین اوصاف خدای متعال است که ۱۵۷ در قرآن کریم در قرآن کریم آمده است. (جامع تفاسیر نور ۳، بخش دانشنامه قرآن کریم، واژه رحمان) رحمان صیغه مبالغه از ریشه (رح م) به معنای رقت، نرمی، نرم‌خویی و انعطاف نفسانی است که مستلزم تقض و احسان است. از آنجاکه این معنا در وجود خالق هستی صحیح نیست؛ زیرا انفعال، نقص است و نقص در خداوند راه ندارد. مفسران تلاش کردند تا یک معنای درستی از آن ارائه دهند. علامه طباطبایی در تبیین واژه رحمت می‌نویسد:

رحمت صفت انفعالی و تأثر درونی خاصی است که قلب هنگام دیدن کسی - که فاقد چیزی و یا محتاج به چیزی است که نقص کار خود را تکمیل کند، متأثر می‌شود و از حالت پراکندگی به حالت جزم و عزم درمی‌آید تا حاجت آن محتاج را برآورده نمود، نقص او را جبران کند؛ اما این معنا با لوازم امکانی آن درباره خداوند متعال صادق نیست و به عبارت دیگر، رحمت در خدای متعال هم به معنای تأثر قلبی نیست، بلکه باید نواقص امکانی آن را حذف کرد و باقی‌مانده را که همان اعطاء و افاضه و رفع حاجت حاجتمند است، به خدا نسبت داد. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱: ۱۸)

بنابراین اگر جهات نقص را از این تعریف بزدایم روح رحمت نسبت به خالق هستی همان احسان و افاضه جهت رفع نیاز است. (فعالی، ۱۳۹۴: ۹۴)

ب. حکمت خداوند متعال: حکیم، از ماده حکم گرفته شده و منابع لغت، دو معنای بازداشتن و استواری برای آن ذکر کرده‌اند. (فراهیدی، ۱۴۱۰، ۳: ۶۶؛ ابن درید، بی‌تا، ۱: ۵۶۴؛ ازهری، بی‌تا، ۴: ۶۹؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ۲: ۹۱) توصیف خداوند متعال به وصف حکیم، نه تنها در آیات قرآن مجید تصریح شده است، بلکه با دلایل عقلی نیز قابل اثبات است؛ زیرا حکیم به کسی گفته می‌شود که افعال خود را به بهترین وجه، از نزدیک‌ترین راه انجام می‌دهد و از هرگونه کار نادرست و ناموزون

و خلاف پرهیز می‌کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۱، ۴: ۱۴۷)

ج. مالکیت خداوند: از دیگر صفات خداوند سبحان که شناخت آن نقش مهمی در نگرش‌ها و بینش‌های آدمی دارد، مالکیت پروردگار متعال است. از این صفت باری تعالی به توحید در مالکیت تعبیر می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۲۷: ۴۴۹)

توحید در مالکیت، یعنی مالک حقیقی، هم از نظر تکوین و هم از نظر تشریع، ذات پاک خدای متعال است و بقیه مالکیت‌ها همه جنبه مجازی و غیرمستقل دارد: «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ؛ «و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن خداست و بازگشت همه به سوی اوست»». (مانده: ۱۸)

این نوع نگرش به پروردگار متعال باعث می‌شود که انسان به هر آنچه در اختیار او گذارده شده است، احساس مالکیت، نداشته باشد؛ زیرا توحید مالکیت نسبت به خدای سبحان با احساس مالکیت انسان نسبت به اشیاء قابل جمع نیست. لذا به میزانی که آدمی حس تملک داشته باشد، از ایمان دور است. شکل‌گیری بینش آدمی بر اساس توحید در مالکیت باعث می‌شود، انسان درون خود حس تملک نسبت به امکاناتی که در اختیار او گذارده‌اند، نداشته باشد. چنین انسانی تلاش می‌کند روزبه‌روز از حس تملک خویش و منافع شخصی بکاهد و خداوند را به صحنه حیات خویش بیاورد و سعی او این است که احساس تملک خویش را به احساس امانت‌داری تبدیل کند، هرچند به لحاظ عرفی و قانونی مالک اموری باشد؛ چراکه در حقیقت مالک اصلی خالق هستی است، هرچند اشیایی را چند روزی به‌عنوان امانت به دست ما سپرده است. (فعالی، ۱۳۹۶: ۸۹)

وقتی انسان به این باور برسد که اولاً خالق او بر اساس صفت رحمانیت بی‌نهایت مهربان بوده است؛ ثانیاً هر آنچه در اختیار انسان قرار دارد، امانت الهی است؛ ثالثاً پروردگار او حکیم است و هر کاری که انجام می‌دهد صد درصد به خاطر مصلحت بندگان است، آرامشی به دست می‌دهد که در برابر سختی‌ها و مصیبت‌ها و امور ناخوشایند شکیبایی نموده و به‌راحتی از آن عبور کند.



۲-۲. معاد باوری

اعتقاد به معاد و روز جزا از مهم‌ترین ویژگی‌هایی است که باعث می‌شود انسان سختی‌ها و ناخوشایندی‌های زندگی را راحت تحمل کند. پروردگار متعال در توصیف صبر پیشگی سپاهیان طالوت در برابر دشمن می‌فرماید:

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ... قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ؛ (بقره: ۲۴۹) و هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد) و سپاهیان را با خود بیرون برد... آن‌ها که می‌دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز رستاخیز، ایمان داشتند) گفتند چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند و خداوند، با صابران و استقامت‌کنندگان است.

واژه «يَظُنُّونَ» در این آیه به معنای «یعلمون» است. براین اساس صبر پیشگی سپاهیان طالوت در برابر دشمن در سایه اعتقاد به معاد و رستاخیز باوری بود. آنان به معاد یقین داشتند و وعده‌های الهی را در مورد پاداش مجاهدان راستین می‌دانستند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۲: ۲۴۵) در روایات معصومان^(ع) نیز به رابطه معاد باوری و صبر اشاره شده است؛ امام صادق علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

الصَّبْرُ مَاءٌ أَوَّلُهُ مَرٌّ وَآخِرُهُ حُلُومٌ مَنْ دَخَلَهُ مِنْ أَوَاخِرِهِ فَقَدْ دَخَلَ وَمَنْ دَخَلَهُ مِنْ أَوَائِلِهِ فَقَدْ خَرَجَ؛ صبر مانند آبی است که اول و ابتدای آن تلخ و ناگوار است، ولی پایانی شیرین و مطلوب دارد و کسی که عاقبت و پایانش را ببیند با گامی استوار وارد می‌شود و کسی که اول را ببیند، مقاومت نخواهد کرد و از میدان بیرون می‌رود. (مجلسی، ۱۴۰۳، ۶۸: ۹۱)

امام^(ع) در ادامه این روایت به دو نوع عکس العمل افراد در مواجهه با امور ناخوشایند اشاره می‌کند. دسته اول افرادی هستند که امور ناخوشایند برای آنان تلخ و ناگوار است و دسته دوم کسانی هستند که در ابتدای مواجهه با امور ناخوشایند کام آنان تلخ می‌شود؛ اما معاد باوری و توجه به عاقبت و پایان صبر، امور ناخوشایند را برای آنان شیرین می‌کند.

۲-۳. محبت

در موضوع صبر آنچه باعث رابطه انسان با خالق هستی می‌شود، محبت است.

محبت در لغت به معنای دوست داشتن، مودت و عشق است. (دهخدا، ۱۳۷۷، ۹: ۱۷۹۷۲) در تعالیم اسلامی محبت الهی به معنای جای گرفتن عشق الهی در درون انسان و دوست داشتن خداوند سبحان است (صلیبا، ۱۳۹۳: ۴۶۸) و میزان ایمان را هنگام قرار گرفتن سر دوراهی دنیا و آخرت می‌توان شناخت. خداوند برای هیچ فردی بیش از یک دل قرار نداده است. (ر.ک. احزاب: ۴) اگر کسی بخواهد دلش جایگاه محبت خدای متعال باشد، نباید محبت دیگران را هم عرض محبت پروردگار متعال در دل داشته باشد؛ اما محبت‌های طولی مانعی ندارد. محبت خداوند سبحان باید اصیل باشد و محبت‌های دیگر فرع بر محبت خداوند باشد. از نشانه‌های مؤمن این است که هر میل و محبتی در برابر عشق به خداوند متعال بی‌ارزش و ناچیز است و غیر او را شایسته عشق و محبت نمی‌بیند: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...» و کسانی که ایمان دارند، محبتشان به خداوند، (از مشرکان نسبت به معبودهایشان) شدیدتر است». (بقره: ۱۶۵)

منشأ این محبت همان شناختی است که در بعد بینشی به آن اشاره شد. چنین افرادی در سختی‌ها و ناگواری‌ها راحت صبر می‌کنند و از رحمت خاص خداوند متعال بهره‌مند می‌گردند:

وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ... أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ؛ (بقره: ۱۵۵ - ۱۵۷) قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم و بشارت‌ده به استقامت‌کنندگان... این‌ها، همان‌ها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده و آن‌ها هستند هدایت‌یافتگان.

افرادی که در امتحانات الهی و شرایط سخت زندگی با اعتماد به تدبیر الهی صبر نموده و راحت از آن عبور می‌کنند، محبوب خدای متعال هستند: «...وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ؛ (آل عمران: ۱۴۶) و خداوند استقامت‌کنندگان را دوست دارد». رابطه محبت محور انسان با خالق هستی، باعث ایجاد اعتماد و شوق رسیدن به هدف در انسان می‌شود. چنانکه در روایت می‌خوانیم:



إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ الْإِيمَانَ عَلَى أَرْبَعٍ دَعَائِمٍ عَلَى الصَّبْرِ وَ الْيَقِينِ وَ الْعَدْلِ وَ الْجِهَادِ فَالصَّبْرُ مِنْ ذَلِكَ عَلَى أَرْبَعٍ شُعَبٍ عَلَى الشَّوْقِ وَ الْإِشْفَاقِ وَ الرَّهْدِ وَ التَّرْقُبِ فَمَنْ اشْتَأَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنْ الشَّهَوَاتِ وَ مَنْ اشْفَقَ مِنَ النَّارِ رَجَعَ عَنِ الْمُحَرَّمَاتِ وَ مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا هَانَتْ عَلَيْهِ الْمُصِيبَاتُ وَ مَنْ رَاقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ؛ خداوند عزوجل ایمان را بر چهارپایه قرارداد؛ صبر، یقین، عدل و جهاد. صبر نیز بر چهارپایه قرار دارد؛ شوق، هراس، زهد و انتظار. آن کس که اشتیاق بهشت دارد، شهوت‌هایش کاستی گیرد و آن کس که از آتش جهنم می‌ترسد، از حرام دوری می‌گزیند و آن کس که در دنیا زهد می‌ورزد، مصیبت‌ها را ساده‌پندارد و آن کس که مرگ را انتظار می‌کشد در نیکی‌ها شتاب می‌کند. (کلینی، ۱۴۰۷، ۵۰:۲)

بر اساس این روایت یکی از پایه‌هایی که صبر بر آن استوار است، شوق و محبت است. شوق به رسیدن به هدف (رضای خداوند متعال و پاداش اخروی) باعث می‌شود که انسان راحت‌تر بتواند دشواری‌های موجود در راه را تحمل کند. همین شوق به هدف، باعث می‌شود که تمرکز انسان به سرانجام و پایان خوش صبر باشد؛ زیرا همان هدف خوشایندی که انسان شوق به آن دارد، در پایان صبر قرار گرفته است و انسان بر اثر تحمل و صبر است که می‌تواند به هدف خوشایند، یعنی به رضوان الهی و بهشت برسد. به بیان دیگر، این اشتیاق باعث می‌شود که هنگام مواجهه با دشواری‌ها مدام به عاقبت خوشایند تحمل دشواری‌ها توجه نموده و به شوق رسیدن به آن، در مقابل دشواری‌های راه بی‌تابی نکند. (امیری و همکاران، ۱۳۹۱: ۸۵)

۲-۴. اعتماد به تدبیر الهی

اگر باور به حکیم بودن خالق هستی در انسان شکل بگیرد، این باور و شناخت در همه احوال، حتی در حال سختی رضایت را به وجود خواهد آورد؛ زیرا انسان با این شناخت می‌داند که اتفاقات زندگی بر اساس صفت حکمت خدای سبحان است و هر آنچه را که خداوند حکیم برای انسان تدبیر می‌کند، فقط به خاطر نفع رساندن به بندگان است. شاید برخی امور که در زندگی انسان رخ می‌دهد، خوشایند او نباشد؛ اما او می‌داند که برخی از نعمت‌های پروردگار متعال ظاهر ناخوشایند دارد، ولی در حقیقت، خیر و سعادت انسان در نظر گرفته شده است. خیر بودن قضای الهی

ریشه در حکمت خداوند سبحان دارد. (محمّدی ری‌شهری، ۱۳۸۷، ۵: ۴۸۱) صفت حکمت بیانگر آن است که خداوند سبحان در ذات خود، حکیم است و هرچه انجام می‌دهد به مصلحت است. از این رو هر آنچه خداوند متعال تقدیر کرده است و به آن حکم می‌کند، چه در تشریع باشد و چه در تکوین، جز خیر نیست. در روایات نیز بر خیر بودن قضای الهی تأکید شده است. چنانکه رسول اکرم (ص) در یک بیان عام، همه قضای الهی را برای مؤمن «خیر» می‌داند: «فِي كُلِّ قَضَاءٍ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ؛ در هر قضای خداوند متعال برای مؤمن، خیری است». (ابن بابویه، ۱۳۹۸: ۳۷۱)

باور به خیر بودن آنچه خداوند متعال، به انسان عنایت می‌کند، عامل اساسی اعتماد و رضایت درونی است. اگر کسی باور داشته باشد که آنچه توسط خداوند متعال تقدیر می‌شود خیر است، رضایت را در وجود خود احساس خواهد کرد؛ زیرا «خیر» رضایت آور است. بنابراین اگر انسان بداند که چیزی به نفع او است، راضی خواهد شد، حتی اگر سخت و دشوار باشد. (پسندیده و همکاران، ۱۳۹۱، ۴: ۱۰۰)

۲-۵. زهد

باور به مالکیت مطلق پروردگار متعال باعث می‌شود که انسان به هر آنچه در اختیار او گذارده شده است، «احساس مالکیت»، نداشته باشد. این احساس همان چیزی است که در روایت از آن به زهد تعبیر شده و یکی از پایه‌های صبر محسوب می‌شود: «فَالصَّبْرُ مِنْ ذَلِكَ عَلَى أَزْبَعِ شَعْبٍ عَلَى الشَّوْقِ وَالْإِشْفَاقِ وَالزُّهْدِ...؛ صبر بر چهار پایه قرار دارد: شوق و هراس و زهد». (کلینی، ۱۴۰۷، ۲: ۵۰)

انسان در صورتی می‌تواند در مقابل سختی‌ها و دشواری‌های موجود در رسیدن به هدف، آرامش خود را حفظ نموده و دچار بی‌تابی نشود که میل شدید به امور منافعی با هدف نداشته باشد؛ به عنوان مثال کسی که حب شدید به مال و فرزند دارد، اگر از جهت مال یا فرزند دچار مصیبت شود، نمی‌تواند به این راحتی طمأنینه خود را حفظ کرده و دچار بی‌تابی نشود، ولی اگر علاقه و وابستگی شدید به دنیا نداشته باشد، راحت‌تر می‌تواند دشواری مصیبت را تحمل کرده و نفس را از بی‌تاب شدن مهار کند. (امیری و همکاران، ۱۳۹۱: ۸۸) در روایت دیگری رابطه زهد با صبر و جزع



روشن‌تر بیان شده است:

إِنَّ أَجْرَكُمْ عَلَى الْبَلَاءِ لَأَشَدُّكُمْ حُبًّا لِلدُّنْيَا وَإِنْ أَصْبِرْكُمْ عَلَى الْبَلَاءِ لَأَزْهَدُكُمْ فِي الدُّنْيَا؛
بی‌تاب‌ترین شما در برابر بلا و گرفتاری، دنیا دوست‌ترین شما است و شکیباترین شما بر
بلا و گرفتاری، بی‌رغبت‌ترین شما به دنیا است. (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ۵۰۹)

افرادی که بر اساس آموزه‌های قرآن کریم تربیت شده‌اند، احساس زهد در آنان
شکل گرفته و باور دارند که مالک حقیقی خداوند متعال است. احساس آنان به همه
امور «احساس امانت‌داری» است.

۳. مؤلفه‌های پذیرش در رویکرد درمانی مبتنی بر پذیرش و تعهد

ذهن آگاهی، عدم تلاش برای کنترل فکر، عدم تلاش برای کنترل احساسات و
هیجانات عدم تلاش برای تغییر، آرام نگه‌داشتن آنچه رخ می‌دهد و ناامیدی خلاق
مهم‌ترین مؤلفه‌های پذیرش در رویکرد درمانی مبتنی بر پذیرش و تعهد است که در
ادامه بررسی می‌شود.

۳-۱. ذهن آگاهی

اولین مؤلفه پذیرش در رویکرد درمانی مبتنی بر پذیرش و تعهد که در اینجا
بررسی می‌شود، «ذهن آگاهی» (Mindfulness) است. ذهن آگاهی به فرایندی
روان‌شناختی گفته می‌شود که باعث می‌شود، افکار و احساسات به‌محض بروز،
مشاهده شوند و به آن‌ها اجازه ورود داده شود. به عبارت دیگر ذهن آگاهی از طریق
توجه عامدانه و غیر قضاوتگرانه در لحظه حال به تجربه‌ای که لحظه‌به‌لحظه برای
فرخ می‌دهد ایجاد می‌شود. نقطه مقابل ذهن آگاهی این است که فرد به‌صورت
خودکار در مورد گذشته یا وقایع آینده رویاپردازی کند و به‌سختی از آنچه در درون و
اطراف او رخ می‌دهد آگاه باشد. (سیف، ۱۳۹۵: ۲۴۸ و ۳۹) ذهن آگاهی به‌عنوان
یکی از مؤلفه‌های پذیرش دارای سه ویژگی است:

الف. هوشیار بودن نسبت به تمام چیزهایی که تجربه می‌شوند (ادراک حسی،
افکار و احساسات عاطفی)؛

ب. مجال دادن به هر نوع تجربه‌ای اعم از افکار (تجزیه و تحلیل، طرح‌ریزی، خیال‌پردازی، قضاوت، استدلال)؛

ج. توجه به رفتار و کشش‌های رفتاری (رفتار اجتنابی، میل به توجه برگردانی) بدون ابراز و واکنش خودکار به آن.

با ایجاد مهارت‌های ذهن آگاهی قدرت «پذیرش» فرد افزایش می‌یابد. این امر موجب می‌شود تا انسان با وجود دردها، احساسات و افکار منفی بتواند در راستای زندگی معنادار و با ارزش متعهدانه اقدام کند. در روانشناسی اکت به کمک مهارت‌های ذهن آگاهی، با بالا بردن ذهن آگاهی فرد، به افزایش انعطاف روانی او کمک می‌شود تا بتواند با مدیریت بهتر افکار و احساسات منفی‌اش، برای ساخت یک زندگی بهتر در راستای ارزش‌هایش، دست به اقدام و عمل متعهدانه بزند که به آن انعطاف‌پذیری روانی می‌گوییم. هرچه انعطاف‌پذیری روانی فرد بیشتر باشد بهتر می‌تواند افکار و احساسات دردناک خود را مدیریت کند و به زندگی خود به‌طور مؤثرتری غنا و معنا ببخشد. (جیل آل و آفری، ۱۳۹۸: ۱۰۰-۱۰۵)

۲-۳. عدم تلاش برای کنترل فکر

دومین مؤلفه «پذیرش» رویکرد در درمانی مبتنی بر پذیرش و تعهد «عدم تلاش برای کنترل فکر» است. هر فردی فکر و خیال‌هایی در اعماق ذهن دارد که بی‌نهایت میل دارد آن‌ها را کنترل یا سرکوب و حتی از خودش پنهان کند. کنترل افکار ممکن است موقتاً چاره‌ساز باشد؛ اما تحقیقات گسترده و گنر^۱ نشان می‌دهد هرگاه فرد آگاهانه جلیو فکری را می‌گیرد، شش اتفاق می‌افتد:

۱. احتمال اینکه آن فکر در روزهای آینده خودبه‌خود به ذهن متبادر شود، بالا می‌رود؛
۲. پرت کردن حواس باعث می‌شود فرد حتی بیشتر به موضوع فکر کند؛
۳. ایده‌های مرتبط با آن موضوع، آن فکر را دوباره بالا می‌آورد درحالی‌که خود آن فکر بعید است آن ایده‌ها را در ذهن تداعی کند؛

۱. دنیل وگنر (Daniel Wegner) روان‌شناسی اجتماعی و پژوهشگری بود که بیش از بیست سال عمر خود را صرف تحقیق و آموختن درباره فکر و خیال کرد و در سال ۲۰۱۳ در سن ۶۵ سالگی درگذشت.



۴. ممکن است فرد حتی بدون اینکه متوجه باشد آن فکر را در سر داشته باشد و تنها

زمانی آگاه شود که داشته به آن موضوع خاص فکر می‌کرده که کسی سؤالی پرسد؛

۵. ممکن است آن خیال ناخواسته در خواب هم پدیدار شود حتی بیشتر از زمانی که فرد

آگاهانه به آن موضوع فکر می‌کند؛

۶. وقتی که فرد تلاش می‌کند فکری را از سر خارج کند، قسمت‌هایی از مغز که به حافظه

مربوطند، فعال‌تر می‌شوند.

نکته آخر نشان می‌دهد که وقتی انسان تلاش می‌کند فکری را از سر خارج کند،

مغز با تمام قدرت به جستجوی آن می‌رود تا ته و تویش را درآورد و در نتیجه فرد به

شکل خودکار بیشتر به آن موضوع می‌اندیشد. در چنین حالتی تلاش آگاهانه برای

جلوگیری از یک فکر، با فرایند خودکار ذهن برای یافتن آن فکر تداخل و ذهن را

پریشان می‌کند. به همین دلیل سرکوب افکار اثرات جانبی ناگواری دارد. (وگنر و

کورت گری، ۱۳۹۸: ۱۹۸)

روش درست این است که با تمرکز بالا به آن ترس و هراس، فکر کرد تا آنجا که

کاملاً آشنا شود. در نهایت، آشنایی ترس‌ها را کم‌رنگ می‌کند و از آن پس کل موضوع

ملال‌آور خواهد شد و افکار از آن دست خواهند کشید؛ نه مثل قبل با تلاشی ارادی،

بلکه تنها از روی نبود علاقه به آن موضوع. هرگاه دیدید به خاطر موضوعی توی فکر

فرورفته‌اید، همیشه بهترین راهکار این است که بیشتر از حالت طبیعی به آن موضوع

فکر کنید تا آنجا که فریفتگی بیمارگونه‌اش رخت بربندد. (همان: ۲۳۱)

۳-۳. عدم تلاش برای کنترل احساسات و هیجانات

سومین مؤلفه «پذیرش» در رویکرد درمانی مبتنی بر پذیرش و تعهد «عدم تلاش

برای کنترل احساسات و هیجانات» است. هیجان، عاطفه موقعیتی شدید و ناگهانی

از نوع انفعال است. (ر.ک. شجاعی، ۱۳۹۱: ۹-۱۲)

با توجه به تعریفی که از هیجان ارائه شد، این مطلب روشن می‌شود که برای تحقق

«پذیرش» در رویکرد درمانی مبتنی بر پذیرش و تعهد، هیجانات و احساساتی که انسان

با آن درگیر است، در مقطعی باید رها شوند و تلاشی برای کنترل آن صورت نگیرد.

۳-۴. عدم تلاش برای تغییر

چهارمین مؤلفه «پذیرش» در رویکرد درمانی مبتنی بر پذیرش و تعهد «عدم تلاش برای تغییر» است. این مؤلفه مبتنی بر اجازه دادن به چیزها همان گونه که هستند و درگیر نشدن در رفتار برای تغییر تجربیات درونی است. ممکن است برای کسانی که در استفاده از مهارت‌های مقابله‌ای «خوب» (Coping skills) نظیر راهبردهایی برای کاهش استرس یا خود تصدیقی مثبت (Positive Self-affirmation) ماهر هستند، دشوار باشد. این راهبردهای «مثبت» ممکن است به عنوان اجتناب تجربه‌ای عمل کرده و دیدن هزینه‌های بالقوه‌شان می‌تواند سخت‌تر باشد. به علاوه درمانگران هم می‌توانند با همراهی با این گفتگوی مثبت به دام تقویت این راهبردهای کنترل بیفتند. گاهی اوقات یک مراجع ممکن است چیزی دشوار را افشاء و بازگو کرده و سپس سعی در فرار از آن کند. مثلاً تخفیف یا تعدیل احساس یا تغییر موضوعات مثل اینکه «من خیلی غمگین هستم و آرزو داشتم، می‌توانستم به فرزندانم نزدیک‌تر باشم؛ اما من خوبم. هنوز یک شغل خوب دارم و نسبت به سنم کاملاً سالم هستم». در چنین لحظاتی، ممکن است درمانگر به آرامی از مراجع بخواهد تا آنجا توقف کرده و قبل از ادامه به سمت چیزی که اکنون به اشتراک گذارده برگردد و ببیند، آیا می‌تواند در مورد آن احساس یا موقعیت بیشتر صحبت کند. در این مثال‌ها که مراجعان چیزی را که لزوم بررسی بیشتر را دارد به اشتراک می‌گذارند، ممکن است کاملاً از داستان‌سرایی یا ارائه محتوای بیشتر در مورد اینکه چگونه بیشتر تلاش کرده‌اند، متفاوت باشد. گوش دادن برای مثال‌هایی از درد «تمیز» نظیر فقدان یا ترس یا ناامیدی که ممکن است، همراه با تلاش‌هایی برای دور شدن باشد، در مقابل هیجانات ثانویه نظیر خشم، سرخوردگی یا بی‌تفاوتی ممکن است درمانگر را به سمت محتوایی که مراجع از آن اجتناب می‌کند، هدایت نماید این لحظات درمان فرصتی برای درمانگر و مراجع ایجاد کرده تا مهارت‌های پذیرش و تمایل را تمرین نمایند. (جیل آل و آفری، ۱۳۹۸: ۳۸) برای تحقق این مؤلفه «استعاره خوردن یک سیب» در بخش سوم بیان می‌شود.



۳-۵. آرام نگه داشتن آنچه رخ می‌دهد

پنجمین مؤلفه «پذیرش» در رویکرد درمانی مبتنی بر پذیرش و تعهد «آرام نگه داشتن آنچه رخ می‌دهد» است. این مؤلفه اشاره به موقعیت‌هایی دارد که در آن مراجع برای حل و فصل مشکل بیرونی در تلاش قابل توجهی، هم از نظر ذهنی و هم رفتاری درگیر است. ماهیت مشکل در این مؤلفه این‌گونه است که نتیجه مستقیماً تحت کنترل نیست. ممکن است این یک موقعیت پیچیده به نظر برسد که در آن هم تلاش و هم موضع نگه داشتن تجربه به آرامی نیازمند پیگیری یک هدف باشد. شاید همچنان که تا حدی به انجام کارهای لازم ادامه می‌دهد، ممکن است درگیر نگرانی یا برنامه‌ریزی بیشتر شده و تا حد زیادی از اینکه به نتیجه دلخواه نرسیده ناامید و سرخورده شود. (همان: ۵۴-۵۵)

۳-۶. ناامیدی خلاق

ششمین مؤلفه «پذیرش» در رویکرد درمانی مبتنی بر پذیرش و تعهد «ناامیدی خلاق» است. این مؤلفه به مشکل مراجعانی اشاره دارد که در حال تجرب G اضطرابی بوده یا افکار وسواسی و رفتارهای اجباری دارند. (باخ و ج. موران، ۱۳۹۴: ۲۱۸-۲۱۹)

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر در پاسخ به این سؤال است که ماهیت (مؤلفه‌ها و راهکارها)ی «صبر» در آموزه‌های اسلامی چیست و چه تفاوتی با «پذیرش» در رویکرد مبتنی بر پذیرش و تعهد (ACT) دارد؟ در پاسخ به این سؤال نتایج ذیل به دست آمد:

۱. اشتراکات «صبر» و «پذیرش» در رویکرد درمانی مبتنی بر پذیرش و تعهد (ACT): در هر دو رویکرد «صبر» و «پذیرش»، «پذیرش موقعیت ناخوشایندی که انسان در آن قرار می‌گیرد» به عنوان یک اصل مطرح است و در هر دو رویکرد تأکید می‌شود که «شکایت کردن»، «بی‌تابی نمودن» و «تلاش برای تغییر» هیچ تأثیری در تغییر وضعیت و تبدیل آن از ناخوشایند به خوشایند نخواهد داشت. تلاش برای مقابله و ستیز با سختی‌ها، نه تنها آن‌ها را برنمی‌گرداند؛ بلکه بر رنج و سختی انسان می‌افزاید.

از بررسی مؤلفه‌ها و تکنیک‌های دورویکرد صبر و پذیرش به دست می‌آید که مقابله و برخورد حذفی، نتیجه معکوس خواهد داد؛ اما مدیریت کردن موقعیت‌های سخت و ناخوشایند، می‌تواند به کاهش اضطراب، تنیدگی و گذر سالم از دوران ناخوشایند، کمک کند؛ بنابراین باید موقعیت ناخوشایندی را پذیرفت و هنر مدیریت تنیدگی را فراگرفت.

۲. تمایز «صبر» و «پذیرش» در رویکرد درمانی مبتنی بر پذیرش و تعهد (ACT):
 پشتوانه و مبنای پذیرش در رویکرد درمانی مبتنی بر پذیرش و تعهد، یافته‌های علوم تجربی است و باور به خداوند حکیم و نظام هدفمند او نقشی ندارد. در مقابل پشتوانه و مبنای پذیرش در رویکرد صبر، توحیدباوری است. کسی که به وجود و حکمت خداوند متعال، بهشت و جهنم یقین ندارد، برای او معنا نخواهد داشت که برای رهایی از جهنم یا رسیدن به بهشت بر معصیت صبر کند؛ یا کسی که در حکیمانه بودن موقعیت دشوار مثل دوری از گناه شک دارد، به سختی می‌تواند در برابر انگیزه‌های گناه ایستادگی کند؛ وقتی انسان به این باور برسد که اولاً خالق او بر اساس صفت رحمانیت بی‌نهایت مهربان بوده است؛ ثانیاً هر آنچه در اختیار انسان قرار دارد، امانت الهی است؛ ثالثاً پروردگار او حکیم است و هر کاری که انجام می‌دهد صد درصد به خاطر مصلحت بندگان است؛ آرامشی به دست می‌دهد که در برابر سختی‌ها و مصیبت‌ها و امور ناخوشایند شکیبایی نموده و به راحتی از آن عبور کند.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. آملی، حیدر بن علی، (۱۴۲۲ ق)، تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم، قم: نور علی نور.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۹۸ ق)، التوحید (للمصدق)، قم: جامعه مدرسین.
۳. ابن درید، محمد بن حسن، (بی تا)، جمهرة اللغة، بیروت: دار العلم للملایین.
۴. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، (۱۴۰۴ ق)، تحف العقول عن آل الرسول علیهم السلام، قم: جامعه مدرسین.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ ق)، لسان العرب، بیروت: دار صادر.
۶. احمد بن فارس بن زکریا ابوالحسین، (۱۴۰۴ ق)، معجم مقائیس اللغة، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۷. ازهری، محمد بن احمد، (بی تا)، تهذیب اللغة، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۸. استودارد، جیل آل و آفری، نیلوفر، (۱۳۹۸)، کتاب بزرگ استعاره‌های ACT درمان مبتنی بر پذیرش و تعهد، (ترجمه: رمضان حسن‌زاده و همکاران)، چ ۲، تهران: ویرایش.
۹. امیری، حسین، میر دریگوندی، رحیم، احمدی، محمد رضا، (۱۳۹۱)، «تبیین فرایند شکل‌گیری صبر با تکیه بر منابع اسلامی»، علوم حدیث، شماره ۶۶، صص ۷۱-۹۷.
۱۰. باخ، پاتریشیا و ج. موران، دنیل، (۱۳۹۴)، ACT در عمل، (ترجمه: سارا کمالی، نیلوفر کیان‌راد)، بی جا: نشر کتاب ارجمند.
۱۱. پسندیده، عباس، (۱۳۹۰)، اخلاق پژوهی حدیثی، تهران: سمت.
۱۲. پسندیده، عباس، محمود گلزاری، فرید براتی سده، (۱۳۹۱)، «پایه نظری رضامندی از دیدگاه اسلام» روان‌شناسی و دین، ش ۴، سال پنجم.
۱۳. وگتر، دانیل ام و کورت گری، (۱۳۹۸)، باشگاه ذهن: چه کسی فکر می‌کند، چه احساسی





دارد و چرا این موضوع اهمیت دارد، (ترجمه: سرور کرم پور دشتی)، تهران: نشر پندار تابان.

۱۴. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت نامه دهخدا، چ ۲، تهران: دانشگاه تهران.
۱۵. رأس هریس، (۱۳۹۵)، ACT به زبان ساده؛ الفبای درمان مبتنی بر پذیرش و تعهد، مترجم انوشه امین‌زاده، تهران: کتاب ارجمند.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ ق)، مفردات ألفاظ القرآن، چ ۱، بیروت: دارالقلم.
۱۷. ری شهری، محمد محمدی، (۱۳۸۷)، دانش نامه عقاید اسلامی، چ ۲، قم: دارالحديث.
۱۸. سیف، علی اکبر، (۱۳۹۵)، معرفی درمان‌های رفتاری و شناختی نسل‌های اول و دوم و سوم با تاکید بر درمان وابسته به پذیرش و تعهد (اکت)، تهران: دیدآور.
۱۹. شجاعی، محمدصادق، انگیزش و هیجان، (۱۳۹۱)، نظریه‌های روان‌شناختی و دینی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲۰. صلیبا، جمیل، (۱۳۹۳)، فرهنگ فلسفی، (ترجمه: منوچهر صانعی دره بیدی)، چ ۴، تهران: حکمت.
۲۱. طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۹۰ ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، چ ۲، بیروت: مؤسسة الأعلمی.
۲۲. عمید، حسن، (۱۳۷۶)، فرهنگ فارسی عمید، چ ۱۱، تهران: امیرکبیر.
۲۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۰ ق)، کتاب العین، چ ۲، قم: هجرت.
۲۴. فعالی، محمد تقی، (۱۳۹۴)، سبک زندگی توحیدی و موفقیت الهی (۱) آرامش، تهران: دارالصادقین،
۲۵. فعالی محمد تقی، (۱۳۹۶)، سبک زندگی توحیدی و موفقیت الهی (۳) بخشش، قم: دارالصادقین،



۲۶. فلکسمن، پائول، بلکلج، جی تی و باند، فرانک، (۱۳۹۵)، درمان مبتنی بر پذیرش و تعهد، (ترجمه: محمد خدایاری فرد و سیده ناهید حسینی نژاد)، تهران: دانشگاه تهران.
۲۷. فیض کاشانی، محمد محسن، (۱۳۸۵)، راهنمای سعادت، قم: زائر.
۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ ق)، اصول کافی، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۲۹. کیانپور، آرزو، (۱۳۹۸)، نقد و بررسی رویکرد درمانی ACT بر اساس آموزه‌های قرآن کریم و روایات، پایان نامه مقطع کارشناسی ارشد دانشکده علوم قرآنی تهران،
۳۰. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ ق)، بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۱. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور)، جامع تفاسیر نور ۳، بخش دانشنامه قران کریم.
۳۲. معین، محمد، (۱۳۸۸)، فرهنگ معین، چ ۲۶، تهران: امیرکبیر.
۳۳. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، (۱۳۸۱)، پیام قرآن، چ ۷، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۳۴. مکارم شیرازی ناصر و همکاران، (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، چ ۳۲، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۳۵. میان محله، شیما، (۱۳۹۵)، بررسی تطبیقی مبانی، مؤلفه‌ها و لوازم معنویت اسلامی و معنویت سکولار، پایان نامه کارشناسی رشد، دانشگاه معارف اسلامی.
۳۶. نراقی، احمد، (۱۳۷۸)، معراج السعادة، چ ۶، قم: هجرت.
۳۷. نراقی، محمد مهدی، (بی تا)، جامع السعادات، (ترجمه: سید جلال الدین مجتبوی)، بیروت: اعلمی.

واکاوی رعایت حقوق والدین و آثار تربیتی - معنوی آن در جامعه از منظر قرآن و صحیفه سجادیه

عوضعلی میرزایی^۱

چکیده

فرهنگ رعایت حقوق والدین و آثار تربیتی - معنوی آن در جامعه از منظر قرآن و صحیفه و سجادیه در این تحقیق بررسی شده تا جوابی برای این سؤال فراهم شود که در منابع اسلامی چه حقوقی برای والدین در نظر گرفته شده و رعایت آن حقوق چه آثار تربیتی و معنوی برای بهبود فرهنگ جامعه و خانواده می‌تواند داشته باشد؟ برجسته‌سازی عظمت والدین نهادینه شدن آموزه‌های اخلاقی و معنوی قرآن کریم در خانواده و جامعه اسلامی، هدف این تحقیق است؛ تحقیقی که با روش توصیفی و تحلیلی صورت گرفته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که عالی‌ترین آموزه اخلاقی و بارزترین منشور حقوق بشر تحت عنوان حقوق والدین در قرآن و بیان اهل بیت^(ع) به نمایش گذاشته شده است. خداوند حقوق والدین را در کنار توحید که بالاترین هدف ادیان الهی است، بیان کرده و از آنجاکه والدین واسطه فیض الهی به فرزندان هستند و رضای خدا در گرو رضای ایشان است، از این رو لازم است که حقوق آن‌ها را بشناسیم و در برآوردن آن بکوشیم؛ زیرا برآوردن حقوق والدین جز از طریق آشنایی با حقوق ایشان امکان ندارد. از این رو بهترین راه شناخت حقوق والدین در قرآن کریم و ادعیه معصومین^(ع) خصوصاً در صحیفه سجادیه و رساله حقوق آن امام همام؛ زیرا حضرات معصومین نکاتی ریز معنوی را نسبت به حقوق والدین متذکر شده‌اند که از جای دیگر به راحتی قابل شناسایی نیست.

کلیدواژه‌ها: حقوق والدین، تواضع، سپاسگزاری از والدین، صحیفه سجادیه، برخورد کریمانه با والدین.

۱. گروه کلام اسلامی، مجتمع آموزش عالی حکمت و مطالعات ادیان، جامعه المصطفی العالمیه، غزنی، افغانستان.

ایمیل: mirzaeiewazali@gmail.com

مقدمه

با پیشرفت صنعت و گسترش اینترنت، جهان به دهکده‌ای تبدیل شده است که زمینه آسایش و راحتی انسان‌ها در اثر پیدایش ابزار و آلات پیش رفته و مدرن فراهم شده و هم ارتباطات و تأثیرگذاری‌ها و تأثیرپذیری‌ها آسان و فراوان شده است. این دو مسئله، ممکن است در برخی از جوامع و خانواده‌ها، پیامدهای منفی داشته باشد و باعث کم‌توجهی یا بی‌توجهی فرزندان نسبت به والدین شود که چنین چیزی نه موردپذیرش عقل است و نه موردپذیرش شرع. فرهنگ خانه سالمندان سازی برآیند نوع تفکر به زندگی امروزی است. در اسلام بر رعایت حقوق والدین تأکید زیادی شده که خود بیانگر اهمیت اخلاقی و تربیتی این امر در خانواده و جامعه است. در تعدادی از آیات قرآن، مسئله احترام به والدین بعد از توحید و باور به وحدانیت خداوند ذکر شده است. رعایت حقوق والدین، بر پایه شناخت منزلت معنوی آنان استوار است. بنابراین اگر شناخت مقام والای والدین برای فرزندان میسر گردد، رعایت حقوق آنان نیز محقق خواهد شد و اگر روحیه شناخت مقام والدین و رعایت حقوق آنان در خانواده‌های مسلمان و پیروان قرآن نهادینه گردد، باعث پیدایش و به وجود آمدن نسل اخلاق‌مداری خواهد شد که نتایج کلان این اخلاق‌مداری و اهمیت دادن به حقوق دیگران، وارد عرصه جامعه می‌گردد و در نتیجه از ناهنجاری‌های اجتماعی و حقوقی، کاسته می‌شود. به دلیل این وابستگی مسائل اخلاقی و تربیتی خانواده و اجتماع است که قرآن کریم روی مسئله رعایت حقوق والدین تأکید زیادی کرده است. علاوه بر قرآن، ائمه معصومین^(ع) که ترجمان وحی‌اند، نیز بر این امر تأکیدات فراوانی کرده‌اند. از جمله امام سجاد^(ع) در «صحیفه سجاده» بر اطاعت از پدر و مادر سفارش نموده است. چنانکه در دعای بیست و چهارم آن در مورد شناخت مقام والدین، درخواست پیمودن راه آن‌ها و بیان جایگاهشان چنین دعا می‌کند: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَآلِهِمْنِیْ عَلِمَ مَا یَجِبُ لَهُمَا عَلَیَّ اِلٰهَامًا؛ خداوند! بر محمد و آل او درود فرست و دانستن آنچه درباره والدین بر من واجب است، به من الهام کن». (فیض الاسلام، ۱۳۷۶: ۱۵۹) «علم مایجب» که در این دعا به کار رفته، عبارت است از اطاعت



کردن از هر آنچه پدر و مادر می‌خواهند، مگر شرک به خدا، ترک واجبات و انجام محرمات. (چهاردهی، ۱۳۷۹: ۲۳۵) بنابراین با توجه به اهمیت این مسئله، این نوشتار با روش توصیفی - تحلیلی، در پی واکاوی حقوق والدین برای نهادینه شدن این آموزه اخلاقی و معنوی قرآن کریم در خانواده و جامعه اسلامی است.

۱. لزوم شناخت مقام معنوی والدین

طبیعت انسانی به‌گونه‌ای است که ناخودآگاه و به‌صورت طبیعی، نیکی‌کننده در حق خود را دوست دارد و جایگاه او را ارج می‌نهد. والدین از برجسته‌ترین نیکی‌کنندگان در حق انسان هستند. به همین دلیل در تمام ادیان و حتی مکاتب بشری از جایگاه ویژه و لازم الاحترامی برخوردارند؛ اما اسلام برای آنان حساب ویژه باز کرده و سفارش‌های مخصوصی برای حفظ این جایگاه و احترام آنان دارد. لذا بر هرکسی لازم است که اگر بخواهد حق والدین را رعایت کند، اول باید جایگاه و مقام معنوی آنان را بشناسد تا نگاه عاطفی توأم با معرفت به این آموزه فطری و قرآنی داشته باشد.

۲. مصادیق حقوق والدین

منظور از حقوق والدین مجموعه حقوق عاطفی، رفتاری، معنوی و اخلاقی است که در پرتو آیات قرآن و ادعیه «صحیفه سجاده» بررسی می‌گردد:

۱-۲. دعا در حق والدین

یکی از مواردی که در قرآن خیلی مورد تأکید است، دعای فرزندان برای والدینشان در زمان حیات و ممات آنان است و حتی قرآن شیوه دعا کردن را هم یاد داده است؛ چنانکه می‌فرماید: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ... يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ»؛ پروردگارا! در روزی که حساب برپا می‌شود، من و پدر و مادرم و... را ببخش». (ابراهیم: ۴۱)

در آیه دیگری می‌فرماید: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»؛ پروردگارا من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرایم درآید و مردان و زنان با ایمان را ببخش. (نوح: ۲۸)

اهمیت طلب آمرزش برای والدین تا آنجا است که امام سجاده^(ع) در یکی از

دعاهای خود، توصیف جامعی از موقعیت برجسته پدر و مادر، منزلت والا و حقوق آنان، ارائه نموده و چنین می‌فرماید:

اللَّهُمَّ لَا تُسْنِیْ ذِكْرَهُمَا فِیْ أَذْبَارِ صَلَوَاتِی، وَفِیْ إِنْئِیْ مِنْ أَنْاءِ لَیْلِی، وَفِیْ كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ نَهَارِی. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاعْفِرْ لِیْ بِدُعَائِیْ لَهُمَا، وَاعْفِرْ لَهُمَا بِبِرِّهِمَا بِیْ مَغْفِرَةٍ حَتْمًا، وَارْضُ عَنْهُمَا بِشَفَاعَتِیْ لَهُمَا رِضًی عَزْمًا، وَبَلِّغْهُمَا بِالْكَرَامَةِ مَوَاطِنَ السَّلَامَةِ؛ بارالها! پس از هر نماز من و در هر وقت دیگر از اوقات شب و در هر ساعت از ساعات روز، پدر و مادرم را از یاد من مبر. بارالها! درود فرست بر محمد و خاندانش و مرا به سبب دعایی که در حق والدینم می‌کنم، بیامرز و آن دورا به سبب نیکی و مهربانی که در حق من کرده‌اند، از مغفرت خویش بهره‌مند فرما و به شفاعت من از ایشان بخشود شو و نیک بخشود شو و آنان را گرامی دار و به جاهای امن و آسایش بهشت برسان. (آیتی، ۱۳۷۵: ۱۶۰)

نکته دیگری که از این آیات و دعاها استفاده می‌شود این است که در لزوم دعا برای والدین، فرقی بین زنده بودن و زنده نبودن آنان وجود ندارد و فرزندان موظفند که همیشه به درگاه پروردگار، برای آنان دعا و استغفار نمایند؛ چنانکه از امام صادق^(ع) در مورد نیکی به پدر و مادر این‌گونه نقل شده است:

مَا يَمْنَعُ الرَّجُلَ مِنْكُمْ أَنْ يَبْرَ وَالِدَيْهِ حَيِّينَ وَ مَيِّتَيْنِ يُصَلِّيَ عَنْهُمَا وَ يَتَصَدَّقَ عَنْهُمَا وَ يَحُجَّ عَنْهُمَا وَ يَصُومَ عَنْهُمَا فَيَكُونَ الَّذِي صَنَعَ لَهُمَا وَلَهُ مِثْلُ ذَلِكَ فَيَزِيدَهُ اللَّهُ بِرَّهُ وَ صَلَاتِهِ خَيْرًا كَثِيرًا؛ چه چیزی مانع می‌شود که فرزندان به پدر و مادر خود در دنیا و پس از مرگشان، نیکی نمایند! از جانب آن‌ها نماز بخواند، صدقه دهد، حج بگذارد، روزه بگیرد و ثوابش را برای آنان قرار دهند و برای خود آنان هم ثوابی مثل آن است و خداوند در نیکی و نمازشان می‌افزاید و خیر کثیری عطا می‌نماید. (کلینی، ۱۴۰۷: ۲، ۱۵۹)

در روایت دیگری نیز آمده که شخصی از پیامبر^(ص) خواست که او را نصیحت نماید. رسول خدا^(ص) فرمودند:

... فَأَطْعُمُهُمَا وَ بَرَّهُمَا حَيِّينَ كَانَا أَوْ مَيِّتَيْنِ وَإِنْ أَمْرَاكَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْ أَهْلِكَ وَ مَالِكَ فَافْعَلْ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ؛ تو را سفارش می‌کنم که از پدر و مادرت اطاعت کنی و به آنان در زمان حیات و بعد از مرگشان نیکی نمایی و اگر به تو دستور دادند که از مال و خانواده‌ات بگذری، دستور آنان را انجام بده؛ زیرا این جزئی از ایمان است. (کلینی، ۱۴۰۷: ۲، ۱۵۸)

علامه مجلسی در شرح این حدیث چنین آورده که فرزندان باید از طرق ذیل به



والدین خود نیکی نماید: «طلب مغفرت از خداوند برای پدر و مادر خود، پرداخت قرض‌های آنان، به‌جا آوردن قضای عبادت‌های آنان، دادن صدقه و انجام دادن کارهای نیک و اهدای ثواب آن برای آنان». (مجلسی، ۱۴۰۴، ۸: ۳۹۳)

۲-۲. تواضع در برابر والدین

قرآن کریم در این رابطه چنین می‌فرماید:

وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا؛ از سر مهربانی، بال فروتنی برای پدر و مادران بگستر و به درگاه پروردگار برای آنان چنین دعا کن: خداوند! آن دورا مورد رحمت خویش قرار بده؛ چنانچه مرا در کودکی پرورند. (اسرا: ۲۴)

با ژرف‌نگری در این آیه، این نکات به دست می‌آید: ۱. فرزندان در هر مقام و موقعیتی که باشند، باید نسبت به والدین خود متواضع باشند و کمالات خود را به رخ آنان نکشند (واخفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ)؛ ۲. تواضع آنان در برابر پدر و مادر، باید از روی مهر و محبت باشد (واخفِضْ لَهُمَا... مِنَ الرَّحْمَةِ)؛ ۳. فرزندان علاوه بر این که موظفند نسبت به والدین خود متواضع باشند، وظیفه دارند که برای آنان از خداوند طلب رحمت نمایند (واخفِضْ... و قل ربّ ارحمهما)؛ دعای فرزندان در حق پدران و مادران مستجاب است و اگر چنین نمی‌بود خداوند به آن دستور نمی‌داد و نمی‌فرمود: «وقل ربّ ارحمهما...»؛ ۴. دعا برای پدر و مادر، دستور خداوند و نشانه شکرگزاری از آنان است (قل ربّ ارحمهما...)؛ ۵. نکته دیگری که از این آیه می‌توان به دست آورد این است که در هنگام دعا از واژه «ربّ» غفلت نورزیم (قل ربّ ارحمهما)؛ ۶. زحمات تربیتی پدر و مادر را رحمت الهی جبران می‌کند (ربّ ارحمهما... کما ربَّیانی) و گویا خداوند متعال به فرزندان می‌فرماید تو رحمت خود را دریغ مکن و از خدا نیز طلب کمک کن که ادای حق والدین از عهده تو خارج است؛ ۷. گذشته خود، مشکلات و تلخی‌های دوران کودکی و خردسالی را که بر پدر و مادر تحمیل شده است، از یاد نبرید (کما ربَّیانی صغیراً)؛ ۸. تربیت والدین باید بر اساس محبت نسبت به فرزندان شان باشد (ارحمهما کما ربَّیانی)؛ ۹. انسان باید قدردان مربیان خود باشد و از آنان تشکر نماید (ارحمهما کما ربَّیانی) (قرائتی، ۱۳۸۳، ۵: ۴۲)



عبارت «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» کنایه از مبالغه در تواضع و داشتن خضوع زبانی و عملی نسبت به پدر و مادر است؛ همانگونه که یک پرنده برای تحریک احساس و عاطفه جوجه‌هایش، بال‌های خود را می‌گستراند تا جوجه‌هایش را به آغوش خود دعوت کرده و آن‌ها را تغذیه نماید، انسان هم باید نهایت خضوع و تواضع خود را در برابر والدین به کار ببرد، در حق آنان دعا نماید و به درگار باری تعالی عرضه بدارد: خدایا همانگونه که آن‌ها را در دوران کودکی ام نسبت به من مهربان کردی تا با رحمت خود مرا پرورش داده و به سن جوانی رساندند، اکنون که آن‌ها در سنین کهولت هستند و بعد از وفات، آن‌ها را مورد لطف و رحمت خود قرار بده.

از این آیه بر می‌آید که دعای فرزند در حق پدر و مادر، در مظان اجابت است و توسط این ادب و تواضع، خود فرزند نیز از این دعا بهره‌مند می‌گردد. به همین جهت است که در کنار وعده‌های زیاد باری تعالی برای کسانی که نسبت به پدر و مادر خود نیکی می‌کنند، مسئله گشایش در کارها و فزونی رزق و روزی و طول عمر نیز از جمله نعمت‌هایی است که از طریق محبت و مهربانی به والدین حاصل می‌شود تا آنجا که رسول گرامی اسلام (ص) می‌فرماید: «کسی که دوست دارد ورزی‌اش زیاد و عمرش طولانی گردد، باید نسبت به پدر و مادر خود نیکی نماید و صله رحم بجای آورد. (کنز العمال، ۴۷۵: ۱۶)

فرزندان اگر برای پدر و مادر خود دعا کنند، دعایشان مستجاب می‌شود؛ زیرا فرزند صالح، یکی از صدقات جاریه پس از فوت انسان است؛ (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۱۹: ۱۷۱) یعنی همان‌طوری که آنان در زمان حیات برای پدر و مادر خود ثواب جمع می‌کنند، این ثواب پس از فوت آنان نیز ادامه خواهد داشت.

۳-۲. خوش رفتاری با والدین

در مکتب حیات بخش اسلام، بر احترام، احسان و نیک رفتاری تأکید فروانی شده است؛ زیرا از این طریق افراد می‌توانند به تکامل فردی و اجتماعی خود برسند. در بین نیکی‌ها، خوش رفتاری با پدر و مادر از اهمیت دوچندانی برخوردار است. قرآن کریم نیز بارها، انسان را به رفتار نیکو با پدر و مادر امر کرده و خوش رفتاری و



نرم‌گویی با والدین، بهترین نوع ابراز محبت نسبت به آنان است. در یکی از آیاتی که نسبت به پدر و مادر بحث کرده، بلافاصله بعد از ذکر حق خدا، به بیان حق والدین مبادرت ورزیده و چنین می‌فرماید: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا؛ از بنی اسرائیل چنین پیمان گرفتیم که اولاً جز خدا کسی را نپرستند و ثانیاً به پدر و مادر احسان نمایند» (بقره: ۸۳)

در آیه دیگری خطاب به عموم مسلمانان می‌فرماید: «وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا؛ خدا را پرستید و با او چیزی را شریک قرار ندهید و به والدین خود احسان کنید». (نسا: ۳۶).

در آیه دیگری چنین می‌خوانیم: «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا؛ بگو بیایید آنچه را که خداوند برای شما حرام نموده، برای شما بخوانم و آن این است که اولاً به خدا شرک نورزید و ثانیاً به والدین خود نیکی نمایید». (انعام: ۱۵۱)

در چهارمین آیه آمده است: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا؛ حکم پروردگار تو این است که جز او را پرستش نکنید و به پدر و مادران احسان نمایید». (اسرا: ۲۳)

پنجمین مورد در سورة لقمان است که خداوند متعال می‌فرماید: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ؛ انسان را درباره والدینش سفارش نمودیم. مادرش دوران حمل او را با مشقت و سختی زیاد به پایان رساند و دوره شیرخوارگی او دو سال است. برای من و والدین خود سپاس‌گذار که بازگشت همه به‌سوی من است». (لقمان: ۱۴)

این آیات دربردارنده نکات مهم و دقیقی نسبت به مقام و جایگاه والدین است که به اختصار به آن پرداخته شد. امام زین العابدین^(ع) نیز چنین دعا می‌کند: «اللَّهُمَّ وَابِّرُهُمَا بِرَّ الْأُمِّ الرَّءُوفَ؛ بارالها! توفیق عنایت فرما که با والدینم خوش‌رفتاری نمایم، همانند خوش‌رفتاری یک مادر مهربان». (فیض الاسلام، ۱۳۷۶: ۱۶۱)

در نزد والدین چیزی برتر و ارزشمندتر از مهربانی و نیکی فرزند در حق آنان نیست.



احسان فرزند نسبت به والدین، ادای حق و دینی است که بر گردن او است؛ اما با این حال، والدین از احسان فرزند نسبت به خود بسیار خرسند و شادمان می‌گردند؛ آنگونه که باغبان از محصولا باغ خود خشنود می‌شود. فرزند مهربان و نیکوکار از خشنودی والدین احساس می‌کند که دین خود را ادا کرده و از شادمانی آن دو، شادمان می‌گردد. (مغنیه، ۱۴۲۳: ۲۴۲)

در فراز دیگری از دعای شریف «صحیفه سجاده» چنین می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ وَاعْظِفْ عَلَيْهِمَا قَلْبِي وَصَبِّرْنِي بِهِمَا زَفِيقاً وَعَلَيْهِمَا شَفِيقاً؛ بارالها! دلم را نسبت به والدینم مهربان گردان و مرا با آنان سازگار و بر آنان مهرورز گردان. (فیض الاسلام، ۱۳۷۶: ۱۶۱)

۴-۲. احترام به والدین

انسان در کنار انجام وظایف بندگی، می‌تواند با احترام گذاشتن به والدین خوشبختی خود را در مسیر زندگی، بیمه کند. والدین بهشت و جهنم اولادند؛ یعنی فرزندان می‌توانند در برخورد با والدین به نحوی رفتار کنند که در دنیا و آخرت، خوشبخت و سعادت‌مند باشند یا برعکس، خود را بدخت و بیچاره کنند. این اصل را هرگز نباید فراموش کرد و باید آن را سرلوحه و سرمشق زندگی خود قرارداد. فرزندان باید در هر شرایطی احترام پدر و مادر خود را حفظ کند و با آنان برخورد محترمانه داشته باشند؛ هرچند پدر و مادر در برخی اوقات در رفتار با اولاد خود اشتباه کنند. در قرآن کریم لزوم توجه و احترام به پدر و مادر بارها مطرح شده و در پنج جا احسان به پدر و مادر بلافاصله بعد از مسئله توحید آمده است که این امر جایگاه والای پدر و مادر را در نزد خداوند نشان می‌دهد. امام سجاد^(ع) نیز در فرازی از دعای ذیل عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَهَابُهُمَا هَيْبَةَ السُّلْطَانِ الْعُسُوفِ؛ بارالها! مرا چنان گردان که از والدینم بترسم، همانند ترسیدن از پادشاه ظالم و ستمکار. (مدنی شیرازی، ۱۴۰۹، ۴: ۳۷)

عظمت و شکوه والدین را تنها عارفان در می‌یابند؛ چنانکه حضرت صدیقه طاهر^(س) می‌فرماید: «از شدت هیبت و عظمت پدر بزرگوام، نمی‌توانم با او سخن بگویم». (مغنیه، ۱۴۲۳: ۲۴۱) حضرت صدیقه کبری^(س) در این کلام نورانی، متذکر این نکته



می‌شود که احترام به پدر و مادر ارزشمند است و از جایگاه والا و ویژه‌ای برخوردار است. لذا انسان باید به‌گونه‌ای احترام آنان را حفظ نماید که گویا در حضور پادشاه قرار داری و همانگونه که نزد آن پادشاه با احترام رفتار می‌کند و مراقب اعمال خود است، در حضور پدر و مادر نیز باید چنین باشد. (فیض السلام، ۱۳۷۶: ۱۶۱)

خدمت و احترام به پدر و مادر مورد تاکید قرآن و سنت است تا آنجا که خدمت کردن به خلق خدا باید از خدمت کردن به پدر و مادر آغاز گردد؛ اما نوع خدمت، بسیار اهمیت دارد. انجام دادن این عمل با ارزش، مشروط به شرایطی است که در ذیل بدان پرداخته می‌شود:

۱. خدمت به پدر و مادر باید با رغبت و تواضع زیادی صورت بگیرد؛ زیرا اظهار کم‌ترین نارضايتی و اکراه در چهره یا عمل فرزند، سبب آزرده شدن آن دو می‌گردد، به‌گونه‌ای که خود را سربار و باعث مشقت و رنج فرزند خود می‌پندارند. در نتیجه یا از خدمات او سرافکنده و شرمنده می‌گردند یا آزرده خاطر شده و دیگر از او کمک و خدمتی نمی‌خواهند.

۲. شرط دوم خدمت به پدر و مادر، بزرگ نشمردن خدمات خود است؛ چنانکه امام سجاده^(ع) به درگاه الهی عرضه می‌دارد: «أَسْتَكَثِّرُ بِهِمَا بِي وَإِنْ قُلٌّ، وَ أَسْتَقِلُّ بِرِّي بِهِمَا وَإِنْ كُثُرٌ»؛ (فیض الاسلام، ۱۳۷۶: ۱۶۱) پروردگارا! چنان کن که نیکی والدینم را در حق خود بسیار ببینم، هرچند که اندک باشد و نیکی خود را در حق آن دو اندک ببینم، هر چند که بسیار باشد. (ممدوحی، ۱۳۸۳، ۲: ۳۹۳)

مقصود از زیاد شمردن نیکی‌های والدین هر چند که کم باشد و بزرگ نشمردن نیکی‌های فرزندان نسبت به والدین، گرچه زیاد باشد، بزرگ شمردن نیکی‌های والدین است تا رغبت فرزند به اطاعت و محبت والدین فزونی یابد و در شکرگزاری از آن دو و به‌جا آوردن حقوق آنان کوتاهی ننماید و در زیاد نمودن نیکی به آن دو تلاش نماید، آنگاه آن را کم بشمرد و اكتفا نکند به کمی محبت و طاعت و نیکی، گرچه فی نفسه زیاد باشد (مدنی، ۱۴۰۹، ۴: ۶۱) برخی در شرح عبارت «أَسْتَكَثِّرُ بِهِمَا بِي وَ إِنْ قُلٌّ وَ أَسْتَقِلُّ بِرِّي بِهِمَا وَإِنْ كُثُرٌ» چنین می‌گویند:

منظور از این جمله این است نیکی فرزند در حق والدین، در چشم و دل او، اندک و کم جلوه نماید، هرچند فزون باشد و نیکی والدین در حق فرزند در چشم و دل فرزند، بزرگ، ارجمند و فزون آید، گرچند اندک و ناچیز باشد و این سخنان از سر فروتنی نیست، بلکه از روی ایمان و عظمت نفس، عزت و شعور پویا نسبت به مسئولیت تکلیف است. (مغنیه، ۱۴۲۳: ۲۴۲)

۵-۲. سپاس‌گزاری از والدین

سپاس از ولی نعمت، مبتنی بر عقلانیت و فطرت است که مورد تأکید خردورزان است. فطرت و عقل انسان حکم می‌کند که هرکسی نعمتی به ما رساند، لازم است که از او سپاس‌گزاری نماییم. این مطلب یکی از ادله مهم در بحث توحید است؛ زیرا لازم است از خالق این جهان و فراهم آورنده نعمت‌های بی‌شمارش تشکر نماییم. در تعدادی از آیات قرآن بلافاصله بعد از توحید، بحث شکرگزاری از والدین آمده است. بحث مبسوطی نسبت به جایگاه پدر و مادر در آیات سورة لقمان مطرح است و مهم‌ترین مباحث طرح شده در آن عبارتند از توجه به لطف پدر و مادر، شکرگزاری از آن دو، توجه ویژه به پدر و مادر سالمند و زیاد دلجویی و سرزدن از آنان.

خداوند در سورة لقمان (آیه ۱۴) بعد از یادآوری زحمات مادر، بلافاصله دستور به شکرگزاری از والدین می‌دهد و می‌فرماید: «أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ»؛ هم شکر مرا به‌جا بیاورید و هم شکر والدینت را. شکر خدا را باید به‌جای آورد به دلیل این که خالق ما است، شکر والدین را نیز باید به‌جا آورد؛ زیرا ورود ما به زندگی دنیا توسط آن دو بوده و آنان واسطه فیض الهی در باره ما بوده‌اند و خداوند متعال برای کسی که واسطه فیض است، حرمت بزرگی قائل است.

شکر والدین به این معنا است که به آن دو احسان نمایید؛ چنانکه در قرآن می‌فرماید: «أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ» و در آیات دیگر می‌فرماید: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا». پس شکرگزاری از خداوند، بندگی خدا است و شکرگزاری نسبت به خدمات و جایگاه والدین نیز احسان به آن‌ها محسوب می‌شود.

چنانکه رسول اکرم (ص) و ائمه طاهرین (ع) واسطه فیض هدایت برای ما است و قرآن



کریم جایگاه بسیار عظمایی را برای آنان در نظر گرفته، والدین نیز واسطه ورود ما به زندگی دنیا هستند. لذا قرآن از آن دو با عظمت یاد می‌کند. قرآن وقتی می‌فرماید شما انسان‌ها موظف به شکرگزاری از خداوند هستید، باید بدانیم که شکر خدا به نفع ما است و باعث فزونی نعمت بر ما می‌گردد، والدین نیز نعمت خدا برای ما هستند و اگر از آن‌ها تشکر کردیم، حکم شکرگزاری خداوند را دارد و موجب افاضه بیشتر نعمت‌های خداوند بر ما می‌شود. در پایان، آیه شریفه می‌فرماید: «إِلَى الْمَصِيرِ». این جمله تذکری است برای اینکه در رابطه خود با پدر و مادر خود مراقب باشیم. اگر خطایی کنید باید در پیشگاه خدا جوابگو باشید. بی‌حرمتی به والدین، عدم احسان به آن دو و مراعات نکردن حقوق آن‌ها، در پیشگاه خداوند مؤاخذه خواهد داشت. (میرباقری، ۱۳۹۷: ۲۵۶)

در آیه ۱۴ لقمان نکته ظریفی وجود دارد و آن این است که در پنج جا قرآن حق والدین را به حق خدا ملحق می‌کند. در چهار آیه با این مضمون آمده که خدا را عبادت کنید، به او شرک نورزید و به والدین خود احسان کنید. در پنجمین آیه؛ یعنی در سوره لقمان لحن آیه عوض می‌شود و می‌فرماید خدا را شکرگزاری کنید و والدین خود را هم شکرگزاری کنید. اگر این آیات را با هم مقایسه نمایم، این نکته به دست می‌آید که شکرگزاری خداوند به این است که او را بندگی کنیم و تسلیم اوامر او باشیم؛ اما شکر والدین به این معنا است که به آن‌ها احسان کنیم؛ چنانکه آیه به صراحت می‌فرماید: «أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ» و در آیات دیگر می‌فرماید: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا». بنابراین سپاسگزاری از خداوند به بندگی نمودن خداوند است و سپاسگزاری نسبت به خدمات و جایگاه والدین احسان به آن‌ها است.

پس در آیه ۱۴ لقمان خداوند متعال دو دستور به ما داده است؛ دستور اول این است که شکر خدا را به جا آورید و دستور دوم این است که شکر والدین را به جا آورید. در اینجا دو نکته حائز اهمیت است. اولاً این که شکرگزاری امری فطری در وجود انسان است. اگر کسی به ما خدمتی کرد، فطرت، ما را وامی‌دارد تا از او سپاسگزاری کنیم و شکرگذار خدمت و نعمت او باشیم. در پیشگاه خداوند که بالاترین منعم نسبت به

ما است، قطعاً وظیفه ما جز شکر و بندگی نیست. روایات بسیاری در رابطه با شکر پروردگار بیان شده است و در بین آن برخی از روایات نیز در رابطه با تشکر از دیگران که خدمتی به ما کرده‌اند، آمده است. (میرباقری، ۱۳۹۷: ۲۵۴)

امام حسن مجتبی^(ع) است که فرمودند: «اللُّؤْمُ أَنْ لَا تَشْكُرَ النِّعْمَةَ؛ از پستی انسان همین بس که شکر نعمت را به جا نیاورد». (مجلسی، ۱۴۰۸، ۷۵: ۱۰۵) امام رضا^(ع) می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعَمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ؛ کسی که شکرگزار نعمتی از مخلوق نباشد، شکرگزار نعمت خداوند هم نخواهد بود». (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۶: ۳۱۳)

حتّی در بعضی از روایات آمده که اگر می‌توانید خدمات دیگران را تلافی کنید. بر همین اساس، امام زین‌العابدین^(ع) برای والدین طلب خیر و برکت می‌کند و به درگاه باری تعالی چنین عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ اشْكُرْ لَهُمَا تَرْبِيَّتِي، وَ أَتَيْتُهُمَا عَلَى تَكْرِمَتِي، وَ أَحْفَظْ لَهُمَا مَا حَفِظْتَهُ مِنِّي فِي صِغَرِي؛ بارالها! والدینم را به سبب پرورش من جزا ده و در گرامی داشتنم پاداش ده و آنچه در کودکی از من نگهداری نموده‌اند، برای آنان نگاه‌دار (فیض الاسلام، ۱۳۷۶: ۱۶۱)

امام سجّاد^(ع) در این دعا بیان می‌کند که مرا توان پاداش دادن آنان نیست و تو آنان را در عوض تربیت من جزا بده. (مدرسی، ۱۳۷۹: ۳۷۶) خداوند را سپاسگزار است که کمی طاعت را به زیادی ثواب جزا می‌دهد (مدنی، ۱۴۰۹: ۶۳) یکی از اسم‌های خداوند متعال، شکور است که اعمال کم‌بندگان در نزد او بسیار است. بنابراین جزا را برای آن‌ها مضاعف می‌کند.

توجه به دوران سالمندی پدر و مادر در معارف دینی بسیار سفارش شده است؛ ازجمله آیات ۲۳ - ۲۵ سوره اسرا که سفارش در مورد والدین در زمان پیری آن‌ها است.

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا؛ پروردگار تو حکم کرده که جز او را نپرستید و به والدین خود احسان کنید. اگر در زمان زندگی شما پدر، مادر یا هر دوی آن‌ها، به سن پیری



رسیدند، دیگر به آن‌ها افّ مگو و آن‌ها را از خود مران و با آن‌ها محترمانه و کریمانه سخن بگو و بال خصوع را همراه با لطف و مهر برای آن‌ها پایین بیاور. برای آن‌ها دعا کن و بگو پروردگار من و والدینم را مورد لطف قرار بده و آن‌ها را به‌سوی رشد و کمال تربیت کن، چنانکه آنان مرا در کودکی با مهربانی، پرورش نمودند. (اسراء: ۲۳-۲۵)

وجه مشترک این دو آیه با سایر آیاتی که درباره پدر و مادر آمده، همان احسان نسبت به آن‌ها است؛ اما یک نکته خاصی وجود دارد که فقط در این آیه است و آن رفتار ما با پدر و مادر در زمان پیری است. هرچند ما همیشه باید با والدین برخورد محترمانه داشته باشیم، ولی آنان در کهن‌سالی از لحاظ جسمی و روحی شرایط خاصی پیدا می‌کنند. اینجاست که قرآن کریم فرمان ویژه‌ای در این آیه به فرزندان می‌دهد. (میرباقری، ۱۳۹۷: ۲۷۸)

۶-۲. پرهیز از کمترین واکنش منفی

قرآن کریم در این رابطه چنین می‌فرماید: «فَلَا تُقَلِّ لَهُمَا أَفًّا؛ به والدین افّ مگو». (اسراء: ۲۳) در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: «اگر چیزی کمتر از افّ بود، قرآن همان را مطرح می‌کرد». در فارسی تعبیرهایی مثل «آخ، آه» یا به شکل عامیانه «هیش» را می‌توانیم مثال بزنیم. ممکن است گاهی فرزند خدمتی انجام بدهد، ولی والدین توجّه نمی‌کنند یا حتی ایرادی هم بگیرند، طبیعی است که انسان ناراحت می‌شود. در قرآن می‌فرماید در این صورت نکند عکس‌العمل بدی نشان بدهید؛ چراکه آن دویک‌عمر برای شما زحمت کشیده‌اند. (میرباقری، ۱۳۹۷: ۲۷۸)

۷-۲. رها نکردن پدر و مادر

در ادامه آیه قبل خداوند می‌فرماید: «وَلَا تَنْهَرُهَا». این عبارت را دو گونه معنا کرده‌اند؛ گاهی گفته‌اند پرخاش نکن، فریاد نزن و بلند صحبت نکن. برخی ترجمه کرده‌اند که آن‌ها را از خود طرد نکن و این معنا در لغت نیز آمده است: «نَهَرَ السَّائِلَ»؛ یعنی سائل و درخواست کننده فقیر را از خود طرد کرد. «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَر» (الضحی: ۱۰) و با سائل خشونت مکن و او را از خود مران. «وَلَا تَنْهَرُهَا»؛ یعنی والدین را از خود دور و طردشان مکن.



در این آیات به فرزندان سفارش می‌کند که وقتی والدین پیر شدند، مبادا در نگهداری از آن‌ها کوتاهی کنید یا این مسئولیت را به عهده دیگری بگذارید و بخواهید آن‌ها را از زندگی خود بیرون کنید؛ زیرا وجود والدین در زندگی فرزند برکت است. بدتر از همه این‌ها این است که آنان را در خانه سالمندان بگذارند. شاید گاهی ممکن است ضرورتی در این کار باشد؛ اما اگر چنین کاری رایج شود، قطعاً خلاف فرهنگ اسلامی و قرآنی است. والدین در سنّ پیری باید در کانون خانواده باشند، با فرزندان شان صحبت کنند و با نوه‌های خود خوش بگذرانند و زندگی برای آن‌ها شیرین باشد. پس مفهوم این قسمت از آیه این است که پدر و مادر را از خود دور نکنید، با آن‌ها برخورد بد نداشته باشید و در مجموع با آن‌ها به بدی سخن نگویند. (میرباقری، ۱۳۷۹: ۲۷۸)

۸-۲. برخورد کریمانه با والدین

قرآن کریم می‌فرماید: «وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»؛ کریمانه با آن‌ها سخن بگویید. منظور این است که ممکن است والدین پیر شده باشند و فرهنگشان با فرهنگ زمان فرزند متفاوت شده و گاهی حرف‌هایشان برای فرزند ناخوشایند باشد. مبادا فرزند برخورد ناهنجاری با والدین کند که در شأن آن‌ها نیست. جوان‌ها بدانند که ممکن است والدین متفاوت از آن‌ها بیندیشند یا صحبت کنند؛ اما فرزندان باید کریمانه برخورد کنند. باید با پیری آن‌ها بسازند، چنانکه آن‌ها با کودکی فرزندان ساختند. (میرباقری، ۱۳۷۹: ۲۷۹)

بر این اساس امام زین‌العابدین^(ع) در فرازی از دعای ۲۴ صحیفه سجّادیه از خداوند متعال درخواست می‌کند که ادب گفتار با پدر و مادر را نصیب او نماید: «اللَّهُمَّ خَفِّضْ لَهُمَا صَوْتِي، وَأَطِمْ لَهُمَا كَلَامِي، وَأَلِنْ لَهُمَا عَرِيَّتِي؛ پروردگارا! صدایم را در برابر ایشان آهسته و سخنم را خوشایند و خویم را نرم نما. (فیض الاسلام، ۱۳۷۶: ۱۶۱)

چنانکه بر فرزندان لازم است که هیبت و جلالت والدین را حفظ نمایند، لازم است که نسبت به خطاهای آن‌ها نیز صبر و بردباری کنند. بر همین اساس است



امام زین العابدین^(ع) می فرماید: «اللَّهُمَّ وَ مَا أَسْرَفَا عَلَىٰ فِيهِ مِنْ فِعْلٍ، فَقَدْ وَهَبْتُهُ لَهَا؛ بارالها! آنچه والدین درباره من بی جا رفتار کرده اند، من آن را به آنان بخشیدم».

اینجا سؤالی مطرح می شود که اگر پدر و مادر خطایی در مقابل فرزندانشان مرتکب شدند، واکنش فرزند چگونه باید باشد؟

بزرگ ترین خطایی که پدر و مادر می توانند انجام دهند آن است که فرزند خود را از راه توحید خارج و به کفر دعوت کنند. فرزند اگر معتقد به یگانگی خداوند متعال باشد، بر سر دوراهی سختی قرار گرفته است؛ از یک سمت، پایبندی به اعتقادات خودش و از طرف دیگر، علاقه و محبت به پدر و مادر و اطاعت از آن ها. این دعوا و نزاع درونی، او را به رنج و زحمت می اندازد. از یک سو می خواهد رسم بندگی و عبادت را به جا بیاورد که به طور قطع این کار موجب آزار و اذیت پدر و مادر می شود و از طرف دیگر، علاقه او به پدر و مادر خود ممکن است نگذارد که او خدا را عبادت نماید. فرزند وقتی که بر سر این دوراهی قرار می گیرد، خداوند متعال مسیر را برای او باز می کند و دستورالعملی می دهد و می فرماید: «إِنْ تُبْذُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوا أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا؛ اگر نیکی ها را آشکار یا مخفی سازید و از بدی ها گذشت نمایید، خداوند بخشنده و توانا است. خداوند متعال با وجود این که قادر بر انتقام است، عفو و گذشت می کند».

(نسا: ۱۴۹)

انسان صالح و وارسته، کسی است که وقتی به او احسان می شود، تشکر می کند و در مقام شکرگزاری، سخنان خوب می گوید و اگر کسی به او بدی کند یا ستم روا بدارد، می بخشد و از آشکار و بلند گفتن سخنان زشت به وی صرف نظر می کند.

(طباطبایی، ۱۴۱۷، ۵: ۱۲۴)

وقتی پدر و مادر به فرزندان خود ظلم می کنند، آنان نباید مثل پدر و مادر خود در مقابل آن ها موضع بگیرند و زور بگویند و ظلم کنند؛ چنانکه در نیایش امام سجاد^(ع) آمده است: «اللَّهُمَّ وَ مَا تَعَدَّيَا عَلَىٰ فِيهِ مِنْ قَوْلٍ أَوْ أَسْرَفَا عَلَىٰ فِيهِ مِنْ فِعْلٍ؛ بارالها! آنچه والدینم در گفتار با من تعدی نموده اند (سخنان ناروایی گفته اند) یا در کردار درباره من بی جا رفتار کرده اند، من آنان را بخشیدم».

(فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ۱۳۷۹)

۱۶۲) پس واجب است که در مقابل احسان‌های بی‌بدیل والدین خاضعانه از برخی کوتاهی‌هایشان درگذرم و بدین‌سان اگر نتوانستم حقوق بسیار آنان را تدارک کنم، از تقصیرهای احتمالی که در حق من روا داشته‌اند، از خداوند برایشان طلب عفو کنم. (ممدوحی، ۱۳۸۳: ۴۰۴)

۳. آثار معنوی رعایت حقوق والدین

بر اساس روایاتی که درباره احترام و رعایت حقوق والدین وارد شده است، نیکی به والدین آثار دنیوی و اخروی فراوان دارد که در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- ۳. عبادت بودن نگاه محبت‌آمیز به والدین

بر اساس آنچه از روایات رسیده، نگاه کردن به چند چیز عبادت است؛ از جمله موارد ذیل: یکی نگاه کردن به قرآن و دیگری نگاه کردن به چهره مبارک امیر مؤمنان^(ع). مردی در کنار کعبه به ابوذر گفت: چرا به چهره علی^(ع) زیاد نگاه می‌کنی؟ ابوذر پاسخ داد که پیامبر خدا^(ص) فرمود: «نگاه کردن به روی مبارک علی^(ع) عبادت است. سومی نگاه کردن به والدین از روی محبت و رحمت، عبادت است. (مجلسی، ۱۴۰۳، ۷۴: ۲)

۲- ۳. طولانی شدن عمر و زیاد شدن روزی

امام باقر^(ع) می‌فرماید: «کسی که می‌خواهد بر عمر خود بیفزاید و روزی خود را زیاد کند، پس به والدین خود نیکی کند». (همان، ۷۱: ۸۳)

در روایت دیگری نیز آمده است: «چه‌بسا گاهی از عمر انسان، سه سال باقی است؛ اما بر اثر احسان به والدین و صلّه رحم، خداوند عمر سه‌ساله او را به سی سال تبدیل کند و در مقابل، شخصی از عمرش سی سال باقی است؛ اما به دلیل قطع رحم و آزار و اذیت پدر و مادر، خداوند عمر او را به سه سال تبدیل می‌کند». (جزایری، ۱۴۲۹، ۳: ۸۵)

۳- ۳. سپر عذاب اخروی

شخصی به امام صادق^(ع) عرض کرد: پدرم به حدی پیر و ناتوان شده که او را برای قضای حاجت، حمل می‌کنم و می‌برم. امام صادق^(ع) فرمود: «اگر قدرت داری،



[همچنان] خودت این کار را انجام بده و خودت در دهان او غذا بگذار تا این عمل، سپر آتش فردایت باشد و تو را به بهشت ببرد». (مجلسی، ۱۴۰۳، ۷۱: ۵۶)
از نیکی به پدر و مادر، به جهاد در راه اسلام، (مجیدی، ۱۳۸۵: ۲۳۵) بهترین خوبی‌ها، (مجلسی، ۱۴۰۳، ۷۴: ۸۴) مایه خشنودی خداوند، لذت زندگی، راحتی مرگ و بهترین اعمال بودن، تعبیر شده است. (مجلسی، ۱۴۰۳، ۷۱: ۸۰)

۴. آثار تربیتی رعایت حقوق والدین در جامعه

بخش کلانی از نوع مناسبات و رفتار اولاد با والدین، به نوع تربیت آنان توسط والدین در سنین تربیت‌پذیری برمی‌گردد. ما در این تحلیل کوتاه برآنیم که این سلسله اگر تحت آموزه‌های قرآنی و روایی، قطع نشود و هر نسلی، تربیت نسل بعدی را یک وظیفه بداند و آن را خوب اجرا کند، شکل‌گیری یک جامعه حق مدار و وظیفه‌شناس، حتمی است. همه افراد چنین جامعه‌ای از یک سو به حق مدارند و به حقوق دیگران احترام می‌گذارند، از سوی دیگر وظیفه‌شناس هستند و به وظایف خود عمل می‌کنند. بنابراین در چنین جامعه‌ای وجدان‌های اخلاقی بیدار، روحیه مسالمت‌آمیز زیستن قوی و احترام متقابل بین افراد رنگ فرهنگی به خود می‌گیرد یا به یک فرهنگ همگانی تبدیل می‌شود.

طبق این تحلیل رعایت حقوق والدین در خانه، روح حق‌مداری و احترام به بزرگ‌ترها را در باور جوانان و نسل نو، نهادینه می‌کند؛ یعنی منشأ این روحیه خانواده و احترام به حقوق والدین است. افراد این چنینی قطعاً در اجتماع نیز مفید و مؤثر هستند و در تقویت رفتار و تعاملات مبتنی بر فرهنگ قرآنی کمک می‌کنند و این همان آثار تربیتی رعایت حق والدین در جامعه است.

نتیجه‌گیری

خداوند تبارک و تعالی جایگاه ویژه‌ای برای پدر و مادر قرار داده و آنان با توجه به این مقام و منزلت، بزرگ‌ترین حق را بر گردن فرزندان دارند. برای اجرای این حقوق، در مرحله اول باید به شناخت مصادیق حقوق والدین اقدام کرد. در مرحله دوم باید



آنچه را شناخته‌ایم، در رفتارمان به کار بگیریم و به گونه‌ای عمل کنیم که خوش رفتاری و نرم‌خویی در تعاملات روزمره و خدمت‌رسانی به والدین آشکار شود. هم‌چنین در مقابل آن‌ها به طرز شایسته قرار بگیریم که نه تنها در حوزه گفتار، بلکه در عمل و رفتار، احترام والدین حفظ شود و در مقابل کنش‌ها و واکنش‌های رفتاری آن‌ها، هنجار خاصی انجام ندهیم. با والدین خود طوری صحبت کنیم که کوچک‌ترین بی‌احترامی متوجه آن‌ها نباشد و موجب آزرده‌گی خاطرشان نشود. نتیجه احترام و احسان به والدین از نظر معنوی، خیر دنیا و آخرت است؛ چراکه افزایش طول عمر و رزق دنیوی و رسیدن به قرب الهی از این طریق به دست می‌آید. از نظر اجتماعی هم فواید فراوان تربیتی دارد؛ زیرا روحیه حق‌مدار و احترام متقابل مبتنی بر فرهنگ قرآنی و روایی در افراد ایجاد و تقویت می‌شود و در نتیجه زمینه بسیاری از تنش‌ها و تضادهای اجتماعی از بین می‌رود.

فهرست منابع

قرآن کریم

صحیفه سجادیه

۱. امام زین العابدین (ع)، علی بن الحسین، (۱۳۷۵)، *الصحیفه السجادیه*، (ترجمه آیتی)، چاپ دوم، تهران: بی نا.
۲. جزایری، نعمت الله، (۱۴۲۹ق)، *الانوار النعمانیه فی بیان معرفه النشاه*، بیروت: دارالقاری.
۳. چهاردهی، مدرسی، (۱۳۷۹) *شرح صحیفه سجادیه*، تهران: نشر مرتضوی.
۴. حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹ق)، *وسائل الشیعه*، قم: مؤسسه آل البيت.
۵. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر نشر اسلامی.
۶. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۷. فیض الاسلام، علی نقی، (۱۳۷۶)، *ترجمه و شرح صحیفه سجادیه*، چاپ دوم، تهران: نشر فیض الاسلام.
۸. قرائتی، محسن، (۱۳۸۳)، *تفسیر نور*، تهران: مرکز فرهنگی درس های از قرآن.
۹. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، (تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری)، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۰. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۱. مجیدی، غلام حسین، (۱۳۸۵)، *نهج الفصاحه*، قم: نشر انصاریان.
۱۲. مدنی شیرازی، سید علی خان بن احمد، (۱۴۰۹ق)، *ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین*، قم: دفتر نشر اسلامی.
۱۳. مغنیه، محمدجواد، (۱۴۲۳ق)، *فی ظلال الصحیفه السجادیه*، قم: ناشر دارالکتاب الاسلامی.
۱۴. ممدوحی کرمانشاهی، حسن، (۱۳۸۳)، *شهود و شناخت*، قم: بوستان کتاب.
۱۵. میرباقری، سید محمد مهدی، *دروس استاد میرباقری در سایت ایمانور*، موسسه نورالمجتبی.
۱۶. میرباقری، سید محسن، (۱۳۹۷)، *تفسیر اثری*، قم: دارالحديث.



تبیین و بررسی راهکارهای امنیت اجتماعی زنان از منظر قرآن و روایات

ملکه یعقوبی^۱

سرور حسینی^۲

چکیده

امنیت اجتماعی همان فضایل انسانی است که عمل کردن به آن زمینه‌ساز آرامش فکری، روحی و روانی بوده و باعث تثبیت و تحکیم امنیت اجتماعی همه افراد بشر، به‌خصوص بانوان است. جامعه‌ای که امنیت آن در همه ابعاد (فردی، اجتماعی، سیاسی، معنوی و اقتصادی و...) کامل باشد، فسادها و ناهنجاری‌های اخلاقی کاهش خواهد یافت. هدف این مقاله یافتن و ارائه کردن راهکارهای مناسب برای تأمین و تثبیت امنیت اجتماعی زنان است که با استفاده از روش تحلیلی توصیفی به بررسی موضوع پرداخته است. یافته‌های تحقیق که مبتنی بر مبنی بر آیات و روایات تدوین شده، نشان می‌دهد که اسلام به‌عنوان بهترین راهنمای بشر راهکارهایی برای تأمین امنیت اجتماعی بیان کرده که در صورت استفاده از آنها، امنیت اجتماعی زنان در هر جامعه‌ای بهبود خواهد یافت. رعایت حجاب و عفت بانوان، اجتناب از پوشش نامناسب پرهیز از خودآرایی در مقابل نامحرم، داشتن ایمان کامل به خداوند از جمله این راهکارها است.

کلیدواژه‌ها: امنیت اجتماعی، جامعه زنان، قرآن، روایات، راهکارهای امنیت اجتماعی

۱. گروه تفسیر و علوم قرآن، جامعه المصطفی العالمیه، غزنی، افغانستان.

۲. گروه تفسیر و علوم قرآن، مجتمع آموزش عالی قرآن و حدیث، جامعه المصطفی العالمیه، بامیان، افغانستان.



مقدمه

امنیت و آرامش از ضروری‌ترین نیازهای افراد در جامعه مخصوصاً زنان است و در صورت تأمین آن افراد جامعه راحت و بدون کدام دغدغه‌ای، زندگی خواهند کرد. در قانون اسلام نیز امنیت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از آنجایی که جامعه امروزی به حضور زنان به عنوان نصف اعضای جامعه در موقعیت‌های متفاوت مانند آموزشی، فرهنگی، سیاسی، رزشی، خانوادگی و... نیاز داشته، باید امنیت زنان تأمین شود و برای تأمین امنیت زنان باید راهکارهایی بررسی گردد تا به زنان در جامعه آسیب نرسد و از خطر ناامنی و مزاحمت‌های بیرونی محفوظ بمانند. قرآن و روایات نیز در زمینه امنیت و عوامل آن راهکارهایی را بیان نموده است.

با در نظر داشت حضور زنان در ابعاد متفاوت محیط‌های اجتماعی که با انگیزه‌های نادرست و رفتارهای نامناسب، از مظاهر فساد و از جمله عوامل زمینه‌ساز تباهی دین و اخلاق مردم در جامعه است که موجب پریشانی خاطر و مقدمه افتادن جوانان در گرداب گناه، سست شدن بنیان خانواده و فروپاشی آن خواهد بود. از این رو آرامش اجتماعی نمی‌تواند بدون امنیت فکری و روانی به وجود آید و یا پایدار بماند؛ زیرا از نظر روان‌شناختی، حرکات بیرونی و فیزیکی انسان، مبتنی بر حرکات درونی او است که همان اندیشه و فکر او است. آشفتگی فکری و درونی، نمودی جز بی‌نظمی بیرونی و نابسامانی اخلاقی ندارد. به این جهت، حفظ نظام فکری، اخلاقی و فرهنگی افراد و انسجام آن مقدم بر ایجاد نظم اجتماعی آنان است. به این دلیل از منظر متون اسلامی، «امنیت و آرامش» یکی از بزرگ‌ترین و گواراترین نعمت‌های الهی است که با نعمت تندرستی و سلامتی برابری می‌کند؛ زیرا مورد نیاز تمام مردم است و جامعه بر مدار آن شکل می‌گیرد، ولی با این توصیف، کم‌تر کسی قدر این نعمت بزرگ را می‌داند. پس امنیت اجتماعی راه درونی و پیشگیرانه برای مقابله با ناامنی در جامعه به شمار می‌آید که در این صورت همه افراد بشر، خصوصاً زنان، بیشتر خودشان را مصون احساس می‌کنند. پس لازم است راهکارهای تأمین امنیت زنان بررسی گردد.

واژه امنیت مصدر «امن» از باب ثلاثی مجرد و دارای معانی متعددی است. به معنای آرامش یافتن نفس و از میان ترس است، حالتی است که بشر در آن احساس خاطر می نماید و در بعضی اوقات به اشخاصی اطلاق می شود که بشر به واسطه آن احساس آرامش می کند. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳: ۹۰) در فرهنگ عمید به معنای در امان بودن، ایمنی، بی ترسی، آرامش و آسودگی است. (عمید، ۱۳۷۴: ۶۲۵) در لسان العرب آمده است: «الامن ضد الخوف» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۳: ۱۲) همچنین صاحب مفردات می گوید: «اصل الامن طمأنينه النفس وزوال الخوف؛ اصل امن، آرامش یافتن نفس و از بین رفتن هراس است». (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳: ۹۰) پس با توجه به معانی لغوی یاد شده، برای امنیت، تعریف های زیادی گفته اند که چند نمونه آن ذکر می گردد:

الف. امنیت عبارت است از وضعیتی آرامش بخش که انسان به گونه ای نسبت به جان، مال، ناموس و حیثیت خود اطمینان داشته باشد که هیچ مخربی حیات و هستی او را مورد تهدید قرار ندهد. (تقوی، ۱۳۸۴: ۱۵۸)

ب. والتزلیمن: یک ملت در شرایطی در امنیت به سر می برد که خطر از بین رفتن ارزش های اساسی و تقاضایشان مبنی بر اجتناب از جنگ وجود نداشته باشد و قدرت حفظ این شرایط را دارا باشد. (میرعرب، ۱۳۸۵: ۱۳۷)

ج. آرنولد و لفرز: امنیت در معنای عینی یعنی فقدان تهدید نسبت به ارزش های کسب شده و در معنای ذهنی یعنی فقدان هراس از اینکه ارزش های مزبور مورد حمله قرار بگیرد. (باری بوزان، ۱۳۷۸: ۳۲)

د. مفهوم امنیت، مرکب از چندین ارزش ملی است که عبارتند از پاسداری از بقای سیاسی و سرزمین و کشور، تضمین بقای ارگانیک آن، ایجاد شرایط لازم برای رفاه اقتصادی و تأمین و حفظ هماهنگی میان اقوام و طوایف درون کشور. (سایغ، ۱۳۷۷: ۱۸)



۲. امنیت اجتماعی

تعاریف گوناگونی از امنیت اجتماعی ارائه شده که برخی از آن‌ها به شرح زیر است:

الف. استفاده از توانایی جامعه برای حفظ ویژگی اساسی خود در برابر شرایط متحول و تهدیدات واقعی یا احتمالی. به‌طور خاص این نوع امنیت درباره قابلیت حفظ شرایط قابل پذیرش داخلی برای تکامل الگوهای سنتی، زبان، فرهنگ مذهب، هویت ملی و رسوم است. (نودنیا، ۱۳۸۸: ۷)

ب. امنیت اجتماعی به قابلیت حفظ الگوهای سنتی، زبان فرهنگ هویت و عرف ملی با شرایط قابل قبولی از تحول مربوط است. (باری بوزان، ۱۳۷۸: ۳۴)

ج. امنیت اجتماعی شخص به معنای امنیت جان، مال آبرو و موقعیت اجتماعی شخص از جانب عوامل اجتماعی است؛ یعنی از جانب افراد دیگر یا گروه‌ها، حکومت و قانون، جان مال آبرو و موقعیت اجتماعی فرد مورد تهدید و خطر قرار نگیرد. (راجی، ۱۳۹۰: ۲۵)

د. تعریف برگزیده: بر اساس تعریفی که از امنیت ارائه شد و با توجه به این نکته که امنیت اجتماعی نیز نوعی از امنیت به معنای مطلق است، لذا تعریف امنیت اجتماعی نیز جدای از تعریف امنیت نیست. بر این اساس تعریف برگزیده امنیت اجتماعی عبارت است از آنچه به‌صورت طبیعی و خدادادی داریم یا به طریق عادلانه به دست آورده‌ایم، با عوامل اجتماعی تهدید نشود و آنچه را نداریم بتوانیم بدون خوف از جانب عوامل اجتماعی به‌صورت عادلانه، به دست آوریم. (همتیان، ۱۳۹۲: ۴۶)

۳. امنیت زنان در اجتماع

امنیت مهم‌ترین شرط زندگی سالم در اجتماع است و یکی از اساسی‌ترین نیازهای هر جامعه است. امید به زندگی پیشرفت و ترقی در بسیاری از زمینه‌ها اعم از پیشرفت فرهنگی، اقتصادی و دستیابی به قله‌های صنعت و فناوری در پرتو امنیت میسر می‌شود. از سوی دیگر اهمیت مسئله امنیت در زندگی اجتماعی انسان‌ها به‌اندازه‌ای است که در صورت فقدان احساس امنیت، انسان‌ها در روابط اجتماعی خود با دیگران دچار شک و تردید شده و از برقراری روابط اجتماعی پرهیز می‌کنند.



بر اثر تداوم چنین شرایطی سرمایه اجتماعی روبه زوال می‌رود و در درازمدت پیامدهای منفی بسیاری بر جامعه انسانی می‌گذارد. زنان به‌عنوان مهم‌ترین عضوی از جمعیت، جامعه آسیب‌پذیری هستند که امنیت آن‌ها از راه‌های گوناگون در معرض تهدید قرار دارد. بنابراین پرداختن به مسائل زنان به‌منزله سرمایه‌های اجتماعی و انسانی از ضروری‌ترین نیازهای جامعه امروز ما است.

۴. راهکارهای امنیت اجتماعی زنان در منابع اسلامی

انسان‌ها موجود اجتماعی بوده و در تمام عرصه‌های زندگی به همدیگر نیاز دارند و در صورتی می‌توانند بدون هراس و خوف، زندگی نمایند که در امنیت باشند. در تأمین امنیت اجتماعی نه تنها سران و حاکمان نقش دارند، بلکه مردم و خانواده نیز باید سهم فعال داشته باشند. در حقیقت مردم جامعه ملزم به ایجاد امنیت و حفظ امنیت خودشان و حقوقشان و... باشند تا آبروی خود و جامعه حفظ گردد. چنانکه پیامبر اکرم^(ع) فرمود: «کسی که به امور جامعه اسلامی اهتمام نورزد، مسلمان نیست». (کلینی، ۱۴۰۷، ۲: ۱۹۳) با توجه به اینکه زنان و مردان دارای خاصیت‌های متفاوت بوده و زنان به تأمین امنیت بیشتری نیاز دارند، پس راهکارهایی برای تأمین امنیت زنان، از لحاظ فردی و اجتماعی بیان می‌گردد:

۴-۱. راهکارهای فردی

از آموزه‌های دینی برمی‌آید که اسلام زنان را از شرکت در فعالیت‌های دینی، علمی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی منع نمی‌کند، قرآن کریم می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَايَعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يَشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِنُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأُذُنِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (ممتحنه: ۱۲) ای پیامبر! چون زنان باایمان نزد تو آیند که با این شرط با تو بیعت کنند...، با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

این آیه حکایت از آن دارد که حضور مثبت زنان در عرصه‌های سیاسی و مسائل اجتماعی، از جمله قضایایی است که از منظر اسلام مورد قبول بوده و تثبیت شده

است؛ اما با توجه به شخصیت و خصوصیات طبیعی زن، این حضور و فعالیت‌ها دارای شرایطی است که برخی آنان به خود شخص مربوط شده که تحت عنوان عوامل فردی بررسی می‌گردد:

۱-۴. کیفیت حضور زنان در اجتماع

زنان از نظر دین اسلام، به عنوان نصف اعضای جامعه حق حضور دارند و هیچ‌گاه به صورت مطلق منع نشده‌اند؛ اما قرآن کریم و روایات معصومین^(ع) با در نظر گرفتن خصوصیات فطری زنان و مردان، برای حضور افراد متفاوت در جامعه، حد و مرزهایی را بیان کرده است که زنان بتوانند بدون ترس و هراسی در جامعه حاضر شوند. یکی از مهم‌ترین و برترین راه‌های پیشگیری از جرائم و فساد اخلاقی و آسیب‌های اجتماعی، رعایت حد و حدود در مواجهه با افراد نامحرم و حجاب و پوشش اسلامی است. البته حفظ حریم‌ها در فعالیت‌های اجتماعی فقط به پوشیدن چادر و داشتن حجاب ظاهری منحصر نیست، بلکه هرگونه خلوت کردن با نامحرم، خروج از رفتارهای متین، رفاقت و اختلاط و شوخی کردن با نامحرم، مراقبت نکردن در لحن و محتوای سخن با نامحرمان و... از جمله مؤلفه‌های هستند که رعایت آن‌ها، حریم و فاصله میان زن و مرد در جامعه را حفظ می‌کند.

پیغمبر اکرم^(ص) در زمان حیات خویش اراده کرد که در ورودی زنان به مسجد از در ورودی مردان مجزا باشد. روزی اشاره به یکی از درها کرد و فرمود: «لَوْ تَرَكْنَا هَذَا الْبَابَ لِلنِّسَاءِ...؛ خوب است این در را به بانوان اختصاص بدهیم». (سجستانی، بی‌تا، ۱: ۱۵۶) هم‌چنین پیغمبر اکرم^(ص) دستور داد که شب‌هنگام که نماز تمام می‌شود، اول زنان بیرون بروند بعد مردها. پیامبر دوست نمی‌داشت که زن و مرد در حال اختلاط از مسجد بیرون روند؛ زیرا فتنه‌ها از همین اختلاط‌ها برمی‌خیزد. رسول خدا^(ص) برای اینکه برخورد و اصطکاک رخ ندهد، دستور می‌داد مردان از وسط و زنان از کنار کوچه راه بروند. (ر.ک. کلینی، ۱۴۰۷، ۵: ۵۱۸)

۲-۱-۴. عفاف و حجاب

حجاب در لغت به معنای مانع، پرده و پوشش است؛ مانعی که بین دو چیز جدایی



می‌افگند. (جوهری، بی‌تا: ماده حجب) در نگاه دینی منظور از حجاب، پوشش خاصی است که زن به عنوان یکی از احکام واجب اسلام، هنگام معاشرت با نامحرم، بدن خود را می‌پوشاند. همچنین حجاب دارای دو بعد ایجابی («وجوب پوشش بدن») و سلبی («حرام بودن و خودنمایی به نامحرم») است که اگر این دو بعد در کنار همدیگر رعایت شوند، در آن صورت حجاب اسلامی محقق شده است. واژه عفاف به معنای مشترک منع و امتناع است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۳: ۱۲۵) و تفاوت آن با حجاب، در ظاهر و باطن است؛ یعنی حجاب همان منع و بازداری در ظاهر و عفاف منع و بازداری در باطن است. رابطه بین حجاب و عفاف تأثیر و تأثر متقابل است؛ یعنی هرچه پوشش ظاهری بیشتر و بهتر باشد، باعث تقویت روحی، عفت درونی و باطنی انسان می‌شود، برعکس هرچه عفت درونی و باطنی بیشتر باشد، تأثیر آن در پوشش ظاهری بیشتر بوده و زنان در مقابل نامحرم، از امنیت کامل‌تری برخوردار خواهند بود. (ر.ک: باقری، ۱۳۸۳: ۶۶) بنابراین حجاب به معنای پوشش بیرونی و عفاف به معنای پوشش درونی، دو عاملی هستند که باعث سلامت جامعه است و در صورت عدم رعایت آن زنان احساس امنیت نخواهند کرد.

قرآن کریم به پیامبر اکرم (ص) دستور می‌دهد:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ؛ (احزاب: ۵۹) ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زن‌های مؤمنین بگو روسری‌ها و چادرهای خود را بر خویش بپوشانند (که گردن، سینه، بازوان و ساق‌ها پوشیده شود) این (کار) نزدیک‌تر است به آنکه (به حجاب و عفت) شناخته شوند تا مورد تعرض و آزار (فاجران) قرار نگیرند.

چون حجاب یک خواسته فطری است، توجیه عقلی و منطقی دارد و خالق بشر که بر تمامی اسرار و رموز آفرینش آگاه است، زیبایی، امنیت، مصونیت، رشد و تعالی زن را در حجاب دانسته است. همچنین رابطه عفاف و حجاب را نیز از نوع رابطه ریشه و میوه دانسته‌اند؛ با این تعبیر که عفاف ریشه حجاب و حجاب میوه عفاف است. افرادی هستند که ادعای عفاف دارند و با تعابیری که «من قلب پاک دارم، خدا با

قلب‌های پاک کار دارد»، خود را سرگرم می‌کنند. چنین انسان‌هایی باید بدانند که درون پاک، بیرون پاک می‌پروراند. هرگز ریشهٔ سالم و قلب پاک موجب بارور شدن میوهٔ ناپاک بی‌حجابی نخواهد شد. (طیسی، بی‌تا، ش ۹۵: ۷۵) قرآن کریم در این راستا می‌فرماید:

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبِثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكْدًا كَذَلِكَ نُنْصِرُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُشْكُرُونَ؛ (اعراف: ۵۶) و سرزمین پاکیزه (و شیرین) گیاهش به فرمان پروردگار می‌روید؛ اما سرزمین‌های بدطینت (و شوره‌زار) جز گیاه ناچیز و بی‌ارزش از آن نمی‌روید. این‌گونه، آیات را برای آن‌ها که شکرگزارند، بیان می‌کنیم.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ...؛ (نور: ۳۱) به مؤمنان بگو چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند و فروج خود را حفظ کنند، این برای آن‌ها پاکیزه‌تر است، خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است؛ و به زنان با ایمان بگو چشم‌های خود را (از نگاه هوسناک) فروگیرند و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را جز آن مقدار که ظاهر است، آشکار ننمایند و (اطراف) روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود) و زینت خود را آشکار ن سازند جز برای همسرانشان.

مفهوم آیات فوق این نیست که مردان در صورت زنان خیره نشوند تا بعضی از آنان چنین استفاده کنند که نگاه‌های غیر خیره مجاز است، بلکه منظور این است که انسان به هنگام نگاه کردن معمولاً منطقه وسیعی را در نظر بگیرند. هرگاه زن نامحرمی در حوزه دید او قرار گرفت، چشم را چنان فروگیرد که آن زن از منطقه دید او خارج شود؛ یعنی به او نگاه نکند، اما راه و چاه خود را ببیند. اینکه «غض» را به معنای کاهش گفته‌اند، همین است. به این ترتیب چشم‌چرانی همان‌گونه که به مردان حرام شده است، به زنان نیز حرام است. پس مسئله حجاب از ویژگی‌های زنان است و در آیات فوق به سه حکم دستور می‌دهد تا زنان از انواع فساد اجتماعی ایمن گردیده و خود را از نگاه‌های هوس‌آلود حفظ نمایند و در این صورت رستگار خواهند شد.



این سه دستور عبارت است از:

الف. آن‌ها نباید زینت خود را آشکار سازند، جز آن مقداری که طبیعتاً ظاهر است
(لَا يُمِدِّينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا)؛

ب. خمارهای خود را بر سینه‌های خود بیفکنند (وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ)؛

ج. آن‌ها نباید زینت‌های خود را آشکار سازند، مگر در مقابل همسران پسران، پدران و... (وَلَا يُمِدِّينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِيُغُولِتِهِنَّ). (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۱۴: ۴۴۰)

همچنین حضرت امیرالمؤمنین^(ع) به فرزندش امام حسن^(ع) چنین توصیه فرمودند:

وَ اكْفُفْ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ وَ لَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوَثِّقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ وَ إِنِ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَأَفْعَلْ؛ تا می‌توانی کاری کن که زن تو با مردان بیگانه معاشرت نداشته باشد. هیچ چیز بهتر از خانه، زن را حفظ نمی‌کند. همان‌طور که بیرون رفتن آنان از خانه و معاشرت با مردان بیگانه در خارج خانه برایشان مضر و خطرناک است. وارد کردن تو مرد بیگانه را بر او در داخل خانه و اجازه معاشرت در داخل خانه نیز مضر و خطرناک است. اگر بتوانی کاری کنی که جز تو مرد دیگری را نشناسد چنین کن. (نهج البلاغه، نامه ۳۱)

۳-۱-۴. پرهیز از تبرج و خودآرایی

قرآن کریم در راستای سالم‌سازی محیط اجتماعی، به زنان دستور می‌دهد که در هنگام معاشرت و حضور در جامعه، بر حفظ زینت‌ها و زیبایی‌های خود کوشا باشند و می‌فرماید:

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى؛ (احزاب: ۳۳) و با وقار در خانه‌هایتان قرار گیرید و (در میان مردم) همانند ظهور (زن‌ها) در دوران جاهلیت نخستین (با آرایش و زینت بدون رعایت حجاب) ظاهر نشوید.

«تبرج» به معنای آشکار شدن در برابر مردم است و از ماده «برج» گرفته شده که در برابر دیدگان همه ظاهر است. منظور از «جاهلیت اولی» همان جاهلیتی است که مقارن با عصر پیامبر اکرم^(ص) بوده است. به‌طوری که در تاریخ آمده است: در آن موقع زنان حجاب درستی نداشتند و دنباله روسری‌های خود را به پشت سر



می‌انداختند، به طوری که گلو و قسمتی از سینه و گردن‌بند و گوشواره‌های آن‌ها نمایان بود. به این ترتیب قرآن همسران پیامبر را از این گونه اعمال باز می‌دارد. بدون شک این یک حکم عام است و تکیه آیات بر زنان پیامبر به عنوان تأکید بیشتر است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۱۷: ۲۹۰)

بنابراین یکی از راه‌های حفظ عفت در جامعه اسلامی، پنهان کردن زینت و جذابیت‌های ظاهری از سوی زنان است؛ چراکه آشکار نمودن زینت‌ها و در معرض قرار دادن جذابیت‌های جسمی، بر تشدید التهاب و تشنگی جنسی جوانان می‌افزاید و همین امر برای ایجاد ناامنی و بروز مفسد اجتماعی در جامعه کافی است. اگرچه جمال و آراستگی ظاهری افراد را محبوب و دل‌خواه مردم می‌نماید؛ ولی دل‌برترین جمال از منظر اسلام جمال ایمان است که بانوی نمونه اسلام، حضرت زهرا (ص) در فرازی از دعاهايش فرمود: «اللَّهُمَّ زَيْنًا بِزِينَةِ الْإِيمَانِ وَاجْعَلْنَا هُدَاةً مَهْدِيَيْنَ؛ بار الها! ما را به زینت و زیور ایمان مزین فرما و از راهنمایان راه یافته قرارمان ده». (مجلسی، ۱۴۰۳، ۴۳: ۱۷۲)

بنابراین زنان جامعه ما باید برخلاف غربی‌ها که فقط به فکر ظاهر و صورت خود هستند، به باطن و سیرت اهمیت بدهند و در کنار زیبایی ظاهری، زیبایی‌های معنوی را نیز به دست آورند. همه می‌دانند که برخی از زنان و مردان در کشورهای اسلامی و حتی غیر اسلامی، ظاهری جذاب، ولی باطنی لجن آلود و حيله‌گر دارند. از این جهت هراندازه آنان بر ظاهر خود توجه می‌کنند، چندین برابر از انسانیت و معنویت دور می‌شوند؛ زیرا واقعیت این است که برخی از انسان‌ها با توجه افراطی به جسم و لذت‌های ظاهری، از باطن و روح انسانی و لذت‌های معنوی غافل می‌گردند و سرانجام با تقویت شخصیت شهوانی خود، به سمت حیوانیت، عصیان و گریز از همه سنت‌ها و مقدسات سوق داده می‌شوند. امام علی (ع) درباره زنان و امنیت زنان در جامعه این گونه هشدار داده است: «إِنَّ النِّسَاءَ هَمُّهُنَّ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْفَسَادُ فِيهَا؛ هَمَّتْ وَتَلَّاشَ زَنَانٌ لِلدُّنْيَا وَتَلَّاشَ زَنَانٌ لِلدُّنْيَا وَتَلَّاشَ زَنَانٌ لِلدُّنْيَا». (نهج البلاغه، خ ۱۵۳) قرآن نیز سبک زندگی این افراد را یادآور شده و فرموده است:



يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ؛ (روم: ۷) آن‌ها ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند (آنچه حس می‌کنند و از آن برخوردارند، در نزد آن‌ها هدف است و اصالت دارد) و از (زندگانی) آخرت (که نتیجه واقعی زندگی دنیاست) سخت غافلند. ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُ السُّوْأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ؛ (روم: ۱۰) سپس عاقبت کسانی که کارهای زشت انجام دادند، این شد که آیات خدا را تکذیب کردند و آن‌ها را مسخره می‌کردند.

بنابراین توجه بیش از اندازه به زیبایی‌های ظاهری و غفلت از سرمایه‌های معنوی، سرانجام شومی در پی دارد که به آسانی قابل جبران نخواهد بود.

۴-۱-۴. ایمان و تقوا

ایمان و یاد خدا از مهم‌ترین عوامل آرامش روحی و روانی زنان است؛ زیرا اگر پایه اعتقاد به خداوند و علم و حکمت او و احکامی را که برای بشریت تشریع کرده است؛ استوار باشد، همه مسلمانان از دستورات الهی پیروی نموده و بر اساس قانون الهی در جامعه حضور می‌یابند. در این صورت امنیت، تأمین شده است چنانچه خداوند می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛ (رعد: ۲۸) همان کسانی که ایمان آوردند، دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است. آگاه باشید، تنها به یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد. خداوند ایمان را عامل ایجادکننده آرامش اجتماعی دانسته و به همه مسلمانان وعده آرامش داده است:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ؛ (نور: ۵۵) خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان‌گونه که به پیشینیان آن‌ها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آن‌چنان‌که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت و کسانی که پس از آن کافر شوند، آن‌ها فاسقانند.

امنیت نیز از نظر قرآن از آثار ایمان خالص به خداوند (ج) است و ایمانی سبب



بقای امنیت و پایداری نعمت‌های دیگر است که باید آن را ایجاد و حفظ کرد. چنانکه در قرآن آمده:

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ؛ (انعام: ۸۲) آن‌ها که ایمان آوردند و ایمان خود را با هیچ ستم (و شرک) نیالودند، ایمنی تنها از آن‌هاست؛ و آن‌ها هدایت یافتگانند. وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ؛ (نحل: ۱۱۲) خداوند (برای) آنان که کفران نعمت می‌کنند، مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام و مطمئن بود و همواره روزیش از هر جا می‌رسید؛ اما به نعمت‌های خدا ناسپاسی کردند و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می‌دادند، لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید.

همچنان در آیه‌ای دیگر ایمان و عمل صالح، سبب برخورداری امنیت در بهشت می‌گردد:

... مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الصَّغْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ؛ (سبا: ۳۷) اموال و فرزندان‌تان هرگز شما را نزد ما مقرب نمی‌سازد، جز کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالحی انجام دهند که برای آنان پاداش مضاعف در برابر کارهایی است که انجام داده‌اند و آن‌ها در غرفه‌های (بهشتی) در (نهایت) امنیت خواهند بود.

امام علی^(ع) نتیجه ایمان پویندگان راه خدا و مؤمنین را احیای عقل و قلب و میراندن شهوات و دستیابی به امنیت و آرامش روح و جسم می‌داند. (نهج البلاغه، خ ۲۲۶) اسلام به امنیت و آرامش خانوادگی نیز اهمیت فراوان قائل است تا آنجا که حتی عبادت‌های مستحبی زن اگر با حق شوهرش منافات داشته باشد، پذیرفته نیست. در مقابل، هرگونه بدرفتاری شوهر نسبت به همسرش نیز ممنوع شده است «وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ». (نساء: ۱۹) همچنان پیامبر گرامی اسلام^(ص) نیز فرموده است: «كُلَّمَا ازداد العبدُ ایماناً ازدادَ حُبّاً لِلنِّسَاءِ؛ هرچه ایمان بنده زیادت‌ر می‌شود، محبت او به زنان بیشتر می‌شود». (مجلسی، ۱۴۰۳، ۱۰۳: ۲۲۸)

با توجه به آیات و روایات که بیان شد، زنان باید بدانند که ایمان و تقوای پایدار به خداوند، امنیت اجتماعی و فردی را تضمین می‌کند. چنانکه خداوند در آیه ذکر شده وعده داده است. همچنان تقوای الهی در مقابل بیمار دلان و فسادجویان، مانند سپری



است که می‌توانند با آن لانه‌های هوس‌بازان را ویران کنند. (اکبری، ۱۳۷۷: ۱۴)

۲-۴. راهکارهای اجتماعی

امنیت اجتماعی در مقابل امنیت فردی، آن است که همهٔ افراد جامعه در اجتماع احساس امنیت کرده و دور از خوف و خطر به زندگی‌شان ادامه دهند؛ چه اینکه دوام و قوام جامعه در وجود امنیت اجتماعی است. لذا دین اسلام بهترین و کامل‌ترین دین آسمانی بوده و برای امنیت پایدار و همه‌جانبهٔ اجتماعی راهکارهایی را بیان نموده است که هیچ‌گونه تردیدی در اصالت آن راه ندارد، پس راهکارهای تأمین امنیت بانوان در اجتماع را نیز، می‌توان از منابع اسلامی بررسی کرد:

۱-۲-۴. تنظیم محیط اجتماعی

یکی از راهکارهای تأمین امنیت زنان در جامعه، تنظیم محیط اجتماعی است؛ زیرا محیط به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم روی رفتار و کردار اشخاص تأثیر می‌گذارد. حفظ و تأمین امنیت در اجتماع، وظیفه حکومت اسلامی بوده و تنظیم محیط اجتماعی نیز یکی از ابعاد نظارت حکومتی است. بنابراین از میان شاخص‌های متفاوت، به سه مورد اشاره می‌گردد:

الف. کاهش زمینه‌های اختلاط جنسی در محیط‌های عمومی؛ مانند مدرسه‌ها، دانشگاه‌ها، ادارات دولتی و خصوصی، شفاخانه‌ها، کارخانه‌ها، وسایل حمل‌ونقل عمومی، مراکز آموزشی فرهنگی و...

در شرح این شاخصه می‌توان گفت که نظر به نگاه منفی اسلام به اختلاط جنسی (باهم بودن زنان و مردان در یک فضای اجتماعی)، جلوگیری از آن را از مصادیق نهی از منکر دانسته‌اند. درست است که نبودن ازار گناه مصداق نهی از منکر است؛ اما این دیدگاه از جهتی، قابل اشکال است؛ زیرا وجوب امر و نهی تابع وجوب معروف و حرمت منکر است. امر کردن معروف مستحب و نهی از منکر مکروه، نیز مستحب است. در این صورت با توجه به فتوای فقهای معاصر، باهم بودن زنان و مردان نامحرم ذاتاً منع شرعی ندارد. (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹، ۵: ۴۹۹) در صورتی که این اختلاط به مفسده بینجامد، باید از آن اجتناب شده و مکروه دانسته‌اند.

(موسوی، خمینی، بی تا، ۳: ۲۸۰) و وجوب جلوگیری حکومت از اختلاط جنسی در صورتی است که مفسده آن ثابت شده باشد. چنانچه آیت الله خویی در ضمن تأیید کراهت اختلاط، احراز ایجاد مفسده، تأسیس مدارس مختلط برای جوانان را حرام دانسته است. (موسوی خویی، ۱۴۲۳، ۱: ۲۸۰)

ب. جلوگیری از عوامل تحریک کننده یا لذت های جنسی در اماکن عمومی، تبلیغاتی، از قبیل تصاویر، بلبوردها و آوازه های غیر عقیفانه و خارج از چوکات: با توجه به اینکه در ایجاد زمینه های اختلاط جنسی احتمالاً دچار گناه می شوند، یا دست کم عده ای مرتکب گناه می شوند. حکم عقل ثابت می کند اینکه وجوب جلوگیری از گناه، جواز کمک به تحقق گناه با یکدیگر متناقضند؛ زیرا در صورتی که وجوب جلوگیری از گناه ثابت شده باشد، قطعاً هرگونه کمک به تحقق گناه نیز از جمله ایجاد اختلاط جنسی حرام است. بنابراین قرآن نیز چنین دستور می دهد: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (مائده: ۲) و همواره در راه نیکی و پرهیزگاری به همدیگر کمک کنید و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید». پس نه تنها خود شخص از گناه خودداری کند، بلکه از ایجاد زمینه سازی برای آن در صورتی که مفسده انگیز باشد که از مصادیق آن ایجاد فضای اختلاط جنسی است، باید خودداری شود.

ج. بررسی فضاهای متناسب با ارتکاب گناهان جنسی از قبیل اماکن عمومی و تفریحی، رزشی و... که ارتکاب گناه در آنجا احتمال بیشتر دارد. این موارد می تواند از مصادیق سلب حق الناس باشد.

باتوجه به سه شاخصه فوق، اگر توسط حاکمان و مسئولان بررسی نگردد، از یک طرف جامعه به فساد کشیده شده، از طرفی حضور زنان در جامعه دچار آسیب می گردد، در صورت تنظیم و ساماندهی محیط اجتماعی و به کارگیری مراتب امر به معروف و نهی از منکر، می تواند باعث تأمین حضور زنان در جامعه گردد.

۲-۴. امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر، از جمله فروع دینی به شمار می رود و یکی از اهداف



مهم در زندگی اجتماعی و فردی است و انجام درست آن باعث رشد معنوی و اخلاقی در جامعه می‌گردد. در نظام اسلام برای ایجاد یک محیط سالم و امن از فسادهای اخلاقی، هوا و هوس‌های نفسانی، همه در برابر هم مسئولند، البته با در نظر داشت شرایط و وظیفه دارند تا دیگران را از گمراهی نجات دهند. لذا نمی‌توانند بی‌اعتنا باشند. همان‌طوری که در برابر اعمال خود مسئولند، در برابر اعمال دیگران نیز مسئولیت دارند: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۷۲: ۳۸) قرآن نیز در این زمینه فرموده است:

الَّذِينَ إِن مَكَنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ المُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ؛ (حج: ۴۱) مؤمن کسانی هستند که اگر زمینه قدرت فراهم گردد، ارزش‌های دینی را در جامعه ترویج نموده و مانع گسترش بدی‌ها گردند. (یاران خدا کسانی هستند که هرگاه در زمین به آن‌ها قدرت بخشیدیم نماز را بر پا می‌دارند و زکات را ادا می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و پایان همه کارها از آن خدا است).

در آیه دیگر فلاح و رستگاری را نیز در پرتو دعوت‌گران به امر به معروف و نهی از منکر می‌داند:

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ يَأْمُرُونَ بِالمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ المُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ (آل عمران: ۱۰۴) باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آن‌ها رستگارانند. کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ المُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ؛ (آل عمران: ۱۱۰) شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شدید (چه اینکه) امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر و به خدا ایمان دارید.

علامه طباطبایی آیه ۱۱۰ آل عمران را که در بالا ذکر شد، مربوط به وضع مسلمین در صدر اسلام می‌داند که به خاطر احیای امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خدا، بهترین امت شمرده شده‌اند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۳: ۴۷۷) همچنین امیرالمؤمنین^(ع) در یکی از خطبه‌های نهج‌البلاغه شرط موفقیت در این امر مهم را تقدم اصلاح اعمال و رفتار خویش بر امر و نهی دیگران دانسته است. (ر.ک. نهج البلاغه، خ ۱۰۵) آنچه از آیات قرآن و روایات برمی‌آید امر به معروف و نهی از منکر، باعث فلاح و رستگاری جامعه می‌شود، خوبی‌ها توسعه یافته و از گسترش بدی‌ها

جلوگیری می‌شود. در روایتی از سعه بن صدقه آمده است:

کسی از امام صادق^(ع) درباره امر به معروف و نهی از منکر سؤال می‌کند: آیا بر همه واجب است؟ امام فرمود: نه گفته شد چرا؟ فرمود: إِنَّمَا هُوَ عَلَى الْقَوِي الْمُطَاعِ، الْعَالِمِ بِالْمَعْرُوفِ مِنَ الْمُنْكَرِ، لَأَعْلَى الضَّعِيفِ الَّذِي لَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى أَىٍّ مِنْ أَىٍّ يَقُولُ: مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْبَاطِلِ؛ فقط وظیفه کسی است که توانا و مطاع و آگاه به معروف و منکر باشد، نه بر ناتوانی که راه به جایی ندارد و حق و باطل را درهم می‌آمیزد. (کلینی، ۱۴۰۷، ۹: ۴۹۵)

با تأکیدی که در آیات و سخنان اهل بیت^(ع) شده است، دانسته می‌شود که همه مسلمانان (مردان و زنان) برای امر به معروف و نهی از منکر موظف هستند. البته با رعایت شرایط لازم که آشنایی با موارد و مصادیق معروف و منکر، احتمال تأثیر در کسانی که معروفات و اوامر الهی را ترک نموده و منکرات را انجام می‌دهند، عدم ضرر و مفسده بر شخص آمر و ناهی، از جمله آن شرایط است. در این مورد باید مراحل در نظر گرفته شود:

مرحله اول: ابراز تنفر، روتش کردن، پشت کردن؛

مرحله دوم: انکار زبانی نسبت به انجام منکرات یا دعوت زبانی به انجام اوامر معروف؛ انجام این دو مرحله به صورت واجب کفایی است، اگر برخی آن را انجام دادند، از دیگران ساقط می‌شود.

مرحله سوم: اگر دو مرحله قبلی کافی نبود، در حد ضرورت برای منع از منکرات و دعوت به نیکی‌ها، اعمال قدرت نموده و معترض او شوند.

قابل ذکر اینکه مرحله نهایی با دو مرحله آخر، غالباً بدون اجازه مجتهد، مجاز شمرده نمی‌شود؛ یعنی اهتمام شارع به رعایت احکام شرعی به صورت عمومی است و به افراد کم توجه اجازه داده نشده است که زمام عموم را به دست گیرند؛ زیرا تأثیرگذاری آن یا کم است یا اصلاً تأثیر ندارد. (ر.ک. موسوی خمینی، ۱۳۹۰: ۴۲۰-۴۳۲)

پس با توجه به مطالب بالا می‌توان گفت که نتیجه امر به معروف و نهی از منکر و در صورت طی نمودن مراحل فوق، یک جامعه، سالم و عاری از هرگونه بی‌بندوباری



خواهد بود. در این صورت امنیت اجتماعی و فردی زنان در جامعه تأمین می‌شود.

۳-۲-۴. از بین بردن ابزار گناه

گناه به معنای خلاف است. در اسلام هر کاری که برخلاف امر خداوند باشد، گناه محسوب می‌شود. هرچند کوچک باشد، ولی چون نافرمانی خداوند است، بزرگ محسوب می‌شود. لذا آدمی را از خداوند دور می‌سازد. گناه‌کار کسی است که از دستورات خداوند سرپیچی کند؛ یعنی اوامر خداوند را ترک کرده و نواهی آن را انجام دهد. گناه در قرآن روایات، به نام‌های متفاوتی بیان گردیده است که هرکدام پرده از آثار شوم آن برمی‌دارد: «ذنب» ۳۵ بار در قرآن آمده و به معنای دنباله است؛ زیرا هر عمل خلافی، یک نوع پیامد و دنباله به‌عنوان مجازات اخروی یا دنیوی دارد. «اثم» به معنای سستی و کندگی و واماندگی و محروم شدن از پاداش‌ها است؛ زیرا در حقیقت گناه کار یک فرد وامانده است و مبادا خود را زرننگ پندارد. این واژه در قرآن ۴۸ بار آمده است. «معصیت» به معنای سرپیچی و خروج از فرمان خدا و بیانگر آن است که انسان از مرز بندگی خدا بیرون رفته باشد؛ این واژه در قرآن ۳۳ بار آمده است. «سینه» به معنای کار قبیح و زشت است که موجب اندوه و نکبت می‌گردد. این واژه ۱۶۵ بار در قرآن آمده است. «منکر» در اصل از انکار به معنای ناآشنا است؛ زیرا گناه با فطرت و عقل سالم، هماهنگ و مأنوس نیست و عقل و فطرت سالم، آن را زشت و بیگانه می‌شمرد. این کلمه ۱۶ بار در قرآن آمده است و بیشتر در عنوان نهی از منکر، مطرح شده است. «فاحشه» به سخن و کاری که در زشتی آن تردیدی نیست، فاحشه می‌گویند. «لَمَم» (بر وزن قلم)، به معنای نزدیک شدن به گناه و به معنای اشیای اندک است و در قرآن یک‌بار آمده است. «شر» به معنای هر زشتی است که نوع مردم از آن نفرت دارند. این واژه غالباً در مورد بلاها و گرفتاری‌ها استعمال می‌شود، ولی گاهی نیز در مورد گناه به کار می‌رود، چنانکه در سورة زلزال به معنای گناه به کار رفته است. «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزال: ۸) و هر کس به اندازه ذره‌ای کار بد کرده، آن را می‌بیند. همچنین فسق، فساد، فجور، خطیئه و... نیز بیان شده است.

برخی از علما گناه را به دو نوع صغیره و کبیره تقسیم کرده‌اند و سرچشمه آن را آیاتی از قرآن یا روایات می‌دانند. «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا» (نساء: ۳۱) اگر از گناهان کبیره‌ای که از آن نهی شده‌اید اجتناب کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم و شما را در جایگاه خوبی وارد می‌سازیم.

همچنان امام علی^(ع) فرمود:

گناهان سه گونه است؛ اول: گناه بخشودنی و آن گناهی است که خداوند آن را در دنیا کیفر می‌کند و در آخرت کیفر ندارد در این صورت خداوند حکیم و بزرگوarter از آن است که بنده‌اش را دوباره کیفر کند. دوم: گناه نابخشودنی و آن حق الناس است؛ یعنی ظلم بندگان نسبت به همدیگر که بدون رضایت مظلوم بخشیده نمی‌شود. سوم گناهی است که خداوند آن را بر بنده‌اش می‌پوشاند و توبه را نصیب او می‌کند. در نتیجه آن بنده، هم از گناهانش هراسان است و هم امید به آمرزش پروردگارش دارد. ما نیز دوباره چنین بنده‌ای هم امیدواریم و هم ترسان هستیم. (مجلسی، ۱۴۰۳، ۶: ۲۹)

با توجه به اینکه مخاطب آیات مربوطه زنان و مردان است، زنان نیز به عنوان مسلمان، می‌توانند با حذف ابزار گناه از زندگی‌شان و حدودمرزهای تعیین شده در اسلام، امنیت خودشان را حفظ نمایند.

برخی از گناهانی که امنیت زنان را تهدید نموده، لازم است زنان به خاطر حفظ شخصیتشان، زمینه و ابزار آن را از بین ببرند تا دچار گناه نشوند. از جمله «نگاه به نامحرم» است که خداوند به زنان مؤمن دستور داده است که بگو چشم‌هایشان را از نگاه به نامحرم پپوشانند. (ر.ک. نور: ۳۱) نگاه به نامحرم در آیات حرام دانسته شده و زنان از نگاه‌های شهوت‌آلود و غیرضروری نهی شده است؛ زیرا نوعی مفسده انگیز بوده و التذاذ جنسی را به بار می‌آورد که می‌تواند ابزار گناه باشد.

۴-۲-۴. عدالت

عدالت برگرفته از عدل به معنای گذاشتن که هر چیزی در جای مناسب خودش است و این یعنی پرهیز از افراط و نه تفریط (معین، ۱۳۸۶، ۱: ۱۰۵۳) یعنی هرگونه انحراف و افراط و تجاوز از حدّ و تجاوز به حقوق دیگران برخلاف عدل است. در تفسیر نمونه آن را از جامع‌ترین تعلیمات اسلامی در زمینه‌های اجتماعی، فردی و



اخلاقی دانسته‌اند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۴: ۱۶۱) عدالت قانونی است که تمام نظام هستی بر محور آن می‌چرخند و آسمان و زمین و همه موجودات با عدالت برپا هستند. چنانکه پیامبر اکرم (ص) فرمود: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ». (احسائی، ۱۴۰۳، ۴: ۱۰۲) بنابراین یک جامعه انسانی زمانی حیات سالم خواهد داشت که بر عدالت و قانون استوار باشد و همه اعضای جامعه (مردان و زنان) می‌توانند در رفاه و آرامش زندگی نمایند و فرد فرد آن جامعه از حقوق مناسب خود برخوردار و بهرمند باشد. متأسفانه امروزه در بسیاری از جوامع، حقوق زنان پایمال می‌شود، زنان حتی در کشورهای اسلامی، آرامش و آسایش ندارند. این خلاف دستورات الهی است؛ زیرا خداوند در آیات متعددی بیان فرموده است:

۱. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ؛ (نحل: ۹۰) خداوند به عدل و احسان فرمان می‌دهد.
۲. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ؛ (مانده: ۸) ای کسانی که ایمان آورده‌اید همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید، دشمنی با جمعیتی شما را به گناه ترک عدالت نکشانند، عدالت کنید که به پرهیزکاری نزدیک‌تر است و از خدا بپرهیزید که از آنچه انجام می‌دهید آگاه است.
۳. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ؛ (نساء: ۱۳۵) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! قیام به عدالت کنید و برای خدا گواهی دهید.

۴. لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛ (حدید: ۲۵) ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند. در این آیه عدالت، یکی از اهداف اصلی بعثت انبیاء دانسته شده است، چنانچه بی‌عدالتی از عوامل آسیب‌پذیری امنیت اجتماعی بوده و. عدالت از اساسی‌ترین عوامل تأمین‌کننده امنیت زنان و مردان است، همه اعضای جامعه بدون خوف و هراس، در آسایش کامل زندگی خواهند کرد. کامل‌ترین مصداق آن را خداوند در سوره مبارکه آل عمران، فرموده است:

۵. فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنشَى بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ؛ (آل عمران: ۹۵) خداوند درخواست آن‌ها (صاحبان خرد که درخواست‌های آن‌ها در آیات سابق گذشت) را پذیرفت (و فرمود) من عمل هیچ عمل‌کننده‌ای از شما را که زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد. این آیه اشاره به عدم تبعیض میان مردان و زنان اشاره دارد، بر همان عدالت دلالت دارد و نشان می‌دهد که خداوند حق هیچ‌کسی را نادیده نمی‌گیرد. در جامعه اسلامی نیز اگر عدالت برقرار باشد، امنیت نیست برقرار است.

نتیجه‌گیری

امنیت از نظر لغت به معنای آرامش یافتن نفس، ضد خوف و نگرانی است و عبارت است از وضعیتی که انسان نسبت به جان، مال و ناموس و حیثیت خود اطمینان داشته باشد که مورد تهدید نیست. با این نگاه، امنیت از ضرورت‌های جامعه به شمار می‌رود و در صورت فقدان آن، اعضای جامعه مخصوصاً زنان دچار آسیب شده و نمی‌توانند به صورت کارآمد در جامعه حضور فعال داشته باشند. مهم‌ترین راهکارهای فردی امنیت اجتماعی زنان، کیفیت حضور زنان در جامعه و رعایت حد و مرزهایی است که باید زنان برای حضور اجتماعی در نظر بگیرند. همچنین عفاف و حجاب (پوشش مناسب و پاک‌دامنی)، پرهیز از خودآرایی و آشکار شدن نامناسب در جامعه نیز می‌تواند برای امنیت زنان مؤثر باشد؛ زیرا حجاب، عفت، علم، حیا، ادب، اخلاق و... از سجایای انسانی است. بنابراین زنان جامعه اسلامی باید به باطن و سیرت اهمیت بدهند و در کنار زیبایی ظاهری، زیبایی‌های معنوی را نیز به دست آورند. وظیفه زن و مرد مسلمان ایمان راسخ و قوی، تقوا و پرهیزگاری است و تنها راهی است که انسان را به کمال می‌رساند. برای تأمین امنیت زنان علاوه بر خود شخص، اعضای جامعه نیز نقش دارند که آن را راهکارهای اجتماعی نامیده‌اند. برای کاهش اختلالات و فسادهای اجتماعی و تأمین امنیت زنان در اجتماع، ایجاد نظم در محیط اجتماعی است؛ زیرا محیط به صورت مستقیم یا غیرمستقیم روی رفتار و

کردار شخص تأثیر می‌گذارد.

همچنین مهم‌ترین اهداف یک جامعه سالم رعایت عدالت اجتماعی و اجرای امر به معروف و منع از زشتی‌ها و از بین بردن ابزار و زمینه‌های گناه است. در صورتی که به این راهکارها توجه جدی شود، نه تنها امنیت زنان تأمین می‌شود، بلکه جامعه نیز از انواع ناهنجاری‌ها و انحرافات جسمی، روحی و روانی مصون خواهند بود.





فهرست منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

۱. ابن ابی جمهور احسائی، محمد بن علی، (۱۴۰۳ق)، *عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة*، قم: نشر سیدالشهدا^(ع).
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، بیروت: دار صادر.
۳. اسماعیل بن حماد جوهری، (۱۳۶۹)، *الصحاح تاج اللغة*، تهران: نشر امیری.
۴. اکبری، محمد رضا، (۱۳۷۷)، *تحلیل نو و عملی از حجاب در عصر حاضر*، اصفهان: نشر پیام عترت.
۵. باری بوزان، مردم، (۱۳۷۸)، *دولت‌ها و هراس*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۶. تقوی، سید رضا، (۱۳۸۴)، *تأملات فرهنگی*، تهران: تقوی.
۷. خسرو باقری، (۱۳۸۳)، *نگاهی دوباره به تربیت اسلامی*، تهران: انتشارات مدرسه.
۸. راجی، عبدالقدوس، (۱۳۹۰)، *نظام سیاسی اسلام*، کابل: انتشارات رسالت.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۳۸۳)، *مفردات الفاظ القرآن الکریم*، (تحقیق: صفوان عدنان داوودی)، قم: ذوی القربی.
۱۰. سایغ، یزید، (۱۳۷۷)، *کشورهای درحال توسعه*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۱. سجستانی، ابوداود سلیمان بن اشعث، (بی تا)، *سنن بن ابی داوود*، بی جا: بی نا.
۱۲. طباطبایی یزدی، محمد کاظم، (۱۴۰۹)، *العروه الوثقی*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۳. طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۷۴)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر نشر اسلامی.
۱۴. عمید، حسن، (۱۳۷۴)، *فرهنگ عمید*، تهران: امیرکبیر.
۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، *اصول کافی*، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۱۶. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.



۱۷. معین، محمد، (۱۳۸۶)، فرهنگ فارسی معین، تهران: نشر ادنا.
۱۸. مکارم شیرازی ناصر و همکاران، (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، ج ۳۲، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۱۹. موسوی خمینی، سید روح الله، (۱۳۹۰)، تحریر الوسیله، قم: دفتر نشر اسلامی.
۲۰. موسوی خمینی، سید روح الله، (بی تا)، استفتائات، قم: دفتر نشر اسلامی.
۲۱. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، (۱۴۲۳)، صراط النجاة فی اجوبة الاستفتائات، قم: نشر فذک.
۲۲. میر عرب، مهرداد نیم، (۱۳۸۵)، نگاهی به مفهوم امنیت، مجله علوم سیاسی، بهار ش ۹.
۲۳. ناهید طیبی، حجاب و عفاف مروری دوباره، مجله پیام زن، شماره .
۲۴. نویدنیا، منیژه، (۱۳۸۸)، امنیت اجتماعی روایتی جامع، گزارش پژوهشی.
۲۵. همتیان، علی اصغر، (۱۳۹۲)، امنیت اجتماعی درآموزه های وحیانی، قم: مؤسسه بوستان کتاب.

ویژگی‌های دوران جوانی و مدیریت آن‌ها از منظر قرآن،

روایات و علوم تربیتی

محمد کریم امیری^۱

چکیده

دوران جوانی یکی از دوران حساس در زندگی انسان است و ویژگی‌های مختلفی به همراه دارد. شناخت این ویژگی‌ها برای متولیان تربیتی برای مدیریت و جهت‌دهی درست جوانان، نقشی اساسی دارد. استفاده از ظرفیت این ویژگی‌ها، توانمندی‌هایی ایجاد می‌کند که می‌شود برنامه صحیح‌تری برای رشد تربیتی جوان، در دستور کار قرار داد. در این مقاله به دنبال پاسخ این سؤال هستیم که ویژگی‌های دوران جوانی باید چگونه مدیریت شود که تربیت قرآنی و معنوی جوانان جامعه بینجامد؟ اطلاعات و داده‌های این مقاله به صورت کتابخانه‌ای جمع‌آوری و سپس با روش تحلیلی و توصیفی تدوین شده است. براساس یافته‌های این تحقیق، گرایش به دین و معنویت، کمالگرایی و زیبایی خواهی، انعطاف پذیری و برخورداری از توانایی‌های عقلی و حساسیت در برابر اندیشه‌ها و باورها، از جمله ویژگی‌های دوران جوانی است. علوم تربیتی نیز برای جوان خصوصیاتى مانند تنش‌های روانی شدید، استقلال خواهی، مشارکت‌جویی، طغیان‌گرایی، گروه‌گرایی و تغییرات اخلاقی را برمی‌شمارد. از ویژگی‌ها اگر بر اساس آموزه‌های قرآنی و علوم تربیتی، درست مدیریت شود، جوانان در مسیر درست قرار خواهند گرفت.

کلیدواژه‌ها: جوان، ویژگی‌های دوران جوانی، انعطاف‌پذیری جوان، علوم تربیتی، قرآن کریم

۱. گروه قرآن و علوم تربیتی، مجتمع آموزش عالی قرآن و حدیث، جامعه المصطفی العالمیه، سرپل، افغانستان.

ایمیل: m.karim.amiri@gmail.com

مقدمه

برای اینکه جوان را بشناسیم و نیازهای معرفتی و تربیتی او را فراهم کنیم، لازم است که از توانایی‌های مختلف و ویژگی‌های او باخبر باشیم تا با اطلاع از توانایی‌ها با جوان ارتباط برقرار کنیم. از طرفی انحطاط یا پیشرفت هر کشور یا جامعه‌ای با نسل جوان آن رقم می‌خورد. هدایت و رشد جوان هم با توجه به اطلاع از ویژگی‌های او میسر می‌شود. نوشتار حاضر سعی دارد به دنبال پاسخ این سؤال را «ویژگی‌های دوران جوانی باید چگونه مدیریت شود که تربیت قرآنی و معنوی جوانان جامعه بینجامد»؟ فراهم کند و به بیان برخی از ویژگی‌های این دوران بپردازد. شناخت ویژگی‌های دوران جوانی این هدف را برآورده می‌سازد که چگونه با جوان ارتباط بگیریم و چگونه بتوانیم از ظرفیت‌های وجودی و استعداد‌های او در راستای تربیت درستش و در راستای پیشرفت جامعه و کشور بهره لازم را ببریم.

۱. مفهوم شناسی

جوان به معنای شَبَاب که در مقابل پیری، آمده است. (معین، ۱۳۸۶، ۱: ذیل واژه) معنای فتنی و شَبَاب در عربی برای لغت جوان بیان شده و فتنی از ریشه فتوبه معنای شادابی و طراوت است. شَبَاب از ریشه شَبَب به معنای شکوفایی و دارای طراوت است. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ذیل واژه)

اینکه جوانی از کدام سن شروع می‌شود یا در کدام سن ختم می‌شود، در بین اهل فن اشتراک نظر وجود ندارد. البته برخی نیز جوانی را دایره مدار سن قرار نداده‌اند، بلکه آن را بر محور ویژگی‌ها و اوصاف اشخاص بحث و تحلیل کرده‌اند. براین اساس جوانی یعنی عبور از ویژگی‌ها و اوصاف کودکی. چنانکه آورده‌اند: «جوانی مدخل زندگی بزرگسالی است؛ مرحله‌ای که دیگر نشانی از صفات کودکی وجود ندارد و فرد از نظر شکل شبیه بزرگسالان است و پس از سپری شدن تحولات بلوغ در طول نوجوانی، ایام جوانی فرامی‌رسد». (سلیمان‌نفر، ۱۳۸۴: ۳۸)



۲. ویژگی‌های قرآنی جوان

۱-۲. گرایش به دین و معنویت

سنین نوجوانی و جوانی را دوران بیداری مذهبی می‌دانند. در این دوران، تمایلات ایمانی و مذهبی در جوان زنده شده و او علاقه‌مند می‌شود که از علل و مفاهیم آن باخبر شود، آفریننده جهان را بشناسد و از مسائل مربوط به عبادت، مرگ و حیات و بالاخره فلسفه آفرینش سردرآورد. در مواردی نیز تردیدهایی درباره مسائل مذهبی در او پدید می‌آید که نیازمند راهنمایی است.

در داستان حضرت موسی نیز تعدادی از جوانان بودند که به او ایمان آوردند. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِّنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَتْهُمْ أَنِ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ؛ (یونس: ۸۳) (در آغاز) هیچ‌کس به موسی ایمان نیاورد، مگر گروهی از فرزندان قوم او (آن‌هم) با ترس از فرعون و اطرافیانش که مبدا آن‌ها را شکنجه کنند؛ زیرا فرعون، برتری جویی در زمین داشت و از اسراف‌کاران بود.

۲-۲. نیروی جسمی

نیرو و قدرت جسمانی یکی دیگر از ویژگی‌های دوره جوانی است. قرآن دوره کودکی و نوجوانی را یک دوره حساب می‌کند و از دوره جوانی را دوره قدرتمندی می‌داند. این دوره است که انسان به حد زیادی از قدرت بدنی و توان جسمی می‌رسد و از نظر فکری هم رشد قابل توجهی می‌کند. قرآن کریم می‌فرماید:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْئًا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ؛ (روم: ۵۴) خدا همان کسی است که شما را آفرید، درحالی‌که ضعیف بودید. سپس بعد از ناتوانی، به شما قوت بخشید و باز بعد از قوت، ضعف و پیری قرارداد. او هر چه بخواهد، می‌آفریند و دانا و توانا است.

این آیه دلالت بر توانمندی و نیروی زیاد جوانی دارد. انسان‌ها در اول خلقت خود قادر به دور کردن حتی یک مگس از خود نیست یا حتی نمی‌تواند آب دهان خودش را نگه دارد. قدرت راه رفتن و غذا خوردن را نیز ندارد. از طرفی هیچ چیزی

نمی‌داند؛ اما همه این موارد به تدریج برای انسان حاصل می‌شود و رفته‌رفته به یک توانمندی قابل توجهی می‌رسد تا جایی که از نظر جسمی دارای قدرت و نیرومندی فوق‌العاده می‌گردد و از نظر فکری نیز به کمال می‌رسد. جوان باید توجه داشته باشد که همه این استعدادها و توانایی‌ها را ارج نهد و اینکه این توانمندی به او عاریه داده شده است و طبق آیه شریفه همین توان و نیروی جوانی پس از مدتی دوباره از او گرفته می‌شود. بنابراین فراز و نشیب‌های زیادی بر انسان‌ها حاکم است. جوان این استعداد و نیروی جوانی را باید برای کسب کمالات انسانی و معارف الهی و خشنودی و شناخت خداوند به کار ببندد. امام علی^(ع) می‌فرماید: «عَرَفْتُ اللَّهَ سَبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَحَلِّ الْعُقُودِ وَنَقْضِ الْهَمَمِ؛ خداوند را به وسیله بَرَهَم خوردن تصمیم‌ها، فسخ پیمان‌ها و نقض اراده‌ها شناختم». (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸، ۱: ۵۴) این یعنی آیات و نشانه‌های خداشناسی در ایام جوانی، فراوان است و جوان باید آن‌ها کشف کند و از طریق آن‌ها به خداشناسی لازم برسد.

۲-۳. زیبایی خواهی و کمال جویی

علاقه به زیبایی و خودآرایی یک امر طبیعی در دوره جوانی است. اسلام که یک دین جامع است و به همه جوانب زندگی بشری اعم از مادی و معنوی توجه خاصی دارد، به بهره بردن از زیبایی، مانند شانه کردن مو، استفاده از عطرها و نیز توجه به بهداشت بدن و... بسیار سفارش کرده است. در روایت آمده است، «ان الله يحب الجمال والتجمل؛ خداوند، زیبایی و خودآرایی را دوست دارد». (طوسی، ۱۴۱۴: ۲۷۵) مهم این است که میل به خودآرایی باید در حد طبیعی و فطری باشد تا باعث انحراف جوانان نگردد؛ زیرا بسیار دیده‌ایم جوانانی که (دختر یا پسر) به سبب افراط در خودآرایی به راه‌های اشتباه کشیده شده‌اند. علاوه بر این، زیاده‌روی در خودآرایی ممکن است منشأ بیماری و سواس شود و عامل اختلال‌های روحی گردد و شخص را از فعالیت‌های حیات‌بخش بازدارد. جوانان باید جمال و زیبایی را برای خود جمال و زیبایی بخواهند، نه برای جلب توجه دیگران؛ زیرا وقتی می‌توان زیبایی را در همه جا رعایت کرد که فی‌نفسه برای آن ارزش قائل شد؛ اما اگر صرفاً برای برانگیختن دیگران



باشد، ممکن است جوانان را در مسیر ناپسند ریاکاری و خودپرستی قرار دهد. برای دختران، خودآرایی باید در محدوده شریعت مقدس الهی باشد. قرآن کریم درباره استفاده از زینت می‌فرماید:

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ؛
(اعراف: ۳۱) ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید! و (از نعمت‌های الهی) بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی‌دارد.

۲-۴. نرم‌دلی و انعطاف‌پذیری

نرم‌دلی یکی از اموری است که قرآن کریم به آن اشاره دارد. وقتی برادران یوسف از این عمل خود پشیمان شدند و به نزد پدرشان آمدند تا توبه کنند، پاسخ پدر چنین در قرآن نقل می‌شود: «قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (یوسف: ۹۸) گفت: به‌زودی برای شما از پروردگار آمرزش می‌طلبم که او آمرزنده و مهربان است». اما همین برادران وقتی نزد یوسف آمدند، حضرت به ایشان فرمود: «قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛ (یوسف: ۹۲) یوسف گفت: امروز ملامت و توییخی بر شما نیست! خداوند شما را می‌بخشد و او مهربان‌ترین مهربانان است. «تفاوت گفتار یوسف و پدرش در این است که یوسف همان لحظه آن‌ها را بخشید، ولی یعقوب به آن‌ها گفت که به‌زودی از پروردگار برای شما آمرزش می‌طلبم. این دو نوع گفتار حکایت از تفاوت شخصیت یوسف جوان با یعقوب بزرگسال دارد». (حسینی زاده، ۱۳۹۱: ۸۴)

از اسماعیل بن فضیل نقل شده است که از امام صادق^(ع) در مورد تفاوت‌های بین گفتار حضرت یعقوب و سخن یوسف سؤال کردم، یکی از پاسخ‌های حضرت به من این بود فرمود: «لِأَنَّ قَلْبَ الشَّابِّ أَرْقُ مِنْ قَلْبِ الشَّيْخِ؛ قلب جوان نرم‌تر از قلب کهنسالان است». (صدوق، ۱۳۸۶، ۱: ۵۴)

۲-۵. الگوپذیری

حس الگوپذیری یک امر تکوینی برای جوانان است. جوان همواره به دنبال کسانی

که راه را به درستی پیموده‌اند، می‌گردد. لذا نویسنده‌ای بیان می‌دارد:

با نظر به فطری بودن حس کمال‌طلبی، جوانان برای تکوین شخصیت روحی و فکری و اجتماعی خویش، همواره سعی می‌کنند افرادی را که از نظر مادی یا معنوی به کمال رسیده‌اند، الگوی خویش قرار دهند، گرچه بعضی در تشخیص الگوهای واقعی و به کمال رسیده، اشتباه می‌کنند. دنیای غرب که به این خواسته و نیاز جوانان پی برده است، در اشاعه الگوهای کاذب و شخصیت‌های دروغین می‌کوشد تا جوانان را از هویت انسانی خویش جدا نماید. به همین دلیل به معرفی هنرپیشه‌های فاسد سینما، ورزشکاران بی‌بندوبار، قهرمانان بی‌شخصیت و خوانندگان پست می‌پردازد و آنان را الگو معرفی می‌کند، البته آن‌ها همه این کارها را در پرتو امور مقدسی، مانند ورزش، هنر، دفاع و نشاط روحی به خورد جوانان می‌دهند. ناگفته نماند اصل حس تقلید و الگوپذیری در جوانان مضر نیست، بلکه از عوامل پیشرفت آنان در مسائل فردی و اجتماعی است؛ زیرا با این حس است که جوانان می‌توانند از موفقیت‌هایی که دیگران کسب کرده‌اند استفاده کنند. (سهراب پور، ۱۳۹۳: ۸)

اسلام با توجه به نیاز جوانان به الگوی مناسب سفارش می‌کند که بهترین الگوهای شما پیامبران به خصوص رسول مکرم اسلام^(ص) و حضرت ابراهیم^(ع) است. قرآن کریم می‌فرماید:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا؛ (احزاب: ۲۱) مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا^(ص) سرمشق نیکویی بود، برای آن‌ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.

همچنین در آیه دیگری به اسوه بودن حضرت ابراهیم^(ع) و کسانی که با او بودند، اشاره می‌کند:

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ؛ (ممتحنه: ۴) برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند، وجود داشت.

۳. ویژگی‌های روایی جوان

۳-۱. ضمیر پذیرا و مستعد

دوران جوانی از دید روایات، یک فصل ممتاز و ارزشمند برای شناخت خود و



خودسازی است. به گونه‌ای که قلب جوان خالی از همه شبهات و مشکلات معرفتی است و اینکه جوان هرچه را در قلب خویش قرار دهد، همان در آن به استحکام می‌رسد و تثبیت می‌شود.

حضرت امام علی^(ع) می‌فرماید: *وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ*؛ همانا دل جوان، مانند زمین خالی از حاصل است که هر چه در آن بکارید، همان را می‌پذیرد. (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸، ۱: ۳۳۷)

رسول مکرم اسلام^(ص) می‌فرماید:

من تعلم العلم في شبابه كان بمنزلة النقش في الحجر و من تعلمه و هو كبير كان بمنزلة الكتابة على وجه الماء؛ هر کس در جوانی چیزی یاد بگیرد، مانند آن است که بر روی سنگ نقش و حک می‌کند، ولی کسی که در پیری چیزی یاد بگیرد مانند آن است که بر روی آب چیزی می‌نویسد. (مغربی، بی‌تا، ۱: ۶۸)

۲-۳. برخوردار از استعدادها و توانایی‌های عقلی و ادراکی زیاد

تحولات فکری در جوانان بسیار پرمایه است. هوش و استعداد آنان به اوج تکامل خود می‌رسد و ابعاد ذهن توسعه می‌یابد. در جنبه خرد و ادراک، عقل او در حال رشد و کمال است. او دائماً سرگرم تجربه و آزمایش است و می‌خواهد از حقایق امور سر درآورد.

امام صادق^(ع) از امام علی^(ع) نقل می‌کند که می‌فرماید:

يَغْرِ الصَّبِيُّ لِسَبْعٍ وَ يُؤَمَّرُ بِالصَّلَاةِ لِسَبْعٍ وَ يَفَرَّقُ بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ لِعَشْرِ وَ يَحْتَلِمُ لِأَرْبَعِ عَشْرَةٍ وَ مُنْتَهَى طَوْلِهِ لِأَحَدَى وَ عَشْرِينَ وَ مُنْتَهَى عَقْلِهِ لِثَمَانٍ وَ عَشْرِينَ إِلَّا التَّجَارِبَ؛ دندان‌های شیری کودک در هفت سالگی می‌ریزد و در نه سالگی باید به نماز امر شود و در ده سالگی رختخواب آن را از هم جدا می‌شود و در ۲۱ سالگی قد او به نهایت خود می‌رسد و در ۲۸ سالگی به بالاترین رشد عقلی می‌رسد، مگر تجربه‌ها که پس از این نیز افزوده می‌شود. (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۹: ۳۶۴)

۳-۳. دانش اندک جوان

توانمندی جوان به این معنا نیست که جوان در حال حاضر از تمام آگاهی‌های لازم

برخوردار است، بلکه جوان با ورود خویش به دوران جوانی تمام زمینه‌های کسب علم را در خود ایجاد می‌کند و با مقایسه با دوران کودکی در دوران جوانی از استعداد بیشتر و آمادگی زیادی در کسب علم و دانش قرار دارد. با این حال جوان در فقر اطلاعاتی بیشتری قرار دارد و این امر در اول جوانی بیشتر خودش را نشان می‌دهد. در روایات اسلامی به این مطلب توجه شده است که علم و دانش جوان کم و اندک است و به همین جهت جهالت و نادانی او زیاد است. به همین دلیل لغزش‌های جوان پذیرفته و خود او معذور است. چنانکه در روایتی از امام علی^(ع) می‌خوانیم: «جَهْلُ الشَّابِّ مَعْذُورٌ وَعِلْمُهُ مُحَقُّورٌ؛ نادانی جوان معذور، و دانش او خوار شمرده شده است». (آمدی تمیمی، ۱: ۱۰۱)

۳-۴. حساسیت روحی و زودرنجی

جوان از نظر جسمی و بدنی دارای رشد قابل توجهی می‌شود، ولی از نظر عاطفی و احساسات بسیار تحمل او کم است، عتاب و سرزنش را قبول نمی‌کند و سریع در مقابل هرگونه سرزنش، واکنش نشان می‌دهد. «از این رو، باید بسیار مواظب بود و در گفتار و رفتار با او جانب احتیاط را بیشتر مراعات کرد. حساسیت و زودرنجی جوان، بیشتر برای نشان دادن خود است و به تدریج و با کسب استقلال و فروکش غرایز و کسب تعادل روانی که گاه از آن به پختگی تعبیر می‌شود، کاهش می‌یابد». (حسینی زاده، ۱۳۹۱: ۷۶)

در برخی از روایات نیز این مطلب به دست می‌آید که جوانان دچار حساسیت، زودرنجی و دل‌آزردگی می‌شود در حدیثی از امام علی^(ع) آمده است که می‌فرماید: «إِذَا عَاتَبْتَ الْحَدَّثَ فَاتْرُكْ لَهُ مَوْضِعًا مِنْ ذَنْبِهِ لِئَلَّا يَحْمِلَهُ الْإِخْرَاجُ عَلَى الْمُكَابَرَةِ؛ هرگاه جوانی را توبیخ کردی راهی برای او در توجیه گناهش بازگذار تا موجب لجابت و دشمنی او نشود». (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸، ۲۰: ۳۳۳)

۳-۵. شتاب به سوی حسنات و معنویات

حضرت امام صادق^(ع) می‌فرماید: «عَلَيْكَ بِالْأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَيَّ كُلِّ خَيْرٍ؛



جوانان را دریابید که آنان شتاب بیشتری برای امور خیر دارد». (حمیری، ۱۴۱۳: ۱۲۸)
بر اساس این راهنمایی آن حضرت، جوان را باید به‌سوی خیرات، خوبی‌ها، امور مثبت اجتماعی و فردی و به‌سوی صفات فردی مثبت راهنمایی کرد؛ زیرا قلب رقیق و ذهن او برای جذب امور معنوی فعال‌تر است.

۳-۶. مورد مباهات خداوند و ملائکه

جوانی که زیبایی و نیک‌سیرتی خود را در راه خداوند هزینه کند، از بهترین خلایق نزد خداوند شمرده شده و از زمره کسانی می‌شود که خداوند و ملائکه به او مباهات می‌کنند. رسول مکرم اسلام (ص) می‌فرماید:

إِنَّ أَحَبَّ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى شَابٌّ حَدَّثَ السَّنَّ فِي صُورَةٍ حَسَنَةٍ، جَعَلَ شَبَابَهُ وَجَمَالَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى، ذَاكَ الَّذِي يُبَاهِي اللَّهُ تَعَالَى بِهِ مَلَائِكَتَهُ، فَيَقُولُ: هَذَا عَبْدِي حَقًّا؛ هَمَانَا محبوب‌ترین خلق نزد خداوند، نوجوانی (جوان) زیبارویی است که جوانی و زیبایی خود را برای خدا و در راه اطاعت او قرار می‌دهد. او کسی است که خدا به او بر ملائکه مباهات می‌کند و می‌گوید: این بنده واقعی من است. (متقی هندی، ۱۴۰۹، حدیث ۴۳۱۰۳)

۳-۷. همت و عزم راسخ

یکی از ویژگی‌های دوره جوانی همت و عزم راسخ است. او در این دوران به‌شدت به‌طرف کار، تلاش، حرکت و فعالیت چند برابر از خود نشان می‌دهد و تصمیم‌های بزرگ و سختی می‌گیرد. گاهی می‌خواهد آن‌قدر درس بخواند که استاد شود، گاه به کارهای فنی و حرفه‌ای علاقه نشان می‌دهد و عزم به یادگیری آن می‌کند، گاه می‌خواهد انواع ورزش‌های رزمی را تعلیم ببیند و... در حقیقت این عزم و تصمیمی جوان به همت او بستگی دارد، هرچه همت جوان بلند باشد، لازمه‌اش انجام کارهای بزرگ از سوی جوان است. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَأَشْرَافَهَا، وَيَكْرَهُ سَفْسَافَهَا؛ خداوند متعال کارهای والا و شریف را دوست دارد و کارهای پست و حقیر را خوش ندارد. (متقی هندی، ۱۴۰۹، حدیث ۴۳۰۲۱)

بر این اساس جوانی که همت او پایین و پست است و تصمیمات بسیار کوچک

برای زندگی خود دارد، هیچ‌گاه در زندگی موفق نخواهد بود. ارزش انسان‌ها و از جمله جوانان با همت او سنجیده می‌شود. چنانکه امام علی^(ع) می‌فرماید: «قَدَرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدَرِ هِمَّتِهِ؛ ارزش آدمی به قدر همت او است». (نهج البلاغه، حکمت ۴۷) همت در فرهنگ کلامی و عملی معصومین^(ع) جایگاه بسیار والایی دارد؛ به گونه‌ای که امام سجاده^(ع) در دعای خود سخن از درخواست همت بلند دارد و می‌فرماید: «... از همت، عالی‌ترین آن را... عطایم کن». (امام سجاده، ۱۳۷۴، دعا ۳۹)

همت بلند و عزم راسخ، جوان را به سمت وسوی رشد و تکاپو سوق می‌دهد و از زندگی یکنواختی و راکد رهایی می‌بخشد. بلندهمتی، بزرگی، وقار، غیرت، حیا، شجاعت و عزت نفس به همراه دارد. امیرالمؤمنین علی^(ع) می‌فرماید: «الْجَلَمُ وَ الْأَنَاةُ تُوَافِقَانِ يَنْتَجِهُمَا عُلُوُّ الْهِمَّةِ، بردباری و وقار دو همزادند که از بلندهمتی زائیده می‌شوند». (نهج البلاغه، حکمت ۴۶۰) هرچه همت جوان بلند باشد، از شجاعت بیشتری برخوردار است. «شُجَاعَةُ الرَّجُلِ عَلَى قَدَرِ هِمَّتِهِ؛ شجاعت مرد به اندازه همت او است». (آمدی تمیمی، بی‌تا: حدیث ۵۷۶۳) «مَنْ صَغُرَتْ هِمَّتُهُ بَطَلَتْ فَضِيلَتُهُ» هر که همتش کوچک باشد، فضیلتش از بین برود». (آمدی، حدیث ۸۰۱۹) بیماری دیگری که از کوتاه همتی و سستی اراده حاصل می‌شود، حسادت نسبت به دوستان است. جوانی که همت و اراده‌اش متوقف شود و به امور پست بپردازد، به کم‌ها و به زشتی‌ها قانع و راضی می‌شود. امام علی^(ع) فرمودند: «مِنْ صِغَرِ الْهِمَّةِ حَسَدُ الصَّدِيقِ عَلَى النِّعْمَةِ؛ حسادت بر نعمت دوست، از دون همتی است». (آمدی، حدیث ۱۰) همت انسان با رحم و مروت گره‌خورده است چنانکه امام حسن مجتبی^(ع) می‌فرماید: «لَا مُرُوءَةَ لِمَنْ لَا هِمَّةَ لَهُ؛ کسی که همت ندارد، مروت ندارد». (مجلسی، بی‌تا، ۷۵: ۱۱۱)

۴. ویژگی‌های جوان از نگاه علوم تربیتی

۴-۱. رشد جسمی

یکی از ویژگی‌های دوره جوانی استعداد و توانایی بر رشد جسمی جوان است. در



سن جوانی رشد جسمی بسیار سریع و با قدرت پیش می‌رود. البته رشد جسم انسان در همه حال وجود دارد؛ اما در سن جوانی با ترشح هورمون‌های بلوغ، تغییرات و تحولات جسمی در وجود جوان بروز می‌کند که نسبت به دیگر زمان‌ها بسیار خاص است. تغییرات مانند رویدن مو در صورت و نقاط دیگر بدن، زمخت شدن صدا و پدید آمدن نیروی شهوت و تغییرات دیگری مانند بلند شدن قد و اضافه شدن وزن در بدن جوان است. البته در این میان خوراک جوان بسیار مهم است و باید دقت شود که به موازات رشد بدنی و جسمی جوان خوراک او نیز تقویت شود. این بدان جهت است که رشد جسمی جوان نیاز به نیرویی دارد که از خوراک اخذ می‌نماید. (ر.ک. قائمی، ۱۳۷۰: ۵)

۲-۴. بیداری مذهبی

بیداری مذهبی یکی دیگر از ویژگی‌های جوانی است. او در این دوره تلاش می‌کند تا بفهمد که این جهان چگونه است. خالق این جهان کیست؟ علل پدید آمدن این جهان چیست. از چگونگی انجام عبادات، مرگ و حیات در جهان دیگر سر در بیاورد. البته در برخی از موارد نیز دچار شک و تردید می‌شود که باید متولیان امر تربیت او، موارد مشکوک را به خوبی برای او تشریح نماید تا پاسخ صحیح‌تری بیابد. (ر.ک. احمدی، ۱۳۹۳: ۵۹) در همین راستا است که حضرت امام خمینی (ره) از همه دانشمندان و متفکران درخواست می‌کند که مکتب اسلام را به جوانان تشریح نمایند، مجامع دینی و مذهبی برای جوانان فراهم آورید تا آنان به‌سوی فساد سوق نیابد. (خمینی، ۱۳۸۶: ۱؛ ۹۹) البته باید شور و اشتیاق مذهبی جوان را به‌سوی امور خیر، تعاون، مبارزه با فساد، مبارزه با استثمار و مبارزه با استضعاف و نیز آزادی‌خواهی و عدالت محوری و دوری از ظلم سوق دارد.

۳-۴. تنش‌های روانی شدید

یکی از ویژگی‌های دوره جوانی تنش‌های روانی شدید است. و به همین جهت به نام‌های مختلف نام‌گذاری شده است مثلاً استانی هال «از آن به دوران طوفان و فشار

یاد می‌کند، «پیاژه» جوانی را دوره آشوب درونی و انقلاب شخصی می‌نامد، «لوین» آن را دوره بی‌سروسامانی می‌خواند، «افلاطون» جوان را شراب زده تعریف می‌کند «حاجی ده آبادی، ۱۳۸۶: ۲۹» برخی از پژوهشگران این دوره را چنین توصیف کرده‌اند: «این دوره را به این دلیل که استعدادهای مختلف انسان به سطح بی‌سابقه از رشد و فعلیت می‌رسد، می‌توان دوران انفجار نیروهای خفته و فوران انگیزه‌های مختلف نامید. انگیزه‌های شکوفا شده این دوره سیری ناپذیر است». (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۵: ۲: ۱۸۵)

۴-۴. استقلال‌خواهی و مشارکت‌جویی

جوان تا قبل از دوره جوانی زیاد به مستقل بودن انجام امور علاقه نشان نمی‌دهد، ولی وقتی به سن جوانی می‌رسد، به انجام کارها توسط خودش علاقه شدیدی دارد. چنانچه نویسنده‌ای می‌گوید:

کودکان تا به دوره جوانی می‌رسند، به استقلال و وابسته نبودن، علاقه بسیار پیدا می‌کنند. آن‌ها علاقه‌مند می‌گردند کارهایشان را خود انجام دهند و در اموری مانند تحصیل، انتخاب شغل و حرفه، انتخاب دوست و همسر، پوشیدن لباس و رفت و آمدها، خود تصمیم بگیرند. این حس که خداوند حکیم در وجود آنان قرار داده، زیربنای اعتمادبه‌نفس، موفقیت در جامعه و مسئولیت‌های اجتماعی است. بنابراین جوانان عزیز باید مواظب باشند، ضمن اشباع حس استقلال‌طلبی خویش از تذکرها و راهنمایی‌های والدین خود که در مسائل زندگی از تجربه بیشتری برخوردار هستند، کمال استفاده را ببرند. (صافی گلپایگانی، ۱۳۹۰: ۳)

۴-۵. آرزومندی جوان

در سن جوانی انواع و اقسام خیالات و آرزوها در ذهن جوان می‌گذرد. او در دنیای افکار خویش سیر می‌کند. نویسنده می‌نویسد: «جوانان و نوجوانان شهروندان شهر آرزوهایند. این امر تا حدودی طبیعی است؛ زیرا خیالات و آرزوها نوعی ارضای خاطر را برای جوانان به ارمغان دارد و به حکم «وصف العیش نصف العیش» پرواز در دنیای افکار، توهمات و تخیلات می‌تواند نوعی لذت‌های روحی، هرچند زودگذر



را به دنبال داشته باشد». (امینی، ۱۳۹۲: ۳۹)

آری جوان با غوطه‌ور شدن در آرزوهای خود زندگی می‌کند و همین غریزه اگر درست و صحیح هدایت نشود به عنوان یک خطر می‌تواند در جوان تأثیر منفی بگذارد و مقدمات سقوط و انحطاط را برای او رقم بزند. آرزوهای دور دراز و دست‌نیافتنی همواره جوان را به فضای غیر واقعی سوق می‌دهد و او با این آرزوهای دست‌نیافتنی و تداوم آن‌ها دچار سرگشتگی می‌شود و چه بسا منجر به مشکلات روحی شود. لذا کنترل و هدایت صحیح این آرزوها به لحاظ تربیتی یک امر حتمی و ضروری است.

۴-۶. طغیان غرایز

جوانان در دوره جوانی از احساسات و تمایلاتی بسیاری برخوردارند و این بعد چنان قوی می‌شود که گاهی امور عقلی و منطقی را بر نمی‌تابند و افراد که از قوه عقل و منطق استفاده می‌کنند، در نظرشان کوچک و حقیر می‌آیند. این گونه بروز احساسات و تمایلات گاهی جوان را با خطراتی مواجه می‌نماید و سبب می‌شود که جوان در مقاطعی تصمیماتی غیر منطقی و از روی احساسات بگیرد.

البته اصل وجود احساسات و غرایز مخصوص جوان نیست، بلکه در همه سنین این نیرو وجود دارد؛ اما این نیرو در جوان بسیار قوی ظهور و بروز دارد. چون انواع خواهش‌ها در وجودش به جوشش آمده است و از طرفی دیگر در کنترل این غریزه نیز هیچ گونه تجربه ندارد. از اینجا است که باید بسیار از خویش مراقبت نماید. جوان می‌تواند با استفاده از تقویت نیروی عقل و اراده و غور در معنویات بر احساسات و غرایز خویش فائق آمده و بر آن چیره شود؛ زیرا جوان اگر عقلش را تقویت نکند، حتماً قوه غضب و شهوتش غالب خواهد شد. لذا ضروری است که جوان باید در مرحله اول به تقویت تفکر، منطق و قوای عقل و معنوی خود بپردازد تا اسیر قوای مخالف عقل و منطق نشود.

بزرگان ما به سبب طوفانی شدن غرایز در جوانی، جوانی را از اقسام مستی و شعبه‌ای از جنون می‌دانند. البته این حکم برای جوانانی است که غرایز خود را کنترل نکرده‌اند، وگرنه جوانانی بوده و هستند که بر اثر رعایت تقوا و تعقل و اراده به مراتب بالایی رسیده‌اند و غرایز

را مقهور عقل خویش ساخته‌اند. (سهراب پور، ۱۳۹۳: ۹)

آلکسیس کارل می‌گوید:

حالات عاطفی، رنج‌ها و شادی‌ها و عشق و کینه ما هر لحظه در طرز تفکر مؤثر است. کسی که فکر می‌کند یا مطالعه و قضاوت می‌نماید، در عین حال ممکن است تحت تأثیر امیال و آرزوها و شهوات خود خوش‌بخت یا بدبخت، مضطرب یا آرام، بشاش یا افسرده باشد. به این ترتیب جهان در دیده ما بر وفق حالات عاطفی و فیزیولوژیکی که در عمق متغیر، شعور ما را در حین فعالیت فکری می‌سازد، نماهای مختلفی به خود می‌گیرد. می‌دانیم که عشق، کینه، خشم و ترس می‌تواند حتی منطق را منحرف و مختل سازد. (کارل، ۱۹۷۸: ۶۷)

۴-۷. گروه‌گرایی

گروه‌گرایی هم یکی از ویژگی‌های جوانان است. جوانان به اقتضای سن خود و تمایلاتی که دارد، علاقه‌مندند که همواره در گروه‌های عضو باشند و توانمندی و استعداد خود را بروز دهند. جوانان شدیداً از گمنامی و تنهایی تنفر دارند و علاقه‌مندند در یک گروه و تشکیلات با دیگر همسالان خود فعالیت کنند. تمایل به گروه و جمع که خداوند حکیم در فطرت جوانان قرار داده است، می‌تواند در پیشرفت اجتماعی و کسب تجارب و اعتماد به نفس آنان نقش بسزایی داشته باشد؛ اما نکته مهمی که جوانان باید بدانند، این است که سعی کنند خود را در گروه‌هایی قرار دهند که از هر جهت (مکتبی، اجتماعی، خانوادگی و غیره) سالم باشند و مربیان هم باید جوانان را به سوی گروه‌های سالم رهنمون گردند. (ر.ک. صافی گلپایگانی، ۱۳۹۰: ۷)

۴-۸. غریزه جنسی

یکی از ویژگی‌های مهمی که در جوان بروز می‌کند، غریزه جنسی است. وقتی جوان به سن بلوغ می‌رسد این غریزه به شکل طوفانی خودش را نشان می‌دهد و اینجا است که جوان به شکل افراطی میل به جنس مخالف پیدا می‌کند. البته وجود این غریزه طبق قانون خلقت برای تداوم نسل بشر امری لازم و ضروری است و از طرفی دیگر نیز یکی از عوامل لذت و کامیابی به شمار می‌رود.

نظریه‌های مختلف در میان اهل تحقیق درباره چگونگی بر خود و تعامل با



غریزه جنسی مطرح است که بر اساس دسته‌بندی سهراب پور به سه راهکار تقسیم می‌شود:

اول: نظریه کسانی است که معتقد به از بین بردن غریزه جنسی هستند و می‌گویند آمیزش جنسی، امری منفور و حیوانی است و در شأن انسان نیست. بسیار بوده‌اند کسانی که از این نظریه پیروی و خود را از یک امر طبیعی و خدادادی محروم کرده‌اند. کسانی هم بوده‌اند که تحت عنوان تکامل و تعالی روح، به چنین کاری دست زده‌اند. این راه، راه تقریط و ظلم به غرایز و طبیعت بشر است.

دوم: نظریه کسانی است که درست مخالف گروه اول هستند، یعنی کسانی که راه را به افراط پیموده‌اند و معتقدند که غریزه جنسی را در هر شرایطی باید اشباع کرد و به هیچ وجه نباید جلو آن را گرفت. البته به محدودیت‌های اجتماعی، قانونی، اخلاقی و مذهبی در این مورد نباید توجه کرد، بلکه سعادت انسان درگرو اشباع این غریزه در هر شرایط است. این نظریه که نظر فروید و پیروانش است، بزرگ‌ترین ضربه به پیکر اخلاق، عفت عمومی، ارزش‌های انسانی، جوامع بشری و جوانان زده است و بسیاری را به منجلاب فساد و تباهی کشانده است. این نظریه، هنگامی اثرهای منفی بیشتری دارد که توجیه علمی و روان‌شناسانه هم شود و چنین فرض شود که فطرت بشر، خواستار چنین اشباعی در غریزه جنسی است و اگر آن را محدود کنیم، صدمه‌هایی بر پیکر روان وارد کرده‌ایم. حال آنکه این فروید و پیروانش هستند که بزرگ‌ترین ضربه را بر روان انسان‌ها به‌ویژه نسل جوان وارد کرده‌اند.

سوم: راه اعتدال و راه فطرت است، نظریه پیامبران الهی و پیروان واقعی آن‌ها است. طبق این نظریه، نه سرکوبی مطلق غریزه جنسی پسندیده است و نه افراط و زیاده‌روی در این غریزه ممدوح است، بلکه این غریزه هم مانند سایر غرایز باید در حد طبیعی و فطری اشباع شود و در چارچوب مسائل خانوادگی، اخلاقی و اجتماعی به آن جواب مثبت داده شود. پس جوانان عزیز باید بدانند این غریزه بسیار قوی و تند است و همچون شعله آتش است که اگر زبانه بکشد، تمام فضایل را در وجود انسان می‌سوزاند و رودخانه‌ای است که اگر طغیان کند، همه چیز را می‌برد و تخریب



می‌کند، لذا جوانان باید در محدوده اصول اخلاقی، مذهبی و اجتماعی به اشباع این گزینه پردازند و بهترین راه برای این کار ازدواج است و اگر امکان ازدواج برایشان نیست با صبر و پاکدامنی در انتظار زمان ازدواج باشند و اهتمام ورزند از راه‌های شیطانی به اشباع این گزینه پردازند که عاقبت خوبی نخواهد داشت. (سهراب پور، ۱۳۹۳: ۱۵)

۴-۹. تغییرات اخلاقی

در سن جوانی یکی از اموری که برای جوان ظهور و بروز می‌کند، رفتار اخلاقی او است. گرچه رعایت مسائل اخلاقی در همه سنین و حتی در کودکی نیز برای انسان تا حدودی است، ولی در جوانی این حس و پابندی به مسائل اخلاقی در جوان رشد و نمو می‌کند و جوان به سوی رشد و تعالی اخلاقی بیشتر علاقه‌مند می‌شود و سعی می‌کند که یک شخص پاک، با انصاف و پاک‌دامن باشد. از این رو است که جوانان بیشتر به عدالت محوری تمایل دارند و از ظلم و ستم دوری می‌کند و حتی اگر در جای ظلمی صورت گیرد، همیشه سعی بر افشای آن و نیز از مظلوم همواره دفاع می‌کند. از طرفی دیگر جوان باید قدر این تحول اخلاقی را در خود ارج نهاد و همیشه در راستای رشد و ترقی اخلاقی خود گام‌های مطلوب‌تری بردارد تا بر اثر بی‌دقتی، این ویژگی در او کم‌رنگ نشده و چه‌بسا کاملاً مضمحل نشده از بین نبرد. از همه مهم‌تر خود جوان به ظالم تبدیل نگردد. چنان امام خمینی (ره) می‌فرماید: «ممکن است یک جوان خیلی مهذب و خوب باشد، لیکن به تدریج ظالم شود». (خمینی، ۱۳۸۶، ۱۸: ۱۵۷)

۱۰-۴. تغییرات عاطفی

وجود عواطف یکی از سرمایه‌های بزرگ و بسیار ارزنده دوره جوانی است، البته باید این ویژگی نیز مانند دیگر ویژگی‌ها در مسیر صحیح و درست طی طریق نماید تا در مسیر تکامل رهنمون شود. در سایه همین ویژگی است که مسائل اخلاقی مانند محبت، وفاداری، احترام، حمایت از پادگانان، دستگیری یتیمان، برای مظلوم پیا



خاستن و... به وجود می‌آید. وجود همه این موارد از نشانه‌های رشد و تکامل انسان است. آری در این دوره احساسات تند و تیز جوان تمام وجودش را فرا می‌گیرد و به همین جهت است که نیاز مبرم به مراقبت دارد، یکی از وظایف متولی تربیت جوان مراقبت و مواظبت بر این ویژگی است.

نتیجه‌گیری

ویژگی‌های متعددی از دیدگاه قرآن، روایات و نیز از نظر علوم تربیتی، برای جوان و دروان جوان جوانی برشمرده شده است. پدر و مادرها یا متولیان امور تربیتی وقتی ویژگی‌های جوان را بشناسند و بر اساس آن به امور تربیتی پردازند و به جوانان کمک کنند که این اوصاف و تغییرات رفتاری خود را به درستی مدیریت کنند. جوانان سرمایه‌های اساسی و مهم یک جامعه هستند و بر متولیان امور لازم است که زمینه‌های رشد و بالندگی آنان را در عرصه تعلیم و تربیت و کمالات معنوی فراهم کنند تا کشور و مردم از استعدادهای و توانایی‌های آنان در عرصه‌های گوناگون استفاده کنند.



فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن ابی الحديد، (۱۴۱۸ هـ)، شرح نهج البلاغة، بيروت: دار الكتب العلمية.
۲. ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴)، معجم مقاييس اللغة، قم: مكتب الإعلام الإسلامی.
۳. احمدی، احمد، (۱۳۹۳)، روانشناسی نوجوانان و جوانان، بی جا: نشر صغیر.
۴. امام سجاد، (۱۳۷۴) صحیفه سجادیه، بی جا: پیام آزادی.
۵. امینی، کبرا، (۱۳۹۲)، تربیت دینی جوانان در قرآن و روایات، (پایان نامه سطح ۳)، راهنما: حسین مهدی زاده، مشاور: محمدرضا قائمی نیا، قم: جامعه الزهرا.
۶. آمدی تمیمی، سیف الدین، (۱۴۱۰)، غرر الحکم و درر الکلم، قم: دار الکتاب الإسلامی
۷. جمعی از نویسندگان، (۱۳۷۵)، روان شناسی رشد (۲) با نگرشی به منابع اسلامی، تهران: سمت.
۸. حاجی ده آبادی، محمد علی و حسینی حسینی زاده، سید علی، (۱۳۸۶)، بررسی مسائل تربیتی جوانان در روایات، تهران: مرکز مطالعات فرهنگی شهر تهران.
۹. حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹)، وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۱۰. حسینی زاده، علی، (۱۳۹۱)، بررسی مسائل تربیتی جوانان در روایات، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۱. حمیری، عبد الله بن جعفر، (۱۴۱۳)، قرب الإسناد، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۱۲. خمینی، روح الله، (۱۳۸۶)، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۳. سهراب پور، همت، (۱۳۹۳)، جوانان در طوفان غرایز، قم: بوستان کتاب.
۱۴. صافی گلپایگانی، لطف الله، (۱۳۹۰)، با جوانان، قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی.



۱۵. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، (۱۳۸۶)، *علل الشرائع*، قم: کتابفروشی داوری.
۱۶. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۱۴)، *الامالی*، قم: دار الثقافة.
۱۷. قائمی، علی (۱۳۷۰)، *شناخت، هدایت و تربیت نوجوانان و جوانان*، تهران: نشر امیری.
۱۸. کارل، الکسیس، (۱۹۷۸)، *انسان موجود ناشناخته*، (ترجمه: عنایت الله شکیباپور)، بی جا: انتشارات شهریار.
۱۹. متقی هندی، علی بن حسام الدین، (۱۴۰۹ ق)، *کنز العمال*، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۲۰. مجلسی، محمد باقر، (بی تا) *بحار الأنوار*، بیروت: مؤسسة الوفاء.
۲۱. معین، محمد، (1386)، *فرهنگ معین*، بی جا: زرین.
۲۲. مغربی، ابوحنیفه، نعمان بن محمد تمیمی، (بی تا)، *تأویل الدعائم: تربية المؤمنین بالتوفیق* علی حدود باطن علم الدین، القاهرة: دار المعارف.

بازخوانی گونه‌ها، عوامل و پیامدهای شرک از منظر قرآن کریم

عذرا صامدی^۱

احمد ذبیح افشاگر^۲

چکیده

شرک از گناهان کبیره است و در قرآن مجید از آن به‌عنوان «ظلم بزرگ» یاد شده است. اولین کسی که مرتکب این خطیئه گردید، شیطان است که ربوبیت تشریعی خداوند را قبول نکرد و به استکبار و سرکشی رو آورد، از جنت الهی رانده شد و تمام عبادات و اعمالش نابود گردید. شرک دارای اقسام زیادی است. نوشتار حاضر با روش توصیفی و تحلیلی و با استفاده از ابزار کتابخانه‌ای تهیه شده است و هدف اساسی آن بررسی شرک از منظر قرآن و روایات است؛ نتایج حاکی از نوشتار بیانگر این مسئله است که شرک دارای معانی و عوامل و آثار و پیامدهای زیادی است. از مهم‌ترین عوامل آن جهل و نادانی، استکبار و سرکشی، تقلید کورکورانه، تعصب، حسادت و کینه است. از پیامدهای آن می‌توان به امور چون: از بین بردن تمدن‌ها، ظلم و استکبار، عدالت‌ستیزی، ناامیدی، جنگ و نفاق در جوامع، دوری از هدف خلقت، حبط اعمال، ابدی بودن در دوزخ، گمراهی و بی‌یار ماندن کافران و مشرکان اشاره کرد.

کلیدواژه‌ها: توحید، شرک، گونه‌های شرک، عوامل شرک، شرک در قرآن، شرک در روایات

۱. گروه تفسیر و علوم قرآن، جامعه المصطفی العالمیه، لوگر، افغانستان.

۲. گروه قرآن و علوم، مجتمع آموزش عالی قرآن و حدیث، جامعه المصطفی العالمیه، کابل، افغانستان.

مقدمه

بحث اصلی این نوشتار بازخوانی مفهوم شرک و بررسی عوامل و آثار و پیامدهای شرک‌ورزی نسبت به خداوند متعال است. برای دستیابی به فهم درست این موضوع لازم است به آیات قرآن کریم و روایات معصومین^(ع) توجه شود. باآنکه رسیدن به حقیقت این مسئله نیازمند تکاپو در عرصه‌های گوناگون است اما توجه به منابع منصور (قرآن و روایات) اهمیت زیادی دارد. ماهیت و پیامدهای شرک و کفر آن قدر پیچیده و مغلق است که بدون سعی و تلاش به فهم درست آن نائل نمی‌شویم؛ از همین رو هر چه بیشتر روی این موضوع تعمق زیادتر صورت گیرد این موضوع واضح‌تر می‌گردد. شرک و کفر بدترین درخت است که ریشه‌های آن در وجود انسان رشد می‌کند و انسان‌ها را از راه سعادت دنیوی و اخروی دور می‌کند و یکی از مهم‌ترین عامل بدبختی انسان که او را به دوزخ می‌کشاند ماهیت و پیامد شرک و کفر است؛ باید تذکر داد که بسیاری از مفسرین هم در رابطه به این موضوع به تحقیق پرداختند اما به صورت مفصل تدوین نکرده‌اند و برخی تنها به موضوع شرک در مقابل توحید و یا تنها در مورد کفر از نگاه قرآن بحث کرده‌اند.

۱. مفهوم شناسی شرک

شرک در لغت اسم و از ماده «شَرک» به معنای شریک قائل شدن است. بنا بر آنچه صاحب مقایس اللغه بیان کرده، دارای دو معنا است؛ یکی که بر مقارنت دو شیئی دلالت می‌کند و دیگری به معنای امتداد و مستقیم بودن یک شیئی است. «شرک» در معنای اول، به این معنا است که یک چیز بین دو شیئی مشترک باشد و مخصوص یکی از آن‌ها نباشد؛ مثل مشارکت دو نفر در یک شیئی. (ر.ک. ابن فارس، ۱۹۷۹، ۳: ۲۶۵) راغب اصفهانی نیز با پذیرش معنای فوق در مورد معنای «شرک» می‌نویسد: «شرکت» و «مشارکت» به در هم آمیختن دو ملک و سهم گفته شده است؛ به عبارت دیگر «شرکت» عبارت است از اینکه چیزی برای دو نفر یا بیشتر باشد. (راغب اصفهانی، ۱۲۱۴، ۱: ۴۳۰) در آیه «أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ»، (فاطر: ۴۰) شرک



ضد توحید است و آن عبارت است از گرفتن شریک با الله در ذات یا صفات یا افعال و یا در عبادت و پرستش.

بر این اساس شرک به معنای درهم آمیختن دو یا چند چیز در حوزه افکار یا اعمال در وجود بیرونی یا درونی است؛ اما شرک در مورد خداوند متعال بر اساس ریشه لغوی آن به معنای شریکی به همراه خدا گرفتن است. معنای «أشرك بالله تعالی» این است که او چیزی دیگری را به خداوند ضمیمه کرده و هر دورا می‌پرستد یا هر دورا در سرنوشت خلقت و... دخیل می‌داند؛ این چیز گاهی بت یا پادشاه است و گاهی چیزی مانند این‌ها. مخلوط و ضمیمه کردن هم گاهی به لحاظ ربوبیت و تدبیر است و گاهی به لحاظ الوهیت و عبودیت. شرک در لغت به معنای حصه و قسمت، شراکت، همتا و یکجا بودن هم اطلاق می‌گردد. در اصطلاح، به ذات، صفات، تصرفات و عبادت الله تعالی شریک قائل شدن را شرک گویند. (ر.ک. فیومی، بی‌تا، ۱۲: ۳۱۱)

۲. گونه‌شناسی شرک

شرک را در با انواع شرک در ذات، شرک در صفات، شرک در افعال، شرک در عبادت و... دسته بندی کرده‌اند.

اگر بخواهیم هر کدام از این انواع را به اجمال معرفی کنیم، می‌توان گفت که مفهوم شرک به خداوند در ذات به این معنا است که انسان به این عقیده باشد که ذات خداوند مانند ذات مخلوق است؛ چنانکه بت پرستان به این عقیده بودند. مفهوم شرک در صفات به این معنا است که انسان بعضی صفات خداوند متعال را برای مخلوق او ثابت بداند. مفهوم شریک آوردن برای خداوند متعال در افعال به این معنا است که کسی به این عقیده باشد که مخلوقی از مخلوقات خداوند متعال نیز مثلاً می‌تواند روزی رسان باشد یا در کائنات مانند الله متعال تصرف می‌تواند. مفهوم شرک در عبادت به این معنا است که کسی غیر از الله متعال چیزی دیگری را پرستد یا اینکه تعظیم و بزرگ داشت چیزی دیگری را مانند تعظیم و بزرگ داشت الله متعال



بکند و یا به غیر از الله متعال با کسی دیگری چنان محبت داشته باشد مانند محبتش به الله متعال که این محبت و بزرگداشت به مرحله عبودیت و پرستش آن محبوب برسد؛ یعنی این محبت و... با نیست عبودیت صورت بگیرد. دین مقدس اسلام به طور قطعی مردم را از شرک با تمام اشکال و انواع آن بر حذر داشته و آن را به طور کلی منع کرده است؛ اما از جهت موضوعی شرک دارای انواعی است که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌گردد:

۲-۱. شرک در الوهیت

شرک در الوهیت آن است که غیر ذات الله عملاً پرستش یا عبادت شود؛ مانند عبادت کردن سنگ‌ها، بت‌ها، درختان، حیوانات، ستاره‌ها و اجرام فلکی و نیروهای موجود در طبیعت یا آدمی را وسیله خواندن و ماسوی الله را قابل و لایق عبادت دانستن، امید ثواب و ترس عذاب از او داشتن را شرک در الوهیت می‌گویند. عبادت تنها گذاشتن سجده به پیشگاه کسی را گفته نمی‌شود، امید سود و زیان، ترس و خوف هم نوعی از عبادت به شمار می‌رود. حضرت نوح^(ع) وقتی که قومش را به توحید فرامی‌خواند، قومش او را به دیوانگی و آسیب متهم کردند که آن را عمل کرد معبودان باطله خود می‌دانستند. قرآن کریم آن را چنین حکایت می‌کند: «إِنْ تَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُْوا أُنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ». (هود: ۵۴) مشرکان عرب از عبادت بت‌ها متوقع خیر و شر بودن و آن‌ها را صاحب بعضی از اختیارات در امور الله (ج) می‌دانستند و الله این عقیده آنان را باطل شمرده ورد می‌کند:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَيْثُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهٖ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ؛ (اعراف: ۵۴) پروردگار شما، خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز [شش دوران] آفرید. سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت؛ با (پرده تاریک) شب، روز را می‌پوشاند؛ و شب به دنبال روز، به سرعت در حرکت است و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید، که مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او) است. پربرکت (و زوال‌ناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است. اَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ



مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ؛ (ص: ۱۰-۱۲) یا اینکه مالکیت و حاکمیت آسمان‌ها و زمین و آنچه میان این دو است، از آن‌ها است؟ (اگر چنین است) با هر وسیله ممکن، به آسمان‌ها بروند (و جلو نزول وحی را بر قلب پاک پیامبر بگیرند) این‌ها لشکر کوچک شکست خورده‌ای از احزابند. پیش از آنان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب قدرت (پیامبران ما را) تکذیب کردند.

خلاصه سخن اینکه عبادت با انواع مختلف آن مخصوص ذات اقدس الهی بوده و تمام آن یا بخشی از آن را برای غیر الله (ج) انجام دادن و توقع داشتن از آن غیر، شرک در الوهیت نامیده می‌شود.

۲-۲. شرک در ربوبیت

از آنجا که توحید ربوبی، یگانه دانستن الله متعال در خالقیت و رازقیت... است، شرک در ربوبیت آن است که الله (ج) در این امور تنها دانسته نشود و کسی یا چیزی در این امور با وی مشارکت داده شود. چنانکه بعضی از اهل کتاب در مورد الله (ج)، عقیده تثلیث داشتند و الله (ج) را ذات مرکب از (پدر مادر و روح القدس) می‌دانستند یا ایرانیان قدیم به دو خدا معتقد بودند؛ اله خیر و اله شر (یزدان و اهریمن) و گمان می‌کردند که اهریمن به استقلال خود شر و بدی را خلق کرده است. الله متعال تمام معتقدات آن‌ها را چنین مردود می‌شمارد:

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؛ (رعد: ۱۶) بگو چه کسی پروردگار آسمان‌ها و زمین است؟ بگو: الله! (سپس) بگو: آیا اولیا (و خدایانی) غیر از او برای خود برگزیده‌اید که (حتی) مالک سود و زیان خود نیستند (تا چه رسد به شما؟) بگو: آیا نابینا و بینا یکسانند؟ یا تاریکی‌ها و نور برابرند؟ آیا آن‌ها همتایانی برای خدا قرار دادند به خاطر اینکه آنان همانند خدا آفرینشی داشتند، و این آفرینش‌ها بر آن‌ها مشتبّه شده است؟ بگو: خدا خالق همه چیز است و اوست یکتا و پیروز. وَتَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْأُولَىٰ الْأَخْرَابُ؛ (ص: ۱۳) و (نیز) قوم ثمود و لوط و اصحاب الایکه [قوم شعب]، این‌ها احزابی بودند (که به تکذیب پیامبران برخاستند).

۲-۳. شرک در اسما و صفات

توحید اسما و صفات آن است که برای الله (ج) و تمام صفات کمالیه که در قرآن کریم و احادیث نبوی ثابت شده است، الله (ج) در آن یکتا دانسته شود و کسی در این اسما و صفات به او مماثل پنداشته نشود. شرک در اسما و صفات به گونه‌ای است که در این اسما و صفات، همراه الله (ج) کسی شریک دانسته شود یا مشابه و مماثل آن قرار داده شود یا اسما و صفات ثابت در قرآن کریم و سنت نبوی برای الله، انکار شود. قرآن می‌فرماید:

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ (اعراف: ۱۸۰) و برای خداوند نام‌های نیک است؛ خدا را به آن (نام‌ها) بخوانید و کسانی را که در اسمای خداوند را تحریف می‌کنند (و بر غیر او می‌نهند و شریک برایش قائل می‌شوند)، رها سازید. آن‌ها به‌زودی جزای اعمالی را که انجام می‌دادند، می‌بینند. فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُوكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ؛ (شوری: ۱۱) او آفریننده آسمان‌ها و زمین است و از جنس شما، همسرانی برای شما قرار داد و جفت‌هایی از چهارپایان آفرید و شما را به این وسیله [به وسیله همسران] زیاد می‌کند. هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بینا است.

۲-۴. شرک از لحاظ ظهور و خفا

شرک ورزی به خداوند گاهی کاملاً نمایان و برای همگان قابل درک است و گاهی هم مخفی و با ظرافت بوده و امکان شناسایی آن وجود ندارد. از این لحاظ شرک به دو قسم جلی و خفی تقسیم می‌شود که با اختصار توضیح می‌دهیم:

۲-۴-۱. شرک جلی

شرک قائل شدن برای خداوند در خالقیت و در فاعلیت است. قرآن می‌فرماید: «الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ...»؛ (ق: ۲۶) همانا کسی که معبود دیگری با خدا قرار داد...». شرک جلی آن است که شخصی مانند «ثنویه» به دو واجب الوجود یکی یزدان و دیگری اهریمن، قائل باشد و تمام موجودات را مرتبط به این آن دو بشناسد. یزدان را سرچشمه خیرات و اهریمن را منشأ بدی‌ها بداند. به شرک جلی احکام کفر جاری



می‌شود؛ همانگونه که قرآن کریم در مورد گروهی که قائل به تثلیث در خالقیتند، بیان می‌کند که آنان کافر شده‌اند:

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ (مائده: ۷۳) آن‌ها که گفتند «خداوند، یکی از سه خدا است»، به یقین کافر شدند. معبودی جز معبود یگانه نیست و اگر از آنچه می‌گویند دست برندارند، عذاب دردناکی به آن‌ها خواهد رسید.

مسیحیان با اعتقاد به این که مسیح پسر خدا است، برای خدا جسمانیت قائل شدند در حالی که قرآن کریم صریحاً اعلام می‌کند: «بگو خداوند یکتا است». خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند. هرگز نزاده و زاده نشود. این اندیشه سخیف را نیز می‌توان در بین برخی اهل یهود نیز مشاهده کرد. آن‌ها که «عزیر» را پسر خدا لقب دادند. بنابراین شرک جلی یا آشکار، به این معنا است که این انسان در کنار خدای واحد، اعتقاد به خدای دیگر نیز داشته باشد.

۲-۴-۲. شرک خفی

امام صادق^(ع) در مورد شرک خفی می‌فرماید: «إِنَّ الشِّرْكَ أَخْفَى مِنْ ذَيْبِ النَّمْلِ؛ همانا شرک نا پدیدتر از حرکت مورچه است». (این بابویه، ۱، ۱۳۷۷: ۷۳) منظور از این نوع شرک، ریا در عمل است؛ زیرا ریا انجام یک عمل برای غیر خدا یا در عمل برای خدا شریکی قرار دادن است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ؛ (یوسف: ۱۰۶) و بیشتر آن‌ها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرکند». این در عین مومن پنداشتن و مشرک بودن، همان شرک خفی است. در حدیثی از پیامبر اکرم^(ص) نیز ورود این شرک به دل، از حرکت مورچه بر روی سنگ سیاه مخفی‌تر معرفی شده است. حضرت فرمودند:

ای مردم از شرک دوری کنید که آن نامحسوس‌تر از حرکت مورچه است سپس فرمود: شاید کسی از شما بپرسد: چگونه دوری کنیم؟ بگوید: بار خدایا! از شرک آگاهانه به تو پناه می‌بریم و از تو آموزش می‌طلبیم. (متقی، ۱۹۹۸، ۳ و ۴: حدیث ۸۸۴۵)

پس این شرک چون ناپیدا است، معمولاً انسان‌ها به آن دچار می‌شوند مگر



کسانی که نور ایمانشان آن قدر قوی باشد که بتوانند از شرک خفی در امان بمانند. ایمان تنها این نیست که انسان اعتقاد به وجود خدا داشته باشد، بلکه یک موحد خالص کسی است که غیر از خدا، معبودی به هیچ صورت در دل و جان او نباشد؛ گفتارش، اعمالش و همه کارهای و نیات و مقاصدش برای خدا و طبق فرمان او باشد. خواه مطابق میلش باشد یا نه و هنگام رسیدن به دوراهی خدا و هوای نفس، همواره خدا را مقدم شمارد. ذکر این نکته هم ضروری است که شرک خفی منجر به کفر اصطلاحی نمی‌شود، اگر چه ممکن است صاحب شرک خفی اهل دوزخ باشد؛ اما احکام شرک بر او جاری نمی‌شود.

۲-۵. شرک از لحاظ متعلق

شرک از این لحاظ شامل سه نوع یا سه دسته است که عبارتند از شرک در آفرینش، شرک در ربوبیت تشریعی و شرک در عبادت که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌گردد:

۲-۵-۱. شرک در خالقیت

برخی از ملل، خدا را بی‌مثل و بی‌مانند می‌دانستند؛ اما برخی مخلوقات را با او در خالقیت و آفرینش شریک می‌شمردند. مثلاً می‌گفتند خداوند محصول خلقت شرور نیست، شرور آفریده برخی مخلوقات دیگر است. به طور مثال گروهی از زردشتیان که قائل به ثنویت در ذات و گوهر همزاد (اهورا و اهریمن) شدند. این گونه شرک که در خالقیت و فاعلیت است، از نظر اسلام مردود است و بر اساس برهان قاطع، بدون شک در جهان نظام واحد جاری است. برنامه‌هایش با هم منطبق و اجزایش متناسب است. خداوند متعال می‌فرماید: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا؛ (انبیا: ۲۲) اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدایان دیگری بود، زمین و آسمان فاسد می‌شدند (و نظام جهان به هم می‌خورد).

وجه تباهی آن‌ها این بود که وجود خدایانی چند ایجاب می‌کرد که هر یک از آن‌ها بالاستقلال در تصرف توانا باشند و قطعاً در این هنگام میان آن‌ها تنازع و اختلاف پدید می‌آمد. به سبب این تنازع، فساد و تباهی آسمان و زمین حتمی بود. بنابراین «فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ؛ (انبیا: ۲۲) پس منزّه است خدا



پروردگار عرش، از آنچه وصف می‌کنند» از شرک و غیر آن از صفاتی که لایق جلال و کمال حق تعالی نیست. بنابراین هر گروهی که اعتقاد به استقلال در تأثیر موجودی غیر خداوند در هستی داشته باشد و آن‌ها را هم پرستش کنند، دچار شرک در خالقیت شده است.

۲-۵-۲. شرک در ربوبیت تشریعی

اولین موجودی که دچار شرک در ربوبیت تشریعی الهی شد، «ابلیس» بود. ابلیس همان شیطان است با این تفاوت که شیطان اسم عام [اسم جنس] و ابلیس اسم خاص [عَلَم] است. ابلیس از جمله جنیان است و هزاران سال پیش از خلت آدم در صف ملائکه به عبادت خدا مشغول بود تا آنجا که ملائکه او را از جنس خودشان می‌پنداشتند؛ اما در نهایت دچار شرک در ربوبیت تشریعی الهی شد و علم طغیان و سرپیچی از فرمان خداوند بفراشت. همین ابتلاء به شرک باعث استکبار ورزی وی شد. حضرت مولانا امام علی (علیه السلام) در مورد مدت عبادت شیطان و علت انحطاط و رانده شدنش از درگاه خداوند، می‌فرماید:

پس پند گیر از آن چه خداوند با ابلیس کرد و تنها به خاطر یک لحظه خود بزرگ بینی و تکبر، کردارهای فراوان و تلاش‌های پیگیر او را بیهوده ساخت، در حالی که او شش هزار سال خدا را پرستیده بود؛ سال‌هایی که معلوم نیست از سال‌های دنیا بوده یا از سال‌های آخرت». (نهج البلاغه، خ ۱۲۹)

ابلیس هم ایمان به خدا داشت، هم ایمان به معاد و قیامت. الله (ج) را نیز به عنوان آفریدگار خود قبول داشت؛ زیرا خودش به خدا گفت و خداوند (ج) آن را در سوره اعراف آیه دوازدهم می‌فرماید: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ؛ تو مرا از آتش آفریدی» و این یعنی قبول داشتن خالقیت خداوند. او به نبوت هم ایمان داشت. چون می‌گویند: «قَالَ فِعْرَتَكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ» (ص: ۸۲-۸۳) ابلیس گفت پس به عزت سوگند که البته آنان را همه یکجا منحرف می‌کنم جز بندگان خالص شده‌ات را» و مخلصین از قرآن انبیای الهی هستند: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ». (یوسف: ۲۴) «در تاریخ بشر و تاریخ ادیان و مذاهب، شرک از نوع



شرک در ربوبیت تشریعی الهی، نمود بیشتری دارد و بیشتر انسان‌ها از شرک نوع اول منزّه‌اند». (مکارم شیرازی، ۱۳۸۱، ۳: ۳۲۲)

۲-۶. شرک در عبادت

رایج‌ترین شرک در اقوام، ملل، ادیان و مذاهب در تاریخ بشر، شرک عبادی است. برخی از ملل در مقام پرستش، چوب یا سنگ یا فلز یا حیوان یا ستاره یا خورشید یا درخت یا دریا را می‌پرستیدند. آیات فراوانی در مورد این شرک در قرآن کریم وجود دارد. چنانکه خداوند می‌فرماید:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ؛ (نحل: ۳۶) ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که «خدا را یکتا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید. وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ...؛ (فصلت: ۳۷) و از نشانه‌های او، شب و روز و خورشید و ماه است. برای خورشید و ماه سجده نکنید.

همچنان قرآن کریم هر گونه هوا پرستی، جاه پرستی، مقام پرستی، پول پرستی، شخص پرستی را شرک می‌شمارد. چنانکه خداوند (ج) می‌فرماید: «أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ؛ (فرقان: ۴۳) آیا دیدی کسی را که هوای نفسش را معبود خود برگزیده است؟». پس بر این اساس اگر کسی در برابر یکی از شخصیت‌های برتر و مقرب، از دیدگاه خودش با این اعتقاد خضوع و خشوع کند عبادت غیر خدا محسوب می‌شود و آلوده به شرک عبادی شده است.

قید «اعتقاد به الوهیت» شخص یا شیئی و قید «قصد پرستش» را باید در این مورد جدی در نظر گرفت؛ زیرا ممکن است بسیاری از ما، خضوع و خشوع خاص در برابر اشخاص مورد احترام خود داشته باشیم. چنانکه قرآن کریم خطاب به رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ؛ (حجر: ۸۸) و بال و بازوی عطوفت را برای مؤمنین فرود آر». «وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ (شعراء: ۲۱۵) و بال و بازوی خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، هموار کن». یا خطاب به پیامبر؛ اما به همه پیروان قرآن دستور می‌دهد که در برابر والدین خود نهایت خشوع داشته باشید: «وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي



صَغِيرًا؛ (اسراء: ۲۴) و بال‌های تواضعت را از محبت و لطف، در برابر آنان [والدین] فرود آر و بگو: «پروردگارا! همان‌گونه که آن‌ها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده».

«خفض جناح» در این آیات؛ یعنی نهایت تذلل و تواضع یا خشوع پیامبر اکرم^(ص) در برابر مؤمنین یا در برابر والدین؛ اما چون این خشوع با قصد و نیت پرستش انجام نمی‌گیرد، نه تنها شرک نیست، بلکه عین فضیلت اخلاقی و رفتاری آن حضرت در برابر مؤمنین و اولیاء‌الله است. ما اگر هم پیروان راستین قرآن هستیم، باید در برابر اولیاء‌الله و والدین خود چنین باشیم؛ زیرا آن حضرت برای ما الگوی حسنه است؛ یعنی خداوند او را برای ما الگوی نیکو برای زندگی کردن درست، قرار داده است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ». (احزاب: ۲۱)

۲-۷. شرک اکبر و اصغر

شرک از حیث بزرگی و کوچکی نیز در دو دسته شرک اکبر و شرک اصغر قابل دسته‌بندی است که در قرآن کریم و روایات معصومین^(ع) نسبت به هر کدام از آن‌ها اشارات زیادی شده است. در زیر مجموعه هر کدام از این دسته‌ها می‌توان اجزا و مصادیق دیگری نیز جستجو نمود که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌گردد:

۲-۷-۱. شرک اکبر

شرک اکبر آن است که برای الله تعالی همتایی آورده شود یا غیر الله تعالی به پرستش گرفته شود. این گونه شرک، انسان را از اسلام بیرون می‌نماید و همه اعمال را نابود می‌کند. اگر شخص مرتکب این گونه شرک شود و پیش از توبه بمیرد، برای ابد در دوزخ می‌ماند. با دقت در آیات قرآن کریم، چنین معلوم می‌گردد که شرک اکبر در چهار مورد مصداق پیدا می‌کند:

الف. شرک در دعا: دعا از انواع مهم عبادات به شماره می‌رود. الله (ج) می‌فرماید: فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَاؤُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ؛ (عنکبوت: ۶۵) وقتی بر کشتی سوار می‌شوند، خدا را پاکدلانه می‌خوانند، ولی چون خداوند ایشان را به خشکی رساند و نجاتشان داد، شرک می‌ورزند. وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا



آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ؛ (مؤمنون: ۱۱۷) هر کس با خدا معبود دیگری را بخواند، برای او برهانی نخواهد بود. حساب او با خدا است، قطعاً کافران رستگار نمی‌شوند.

از لا به لای این آیات به صراحت معلوم می‌شود که هرکس همراه الله تعالی (ج) معبودی دیگری (إِلَهًا آخَرَ) را بخواند و به او در کنار خداوند مرتبه الوهیت قائل باشد، مرتکب شرک شده است؛ اما واسطه یا وسیله قرار دادن کسی یا چیزی در نزد خدا، شرک محسوب نمی‌شود. چنانکه قرآن می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ (مانده: ۳۵) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خداو پروا داشته باشید و برای تقرب به او وسیله‌ای بجوئید و در راه او جهاد و تلاش کنید، باشد که رستگار شوید.

در این آیه سه نکته اساسی برای رستگاری، مورد نظر است؛ تقوای الهی داشتن، برای تقرب وسیله به پیشگاه خدا بردن، تلاش و مجاهدت خود شخص. ب. شرک در محبت: به شرکی گفته می‌شود که شخص به چیزهایی یا شخصی، غیر از الله تعالی چنان دوستی نماید و آن را چنان بزرگ پندارد که در نتیجه از روی عاجزی و عبودیت سرش را در برابر او خم نماید. البته سر خم نمودن از روی اجلال و تعظیم، خاص برای الله تعالی است و عبادت خاص برای او است و الله تعالی در سوره بقره می‌فرماید:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...؛ (بقره: ۱۶۵) برخی از مردم چنان‌اند که با الله تعالی هم‌تا دیگر می‌گیرند و به آنها دوستی می‌ورزند چنان دوستی که شایسته الله است و آنانی که ایمان آورده‌اند از هر کسی دیگری به الله تعالی بیشتر دوستی دارند.

۲-۷-۲. شرک اصغر

شرک اصغر آن است که الله تعالی در کتاب خویش یا حضرت پیامبر اکرم (ص) در احادیث مبارک خود برای سرزنش و تهدید، آن را به نام شرک یاد کرده‌اند. با اینکه این شرک، چیزی نیست که مرتکب آن شخص را از اسلام بیرون نماید؛ اما این که این



گناهان شرک گفته می‌شود از آن جهت است که شارع آن را شرک نامیده است. هرگاه فرد عملی را برای خداوند و به نیت رضایت الهی انجام دهد، ولی در خوب انجام دادن و حسن ظاهری آن دچار ریا شود، عمل آن فرد شرک اصغر محسوب می‌شود. خداوند می‌فرماید:

مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا؛ (کهف: ۱۱۰)
پس هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید کار شایسته کند و در پرستش پروردگارش هیچ کسی را شریک نسازد.

۳. عوامل شرک

شرک عوامل زیادی درونی و بیرونی دارد در حالی که فطرت انسان پاک و موحد است، ولی در اثر این عوامل به شرک می‌گراید. برتری طلبی، پیروی از خواهش‌های نفسانی، طغیان، تقدّم زندگی دنیا بر آخرت را می‌توان از عوامل درونی شرک دانست و عواملی چون شیطان، تقلید از گذشتگان، حاکمان ناصالح و دوستان ناباب، برخی از عوامل بیرونی شرک است که برای رعایت اختصار، فقط به دو نمونه از عوامل خارجی اشاره می‌شود.

۳-۱. شیطان

یکی از عوامل بیرونی انحراف از توحید، شیطان است که از طریق تزیین اعمال ناشایست انسان‌ها، به فریب دادن آنان می‌پردازد. به این معنا که نیروی‌های شیطانی برای گمراه کردن مردم اعمال ناپسند را بر خلاف آنچه هست، به مردم زیبا جلوه می‌دهند. لذا مردم در انتخابشان دچار مشکل می‌شوند. مردم ظاهربین که به خود زحمت تأمل و تفکر نمی‌دهند تا به حقایق افعال نظر کنند. فقط آنچه را که ابتدا خوب و زیبا تشخیص دادند، انتخاب می‌کنند. خداوند متعال می‌فرماید:

أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ؛ (رعد: ۳۳) آیا کسی که بالای سر همه ایستاده، (و حافظ و مراقب همه است) و اعمال همه را می‌بیند (همچون کسی است که هیچ‌یک از این صفات را ندارد)؟ آنان برای خدا همتیانی قرار دادند؛ بگو: «آنها



را نام ببرید. آیا چیزی را به او خبر می‌دهید که از وجود آن در روی زمین بی‌خبر است یا سخنان ظاهری می‌گویید؟» بلکه در نظر کافران، دروغ‌هایشان زینت داده شده.

شرک آن‌ها دلیل دیگری ندارد، بلکه شرک اندیشه‌ای است که شیطانی آن را تزیین کرده و به این طریق آن را از راه خدا باز داشته است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۴: ۳۷۰) قرآن نیز می‌فرماید:

وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ؛ (انعام: ۱۲۱) اهریمنان سخت به دوستان خود وسوسه می‌کنند تا با شما به جدال و منازعه برخیزند. اگر شما از آن‌ها پیروی کنید، مانند آن‌ها مشرک خواهید شد.

۳-۲. حاکمان

از دیگر عوامل بیرونی انحراف از توحید و مخالفت با انبیا، وجود حاکمان و سرداران ناصالح در جامعه است. موضع‌گیری مردم به ویژه آنان که به خود زحمت تفکر و تعمق در امور را نمی‌دهند، تحت تأثیر افراد ذی نفوذ جامعه هستند. رآن کریم می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ؛ (ابراهیم: ۲۸) آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشاندند؟» این آیه حال رهبران کفر و سرداران گمراهی امت‌های پیشین و این امت را گوشزد می‌کند. دلیل بر اختصاص داشتن کلام به آن‌ها این بخش آیه است: «وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ» که نشان دهنده نفوذ کلمه آن‌ها در زیردستان است و به همین دلیل مراد روساء و رهبران است. (ر.ک. طباطبایی، ۱۳۷۴، ۲۰: ۳۶۵)

خداوند متعال در برخی آیات به نقل از مشرکین بیان می‌کند که اطاعت از رهبران گمراه موجب ضلالت آن‌ها شده است: «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبَرَاءَنَا فَأَصَلَّوْنَا السَّبِيلَا؛ و می‌گویند: «پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند. (احزاب: ۶۷) حاکمان گمراه که دارای زر و زور بودند، با ارباب، تطمیع، اغوا و غیره در راه ایمان آوردن توده مردم، خلل و مانع ایجاد می‌کردند. چنانکه می‌فرماید: قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ قَالَ أَمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنٰ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي



عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَا قُطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَأُزْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا صَلْبَتَكُمْ أَجْمَعِينَ؛ (شعراء: ۴۷-۴۹) گفتند: ما به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم، پروردگار موسی و هارون. (فرعون) گفت: «آیا پیش از اینکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ مسلما او [موسی] بزرگ و استاد شما است که به شما سحر آموخته (و این یک توطئه است)؛ اما به زودی خواهید دانست که دست‌ها و پاهای شما را به عکس یکدیگر قطع می‌کنم و همه شما را به دار می‌آویزم». وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّمَا مَصِيرُكُمْ إِلَى النَّارِ؛ (ابراهیم: ۳۰) آن‌ها برای خدا همتایانی قرار داده‌اند، تا (مردم را) از راه او (منحرف و) گمراه سازند. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ؛ (انفال: ۳۶) کافران اموال خود را صرف می‌کنند تا مردم را از راه خدا باز دارند.

براساس محتوای این آیات، می‌بینیم که برخی از حاکمان امت‌های پیشین، نسبت به توحید آگاهی داشتند و از روی غفلت و اشتباه مشرک نشدند، بلکه برای رسیدن به متاع دنیا و استبعاد مردم و بهره‌کشی از آن‌ها به گمراه کردن مردم اقدام کردند. (ر.ک. طباطبایی، ۱۳۷۴، ۱: ۵۵-۵۶) در جوامع روایی ما نیز حاکمان فاسد یکی از علل رکود و تباهی ملت‌ها محسوب شده‌اند. حضرت پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا، صَلَحَتْ أُمَّتِي وَإِذَا فَسَدَا، فَسَدَتْ أُمَّتِي. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَنْ هُمَا؟ قَالَ: أَلْفُقَهَاءُ وَ الْأُمَرَاءُ؛ دو گروه از امت من اگر صالح شوند، امتم صالح می‌شوند و اگر فاسد شوند، امتم فاسد می‌شوند. عرض شد ای رسول خدا! آن دو گروه کدامند؟ فرمودند: عالمان و حاکمان. (صدوق، ۱۳۸۲، ۱: ۳۶)

۴. آثار و پیامدهای شرک

شرک ورزی نسبت به خداوند متعال آثار و پیامدهای زیانباری دارد. کسانیکه ربوبیت مطلق الهی را در عمل نپذیرفته‌اند، همواره نگران وضعیت و موقعیت خود هستند. از این‌رو نسبت به آنچه از دست داده‌اند، اندوهگین هستند و نسبت به آینده خود ترس دارند که برخی از نعمت‌ها را از دست دهند یا نتوانند به برخی از آن‌ها برسند. این نمونه‌ای از پیامدهای شرک در زندگی افراد بشر است؛ اما آثارها و پیامدهای اصلی شرک در آخرت گریبان انسان مشرک را خواهد گرفت. به طور کلی آثار و پیامدهای شرک ورزی نسبت به خداوند متعال را در دو دسته کلی «آثار و پیامدهای فردی و



اجتماعی» و «آثار و پیامدهای اخروی، می‌توان دسته‌بندی نمود. در بخش نخست آن می‌توان به مسائل چون گمراهی بی‌حد و حصر، نادانی، اضطراب و نگرانی، عدم امنیت و اضطراب درونی و تشویش اجتماعی، انحطاط و سقوط اجتماعی، گرایش به امور ناشایست و اعمال دور از تقوا و تحیر و سرگردانی، تفاخر طلبی و مباحثات نسبت به امور پست، جنگ طلبی و درگیری در جامعه، خوف و ترس و دلهره، ذلت و بی‌آبرویی، ظلم و ستمگری، شقاوت و بدبختی و نابودی تمدن‌ها را مثال زد؛ اما از آثار و پیامدهای اخروی شرک می‌توان به امور چون: نابخشودنی بودن، سرگردانی، حبس اعمال، عذاب جهنم نسبت به اعمال مشرکین، خواری و ذلت، دوری از هدف خلقت و... را مثال زد که در ادامه به نمونه‌ای از آن اشاره می‌گردد.

از جمله آثار و پیامدهای اخروی شرک ورزی، خواری و ذلت انسان‌های مشرک است که در روز جزا با آن مواجه می‌شوند. در قرآن آمده است: «وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا» (اسراء: ۳۹) و هرگز معبودی با خدا قرار مده که در جهنم افکنده می‌شوی، در حالی که سرزنش شده، و رانده (درگاه خدا) خواهی بود».

ابن کثیر می‌نویسد: «وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا أَيْ تَلُومُكَ نَفْسُكَ وَيَلُومُكَ اللَّهُ وَالْخَلْقُ». (ابن کثیر، ۱۴۱۹، ۵: ۷۱) آلوسی در معنای «ملوما» می‌نویسد: «الملوم هو الذي يقال له لم فعلت هذا الفعل وما الذي حملك عليه وما استفدت منه الا الحاق الضرر بنفسك والمراد به المهان والمستخف به». (آلوسی، ۱۴۱۵، ۸: ۷۵) علامه طباطبایی معنای آیه را روشن می‌داند از آنجا که می‌فرماید: «معنای آیه روشن و واضح است». (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۱۳: ۱۳۳) آیت الله جوادی آملی می‌نویسد: «پیام آیه یاد شده این است که عذاب‌های مختلفی مانند خواری، سرزنش، طرد و قهر الهی در انتظار مشرکان است». (جوادی آملی، ۱۳۹۹: ۶۸۹)

نتیجه‌گیری

کسی که در عبادت خداوند کسی یا چیزی را شریک کند، به خداوند شرک ورزیده که ظلم بزرگ است. شرک ورزی نسبت به خداوند متعال از زمان حضرت نوح^(ع) شروع شد و اولین قوم که به شرک مبتلا شد، قوم نوح^(ع) بود. شرک از چندین لحاظ به انواع مختلف تقسیم شده است شرک از لحاظ ظهور به دو نوع است: شرک جلی و شرک خفی؛ و شرک و کفر از لحاظ بزرگ و کوچک به دو نوع است: شرک و کفر اکبر و اصغر. شرک و کفر پیامدهای زیادی اخروی و دنیوی دارد. در پیامدهای دنیوی می‌توان گفت که این پیامدها به دو قسم است یکی پیامدهای فردی و دیگری پیامدهای اجتماعی؛ اما پیامدهای اخروی شرک، عذاب دردناک جهنم است.



فهرست منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، (۳۷۷)، معانی الاخبار، تهران: دارالکتب الإسلامية.
۲. ابن عاشور، محمد بن طاهر، (۱۴۲۰ ق)، التحرير والتنوير، بيروت: مؤسسه التاريخ.
۳. ابن فارس، احمد بن زکریا، (۱۹۷۹ م)، معجم مقاییس اللغة، (تحقیق: عبد السلام محمد هارون)، بيروت: دارالفکر.
۴. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، (۱۴۱۹ هـ)، تفسیر القرآن العظیم، بيروت: منشورات محمد علی بیضون.
۵. آلوسی، سید محمود، (۱۴۱۵ هـ)، روح المعانی، بيروت: داراحیاء التراث العربی.
۶. جوادى آملی، عبدالله، (۱۳۹۹ ش)، توحید در قرآن، قم: اسراء.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ ق)، مفردات الفاظ القرآن، بيروت: دارالقلم.
۸. صدوق، محمد بن بابویه، (۱۳۸۲)، الخصال، قم: نسیم کوثر.
۹. طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۷ ق)، تفسیر المیزان، چاپ ۵، قم: انتشارات اسلامی.
۱۰. فیومی، احمد بن محمد، (بی تا)، مصباح المنیر، بيروت: المكتبة العلمية.
۱۱. متقی، علی بن حسام‌الدین، (۱۹۹۸)، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، بيروت: دارالکتب العلمية.
۱۲. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۱ ش)، پیام قرآن، تهران: دارالکتب اسلامی.